



## در حاشیه انتخاب یزدی

## به ریاست مجلس خبرگان

### امان کفا

با سر بر آوردن یزدی از صندوق رأی "خبرگان" در مقابل هاشمی رفسنجانی، ناگهان "طوفانی" در میان طیف وسیع "سیاستمداران" و "نظاره گران" براه افتاد. روزنامه های ایران با مقالات کوتاه و بلند، از اهمیت این انتخابات نوشتند و بنا به وابستگی شان به این و آن یکی جناح، به ملامت خامنه ای و یا با صلوات به درایت وی پرداختند. برای نمونه زیبکلام ابراز داشت که "برخلاف نظر اصول گرایان، آقای هاشمی رفسنجانی با شرکت خود در انتخابات مجلس خبرگان، نام خود را در تاریخ به عنوان یک انسان وظیفه شناس ثبت کرد". لکبر گنجی به "دیکتاتوری" ولی فقیه پرداخت و در مقابل کیهان در خبر ویژه خود "واقعیت مجلس خبرگان از شبکه فتنه توهم‌زدایی کرد" نوشت "رسانه‌های حامی فتنه به همراه رسانه‌های ضدانقلاب از سرانجام انتخاب رئیس مجلس خبرگان شوکه شدند". اشاره کیهان به همان اظهار نظر رضا علیجانی در گفتگو با بخش فارسی شبکه یورونیوز است که "انتخاب یزدی را "اتفاقی‌کَملا غیر منتظره" خوانده بود. علیجانی همچنین این انتخاب را تأثیر گذار بر نیروهای اصلاح طلب خواند، عاملی که باعث می شود تا آنان از خواب سرمستی پیروزی انتخاباتی بیرون بیایند و متوجه باشند که دوره انتخاب سال ۱۳۹۳ به پایان رسیده است! علیجانی و امثال‌طیف وی، در واقع بیانگر کوته نظری تیپیک و سنتی بخشی از بورژوازی ایران است که همیشه بدنبال سهم خواهی کوتاه مدت بوده و هیچ وقت قادر به درک و فهم منفعت عمومی و زیربنایی کل بورژوازی ایران نبوده است. در دنیای واقعی اما، هیچ حمله و ضد حمله ای اتفاق نیافتاده است. دعوای جناحی امروز جمهوری اسلامی بر سر کرسی های حکومتی به قدمت خود جمهوری اسلامی است. برخلاف تصویر رایج، نه اصلاح طلبان (فرشتگان نجات) و نه شیع و باد در غیغ ←

## پیام اوجلان، ناسیونالیسم

## کرد و یک چرخش

## استراتژیک!

خسرو سایه

صفحه ۸

## کتاب افسانه هویت ملی

### منتشر شد

صفحه ۱۷

## اوضاع سیاسی جهان و روندها

### ثریا شهابی

برای هر ناظر بیرونی که از فاصله دور تری به سیمای سیاسی و اقتصادی امروز جهان نگاه میکند، تاریکی و سیاهی روندی که در جهان در جریان است، هولناک است. برای کسی که امید و ابزاری برای تغییر این روند مخرب ندارد، و ظاهراً باید بپذیرد که تداوم این روند است که سناریو زندگی نسل ها و نسل های آتی میلیاردها نفر در سراسر جهان را رقم میزند، هر تلاشی مایوس کننده است.

هر روز یک توحش و یک عنصر از دیروز مخرب تر و متعفن تر عروج میکند، جوامع را به خون میکشد، سیاهی و تباهی میآفریند و پس از برطرف شدن شوک تحمل واقعیت زشت و زمخت آن، به عنصر "پایداری" در زندگی در جهان معاصر تبدیل میشود. دیگر یازده سپتامبر و انفجار لندن، طالبان، القاعده، تحریم اقتصادی، تخریب عراق و سوریه ، عروج داعش و بوکوحرام، شکل گیری حکومت های شیعه و سنی و دست ساز و ... نه استثناء، که به قاعده زندگی در دنیای متمدن امروز تبدیل شده است.

این یک دنیای واقعی است. این یک دنیای واقعی است که ما کمونیست ها، از عراق تا ایران، از پاریس تا پکن، مدعی هستیم که میتوانیم به نیروی یک طبقه انقلابی، طبقه کارگر، آن را دگرگون کنیم و از قاعده بر زمین اش بگذاریم. این میدان فعالیت ما، حزب کمونیستی است که خود را در رلس این تلاش میدانند.

برای یک کمونیسم دخالتگر ، برای کمونیسمی که به امید پیشروی خودبخودی چرخ تاریخ نیست، بعنوان مارکسیست های ارتدکسی که از ملوکسیسم یک سری احکام مذهبی و جامد نساخته است که به نام آن کورمال کورمال در رکاب چرخ تاریخ پا بزند، این شرایط باید بعنوان داده های تاریخی مهمی در تعیین هر استراتژی و سیاست پرولتری در نظر گرفته شود.

امروز شما یک خطر رسمی دترمینیستی دارید نماینده آن در "چپ" ایران حمید تقوایی است، که بنام کمونیسم و کارگر، کار را برای خود و صفوف خود بسیار ساده کرده است. خطی که در نگاهش به اوضاع امروز یک تز اصلی دارد. می گوید: چون دنیا سرمایه داری است و همه مصائب ژ سر سرمایه است، بنابراین هر تحرکی اتوماتیک و بنابه تعریف یک حرکت ضد سرمایه داری و انقلابی است! یک تز دترمینیستی و جبرگرایانه‌متکی به اینکه "چرخ تاریخ همچنان به پیش می رود." "آن خط فکری، بالاخره به این شکل منتظر است که جایی اتفاقی بیفتد، تا میدان "فعالیتی "در دنباله روی از اوضاع پیدا کند! فرمول دنباله روی است! طبق محاسبه ریاضی و جبر تاریخ "دنیا سرمایه داری است"، "هر تحرکی بنابه تعریف ضد کاپیتالیستی" و نتیجتاً سوسیالیستی است! حتی اگر سوریه یا عراق یا ایران باشد و تخریب شود! دترمینسمی که با فرمول جبر تاریخ و در لفاظی "انقلاب سوسیالیستی در راه است" در سیاست راست میزند و در کنار ناتو قرار میگیرد. ←

## ما و مذاکرات "هسته ای"

### خالد حاج محمدی

کمتر مسئله ای است که چون مذاکرات هسته ای ایران و دول غربی توانسته باشد نه تنها صف پوزیبیون و اپوزیبیون حکومت ایران که همه نیروهای سیاسی که خارج از مقدورات طبقات حاکم منافع دیگری را جستجو نمی میکنند در کش و قوسی فرساینده گرفتار کرده باشد و عملاً دست بسته در امید معجزات این مذاکرات در انتظار نگاه داشته باشد.

حدود دو سال است مذاکره و تلاش برای توافق میان غرب و جمهوری اسلامی، به یکی از داغ ترین مباحثات فضای سیاست در ایران تبدیل شده است. از بیت رهبری تا دولت و مجلس و رسانه های آنها همراه صف وسیعی از روشنفکران ناسیونالیست ایرانی، بر اهمیت این مذاکرات می‌کوبند و تلاش میکنند مردم ایران را در امید به پیشرفت های آن و کسب موفقیت‌های این روند شب و روز چشم به انتظار نگه دارند. دولت احمدی نژاد در روزهای پایانی کار خود آمادگی خود را برای مذاکره با غرب رسماً اعلام داشته بود. دولت روحانی یکی از برگهای برنده این دوره خود راسیست خارجی همراه با تعامل بیان میکند و خود و دولتش را بانی این سیاست معرفی میکند. در مدت اخیر شاهد ادامه مذاکرات میان هیئت مذاکره کننده ایرانی و دولت آمریکا و طرفهای غربی بوده ایم و اخبار آن لحظه به لحظه از جانب طرفین و خصوصاً دو طرف اصلی این ماجرا، ایران و آمریکا به اطلاع جهانیان میرسد. هر دو طرف نفس مذاکره و نزدیک شدن به هم را در بوق کرده اند و هیچکدام جزئیات مباحثات را بیان نمیکند، لماباتب و تاب امید به توافق را به اطلاع جهانیان میرسانند. چنان فضایی ایجاد کرده اند که انگار بسیاری از دردهای امروز در منطقه از این کانال درمان میشود. اختلاف هر چه باشد یک حقیقت مسلم است و آن اینکه هم دولت اوباما و هم جمهوری اسلامی به رسیدن به توافق احتیاج دارند. هر دو تلاش دارند خود به عنوان "قهرمان" این ماجرا بیرون بیایند و مدالهای کسب این "قهرمانی" را نصیب خود کنند، و هر دو به این "قهرمانی" احتیاج دارند.

پرداختن به این ماجرا و دلایل و چگونگی آن و حقایق پشت "بحران اتمی" و همزمان تاثیرات و عواقب توافق و عدم توافق آنها و اهدافی کهطرفین دنبال میکنند حائز اهمیت است. در این نوشته به سرفصلهایی از این ماجرا، چرایی آن و مراحل که طی کرده است و اوضاعی که باعث تلاش

صفحه ۶

|                                                            |                                                                     |
|------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------|
| <b>کارگری کردستان</b> صفحه ۱۱                              | <b>در این شماره میخوانید:</b>                                       |
| • <b>مدافعین قاتلان فرخنده در مجلس افغانستان نشسته اند</b> | • <b>فازی جدید در تقابل قطبهای ارتجاع</b> صفحه ۹                    |
| صفحه ۱۲                                                    | • <b>انتخابات اسرائیل و مسئله فلسطین (آسوفتوحی)</b> صفحه ۹          |
| • <b>افزایش ۱۷ درصدی دستمزد (خالد حاج محمدی)</b> صفحه ۱۳   | • <b>به نام طبقه کارگر، در دفاع از دولت! (وریا نقشبندی)</b> صفحه ۱۰ |
| • <b>دفاع دروغین از پناهنده سیاسی</b> صفحه ۱۴              | • <b>دگرگونی های اخیر عراق و کردستان .. (حزب کمونیست</b>            |

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## اوضاع سیاسی جهان و ....

ما چنین تئوری نداریم. چنین خودفربیی در سنت‌ما نیست. واقعیت این است که چیزی هم که می بینیم این است که "چرخ تاریخ به پیش نمیبرد" و قرار هم نیست که خود به خود به پیش برود! ما به‌چنین چیزهایی معتقد نیستیم که خود به خود همه چیزرو به جلو است و آینده حتما بهتر از گذشته است. میبینیم که سیاهی و لجنی که وجود دارد، میتواند بی انتها باشد. وقتی پدیده داعش را نگاه می‌کنیدبا خودتان می‌گوئید که معلوم نیست بعد از داعش چه جانوری بیرون یزند! تاریخ در غیاب پراتیک و دخالت آگاهانه و قدرتمند کمونیستها میتواند به منجلاب امروز تبدیل بشود که شده است.

در این میان خط فکری دیگری دارید، آزرین – مقدم، که باز بنام کمونیسم و کارگر، امروز اتفاقا برایش بیش از هر زمان دیگری فرصت تحرک باز شده است. کلید رمز پیشروی این خط در شرایط امروز این است که "طبقه کارگر به حزب سیاسی و گرفتن قدرت سیاسی" نباید فکر کند! چرخ تاریخ خود بخود و به موقع سوسیالیسم را از درون خود طبقه، با مامایی رهبرانی چون آزرین و مقدم، متولد خواهد کرد. در نتیجه طبقه کارگر باید به امید ظهور مهدی موعود فعلا بفکر معیشت اش باشد. بررسی پراتیک این خط، در این نوشته نمی‌گنجد. ما بیشتر در مورد تأثیرات مخرب سیاسی و تشکیلاتی این خط در جنبش کارگری و کمونیستی، صحبت کرده ایم.

واقعیت این است که در غیاب یک قطب کمونیستی دخالتگر، چرخ تاریخ خود به خود خوب پیش نمی رود. چون سرمایه و سرمایه داری ریشه همه مصائب است، هر تحرکی ضدکاپیتالیستی نیست. در جهان سرمایه داری قبل و بعد از مارکس، سرمایه داری ریشه همه مصائب است. اما از این واقعیت به این نتیجه رسیدن که سرمایه خود برای حل تناقضات اش انقلاب را پیش پا میگذارد، در بهترین حالت یک خود فریبی کامل بیش نیست. انقلاب و تغییرات بنیادین کارآگاهانه آدم های کمونیستی است که بدانند چگونه و بخواهند این تغییرات صورت بگیرد. از این رو درک شرایط امروز، در بعد ماکرو مقابله با استراتژی دشمن طبقاتی، آمادگی برای تحولات پیش رو، برای هر

## در حاشیه انتخاب یزدی ....

شریعمتمداری (به همان تعبیر، جن های وحشت) معرف اوضاع امروز ایران نیستند.

برای کمونیست ها، بدون در نظر گرفتن موقعیت طبقات اجتماعی و با دور زدن روندها، امکان اتخاذ تاکتیک و فعالیت های معین در هر دوره غیر ممکن می شود.

انتخاب شدن و یا نشدن یزدی و یارفسنجانی، نو نماینده یک نظام معین، هیچکدام بینانگر روندآنچه در بطن اوضاع سیاسی ایران در جریان است نمی باشند. مسلم است که نزاع های درونی جمهوری اسلامی در هر دوره، خصوصا پیش از انتخابات ها، تا حد بحران سیاسی در این نظام حاد می شوند، ولی صف آرایي ها برای اهداف دراز مدت تری تعیین می شوند. بعبارتی دیگر، نه "فشارهای پشت پرده و باند بازی های خامنه ای" در این انتخابات خبرگان و نه "دمکراسی انتخاباتی"، هیچکدام بیانگر جنب و جوش در زیربنای این نظام و حرکت روندهای موجود نمی باشند، بلکه تنها بازتابی تک موردی و فرعی از کل ماجراست. جالب اینکه بخشی از چپ، فارغ از نیاز به مارکسیسم و مبارزه طبقاتی و صف آرایي می‌ای "بررسی استفاده کرد" و خواست های "مردمی" را مطرح کرد!

نه امروز دنیای دو سه دهه پیش است و نه جمهوری اسلامی و مبارزه طبقاتی در ایران در

نیروی کمونیستی شرط پیشروی است. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی تا برایش روشن نباشد که دشمن طبقاتی اش در بعد ماکرو استراتژیک چه امکاناتی دارد و چه سیاست هایی را دنبال میکند، خواه این استراتژی سیاسی باشد یا نظامی یا اقتصادی، نمی تواند با دورنما و افق روشنی به مقابله با اوضاع برود و سنگرهای محکمی در مقابل تعرض دشمن ببندد. یا درجا میزند و در مقابل رویدادها غفلگی، یا دنباله رو جریانات اصلی میشوند که هرکدام جواب های روز خودشان به اوضاع روز را دارند.

### مولفه های امروز

پاسخ به این سوال ها که در جهان چه رویداد اصلی سیر وقایع را توضیح میدهد، روند های پیش رو چیست، توازن ایدئولوژیک در سطح جهانی و در صفوف بورژوازی و طبقه کارگر به چه شکلی است، صف بندی های شکل گرفته و در حال شکل گیری کدام است، در ایران چه تحولی رخ داده است و در جریان است، چرا صف تمام اپوزیسیون های درونی و بیرونی حاکمیت ایران درهم ریخته است، چرا بخش اعظم اپوزیسیون های چپ و راست دیروز پرتب و تاب و سرنگونی طلب جمهوری اسلامی امروزی افق و ساکت شده است، چه روندها و عناصری میتوانند به دو آینده سیاه و یا سفید در خاورمیانه قطعیت دهند، اروپا و غرب به کدام سو میروند، و پاسخ به دهها و دهها سوال دیگر بر این متن، شرط تدوین هر استراتژی پرولتری برای طبقه کارگر ایران، خاورمیانه و جهان است.

برای اهمیت این بحث لازم است که کمی به گذشته برگردیم. ما بیشتر در مورد دنیای دوران جنگ سرد و بعد از جنگ سرد و پیروزی غرب بر شرق، بعد از یازده سپتامبر، در مورد نظم نوین جهانی و جنگ تروریست ها، در مورد جهان بعد از تجربه شوروی، تئوری داشتیم. بر مبنای آن تئوری ها، اصلی ترین عرصه جدال های فکری و پراتیکی مان را تعریف کردیم.

نمونه دیگر، مقطع میدان داری و عروج ناسیونالیسم و فدرالیسم در دل تحولات اروپای شرقی است. مقطعی که در آن هر روشنفکر چپ

جهان سومی را هم "ملی گرا" و طرفدار فدرالیسم کرده بود. جنبش ما با تعرض فکری و نظری به ناسیونالیسم و فدرالیسم، سنگر محکم دیگری برای پیشروی کمونیسم در دل منجلاب پیروزی بورژوازی غرب برپا کرد. بدون آن پیشروی های نظری، بی اغراق میتوان گفت که هزیمت صف کمونیسم اردوگاهی، کمترین جایی برای ابراز وجود کمونیسم کارگری باقی نمی گذاشت. پیشروی های بعدی سازمانی و جنبشی کمونیسم کارگری بدون پیشروی در آن جدالها بدون درگیر شدن با تئوری ها و سیاست ها و روندهای ماکرویی که در جهان در جریان بود، ممکن نبود.

ما با بررسی تجربه شوروی، با نقد سرمایه داری دولتی شوروی، به دستآورد تئوریک مهمی در تعریف اقتصاد سوسیالیستی دست یافتیم. در آن جدال نظری ما به تزه‌ای مهمی در مورد شخصیات یک اقتصاد سوسیالیستی و رابطه سیاست و اقتصاد، از زاویه منافع طبقه کارگر دست یافتیم.

بررسی تجربه شوروی پیش از شکست بلوک شرق، باعث شد که بنیه سیاسی - تئوریک جنبش مایوای مقابله با عواقب شکست شوروی، بشدت قوی شود. با نقد تجربه شوروی بود که طیفی از کمونیست های با تجربه ایران، با یک افق روشن و ماکرو در مقابل موج دمکراسی خواهی که هنگام فروپاشی شوروی همه را با خود برد در یک سنگر مهم ایستادند. نه تنها در مقابل "دمکراسی" تسلیم نشدند، بلکه مهمتر و فراتر از آن به صف مقاومت پاسیو توده محرومین هم نیپوستند. توانستند این ادعا که شکست شوروی شکست کمونیسم است را با یک کیفرخواست کمونیستی و قرار دادن یک کمونیسم روشن، کارگری و منتقد، رد کنند.

بدون آن پیشروی نظری، دو راه بیشتر در مقابل هرکمونیستی نبود. یا دچار شدن به سرنوشت احزاب کمونیست اروپایی و یا خزیدن در لاک سکت های حاشیه ای و نامربوطی که خود را کمونیست میدانند و به رویدادهای کوچک و بزرگ جوامع مطلقا نامربوط اند.

شکست قطب شوروی و اعلام پایان کمونیسم از جانب قطب پیروز، بازار آزاد و دمکراسی غربی، بخش اعظم جریان ها و شخصیت های چپ و

کمونیست در جهان و هم چنین در ایران را به شکست کشاند! پس از آن رویداد بخش اعظم احزاب کمونیستی در غرب و همینطور در ایران به طرفداری آتشین از دمکراسی و بازار آزاد شیفت کردند. ما در مقابل با سلاح نظری چون "دمکراسی از تعابیر تا واقعیت "از یک موضع کمونیستی و پیشرو به جنگ قطب پیروز و ایدئولوژیی که دنیایی را خفه کرده بود، به جنگ دمکراسی غربی و سیک و سیاق زندگی که وعده میداد و مدل رشد اقتصادی اش رفقیم. به جرات میتوان گفت تنها نیرویی بودیم که در آن شرایط تعرض، سنگر سیاسی - نظری ایدئولوژیک محکم کمونیستی ساختیم.

به همین اعتبار برا ی بررسی مسائل دوران ما، برای رفتن به جدال با بورژوازی که در سطح جهان جز سیاهی و تباهی را وعده نمی دهد، با هر نامی که این دوران را می نامند! دوران پسا داعش! دوران هرج و مرج سازمانیافته! دوران جهان چند قطبی! و به بیان اغراق آمیز و خارج از تناسب برخی ژورنالیست ها "جهان در حال جنگ سوم جهانی !" با هرنلی که به این دوران داده میشود، لازم است که برای رفتن به جدال با آن به سوالهای زیر پاسخ داده باشیم.

## جهان چند قطبی

۱- دوران ما چگونه دورانی است، در بعد ماکرو و بطور روتین چه روندی دورنمای تحولات پیش رو را ترسیم میکند. بورژوازی و طبقه کارگر در چه توازن قوا و موقعیتی قرار دارند! رقابت ها و تقابل های داخلی بورژوازی، چه سیاست های ماکرو و تاکتیک هایی را به طبقه کارگر و شهروندان تحت حاکمیت شان تحمیل میکند!

زمانی ما در تاریخ، سیر انقلابات رهایی بخش، انقلابات سوسیالیستی، چپی، ضداستعماری و .. را شاهد بودیم. شاهد بودیم که چگونه روند انقلابت و فشار از پائین، اصلی ترین روند و تعیین کننده جهتی بود که جهان در پیش داشت. در آن مقطع بورژوازی و طبقات حاکم، جواب های روز خودشان را به روند هایی که به آنها تحمیل شده بود، میدادند. امروز، جز در مواردی که انفجارات

می شد، سیاستی که "اسلام مهدی" و "دولتی" را مبنی می دانست، سیر نزولی داشته و در مقابل طرفداران "برقراری رابطه با امریکا"، به نتیجه رساندن مذاکرات بین المللی، و "عقب رفتن عمامه ها" و رشد خصوصی سازی ها، کاملا دست بالا را پیدا کرده اند. همین سیاست است که در حال حاضر با شرکت و تحت نظارت مستقیم ولی فقیه پیش برده می شود. نزاع های واقعی جناح های درون جمهوری اسلامی و مجلس، هرچند عمیق، ولی درمقابل این روند، امری ثانوی است. همین روند است که بازتابش را در مذاکرات می توان دید. بی دلیل نبود که چندی پیش، اوباما رسماًپروژ کرده بود که می خواهد با نماینده مستقیم خامنه ای مذاکرات انجام گردد، و نامه اش را هم برای خامنه ای ارسال کرده بود. بدین ترتیب، برقراری این سیاست است که چراغ امید تخفیف و یا حتی برداشتن کامل تحریم ها، تحت نام "گشایش اقتصادی" را، روشن نگه داشته است. امتداد و در هم پیوستگی دولت سازندگی رفسنجانی، دولت دوره احمدی نژاد و امروز دولت اعتدال روحانی، در برقراری همین رابطه بورژوازی ایران با غرب و مشخصاً آمریکا، در راه رسیدن به همین گشایش اقتصادی است. بر همین اساس، مسئله واقعی که در مقابل جمهوری اسلامی قرار داشته است این است که با وجود تمامی جناح ها و رده هایش، تا چه حد قادر به نشان دادن راه حلی دراز مدت برای دستیابی به همان "گشایش اقتصادی" بوده است. پاسخ به این سوال است که دوری و نزدیکی جناح ها را تعیین می کند.

موقعیت این دولت و رابطه اش با بورژوازی در ایران، کاملا تغییر کرده است. در پروسه ای که طی شده، جمهوری اسلامی بشدت جراحی شده است، و هر بار بخشی از بورژوازی اپوزیسیون را بی افق کرده است. امروز که دیگر هیچ بخشی

### اوضاع سیاسی جهان و ....

انقلابی در خاورمیانه سر باز میکند، و یا مقاومتی از جنس مقاومت کوبانی سازمان پیدا میکند، عموما این طور نیست. آن روند، خصیصه اصلی دوره امروز ما نیست.

سوال این است که امروز از نظر ما مولفه های جدیدی که تعیین کننده دوران ما است، چیست؟ وقتی شما دو دهه گذشته را مرور میکنید میبینیدکه از یک طرف در یک جهان چند قطبی زندگی میکنید و از طرف دیگر توازن قدرت بین این قطب ها قطعیت پیدا نکرده و به سرانجام نرسیده است. ما دیگر بحث نظم نوین جهانی و دکترین جرج بوش، را نداریم. امریکا هم موقعیت قدیم را ندارد. آن موقعیتی که آمریکا زمان بوش داشت که اروپا پشت سر آن تماما به خط شد و دولت آمریکا، میتوانست بدون اجازه ناتو، به عراق حمله کند، تمام شد. آمریکا دیگر چنین موقعیتی ندارد. موقعیت قدر قدرتی و تک صدایی امریکا به تاریخ سپرده شده است. امروز شما شاهد یک دنیای چند قطبی هستید که در آن اروپا و روسیه و امریکا، و در اروپا آلمان، هرکدام قدرت هایی هستند. هر اتفاقی که رخ دهد، بجز استثناهایی چون انقلابات خاورمیانه و مقاومت در کوبانی، باز در تعیین سیاست جهانی تقابل این قدرت ها است که تعیین کننده است. امروز فرانسه جلو می افتد، و در اروپا این آلمان است که معمولا حرف اش پیش میرود. ما این تقابل ها را می بینیم. این دنیای چند قطبی، فعلا هیچ ثباتی ندارد که بتوانیم بگوئیم مثلا سه قطب داریم چین - روسیه و اروپا و آمریکا. چنین چیزی شکل نگرفته است.

اما معنی آن این نیست که این عدم ثبات می تواند بلافاصله به سرانجام برسد. می تواند بیست سال دیگر هم به همین شکل بماند! می تواند تاریخ زندگی دو نسل دیگر هم همین باشد! که اقتصادی چرخد و بالاخره حکومت ها در غرب سر جای خود اند، و هرازگاهی تقابل های خودشان را در آفریقا، آسیا و در خاورمیانه و "گوشه های پوت"، حل و فصل میکنند، هرروز طبقه کارگر در کشورهای غربی را عقب و عقب تر میزنند و دستاوردهای دهه های گذشته این طبقه را یکی پس از دیگری مورد تعرض قرار میدهند تا به موقعیت کاملا بی حقوق کارگر در چین و بنگلادش و کویت رضایت دهد. یا حداقل از ترس آن سلکت و مرعوب، تعرض به معیشت و آزادی های فردی اش را تحمل کند.

این عقبگردی که تحمیل شده است، میتواند داستان زندگی چندین و چند نسل بعدی باشد. میتوانند در خاورمیانه سرانجام با عربستان سعودی بده بستلی داشته باشند و داعش را کنترل کنند! و در پایل این پروسه پدیده داعش و بوکوحرام هم مانند القاعده و جهاد اسلامی، به زندگی بشر کره خاکی اضافه شده باشد!

۲ - مسئله فوری که در ذهن هر انسانی ریشه می‌دواند این است که بازتاب سيطره این روند مخرب بر زندگی بشر، بر موقعیت و هستی طبقه کارگر، علاوه بر فقر و محرومیت، چیست. عروج و میدان داری هر تک پدیده داعشی و بوکو حرامی، هر انفجار و تک ترور در پاریس و لندن و این و آن گوشه خاورمیانه، هر آدمکشی و قمه کشی در عراق و لیبی و سوریه، حتی اگر عاملین آن سرکوب شوند و عقب نشاندۀ شوند، مردم و طبقه کارگر را محافظه کارتر می‌کند، عقب می زند، و می ترساند. به رضایت به وضع موجود می‌کشاند، که شما باید به وضع موجود رضایت بدهی و هر دولتی که بالای سرت است به آن بچسبی که ممکن است فردا ایران سوریه شود! ممکن است فردا ترکیه مخروبه شود! در نتیجه طبقه کارگر ایران، طبقه کارگر ترکیه، طبقه کارگر مصر و ... هرچه بیشتر باید دستشان به کلاهشان باشد! و به وضع موجود و دولت های مرتجع بالای سرشان، امثال شیوخ و امیران عربستان و امارات و دولت های چون روحانی و سیسی رضایت دهند. طبقه کارگر در غرب هم باید شکرگذار باشد که دولت پر قدرتی بالای سرش است که جامعه را برایش امن نگاه میدارد، شاید لازم باشد همه خارجی ها را هرروز مورد تعرض

قرار داد و اخراج کرد یا سانسور و کنترل دولتی را هرچه بیشتر و بیشتر کرد. ترس و عقب نشینی و محافظه کاری که امروز بر اذهان بخش زیادی از مردم از اروپا تا ایران غلبه کرده است، نه آنطور که روشنفکران ناراضی و از خود راضی این جوامع میگویند از بی عرضه گی و بی لیاقتی مردم، که از شرایط واقعی است که در آن بسر میبرند. تاثیرات مخرب این روانشناسی اگر از فقر و نداری و محرومیت بیشتر نباشد، از آن کمتر نیست. صف میلیونی فقرا و محرومینی که در مقابل خود افق یک آینده فوری بهتری ، بر روی زمین و در جهان مادی و نه در خلسه ملکوتی، می بیند شانس بیشتری برای تغییر جهان و رسیدن به آن آینده بهتر را دارد تا جمعیت مرعوب و دست به کلاهی که احتمالا وضع معیشتی بهتری داشته باشند. از این رو این ادعا که جهان کمتر شاهد چنین دوره متوحش و سیاهی در این ابعاد بوده است، اغراق نیست. بشریت جز در مقاطع استثنایی، همیشه امید به پیشروی و آینده ای بهتر را در مقابل خود داشت. هیچ دوره ای بورژوازی تا این درجه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی منحط، بی آینده و متوحش نبوده است.

پیش از جنگ جهانی دوم و هنگامی که در اروپا تحركات فاشیستی پا گرفت، روزهایی که بخش زیادی از نمایندگان پارلمان های اروپایی فاشیست بودند، و در واقع پیکره اصلی بورژوازی غرب فاشیست بود، بورژوازی فاشیست با شعار نان و ارزانی به میدان آمد. امروز اما شاهدیم که چگونه ارتجاعی ترین سیاست ها را به بهانه حفظ وضع موجود و تحت عنوان حفظ امنیت جوامع، پیاده میکنند. به اسم امنیت، پاسیفیسم را در غرب توجیه میکنند و آن جاهایی هم که تحركات اعتراضی از پائین خودش را تحمیل میکند، با آن مقابله می‌کنند. از ترس نا امن تر شدن محیط کار و زندگی مردم، رضایت به وضع موجود، امروز روانشناسی عمومی جوامع است. این وضعیت امکانی به بورژوازی هر کشوری می‌دهد که با دست باز سیاه ترین و ارتجاعی ترین سیاست ها را پیله‌کند.

#### ایدئولوژی

۳ - مولفه دیگر موقعیت ایدئولوژیک بورژوازی جهانی به رهبری بورژوازی غرب است. مهمترین پرچم ایدئولوژیک امروز این طبقه، در تقابل هاو رقابت های درونی، در مشروعیت دادن به خود برای اعمال حاکمیت بر جوامع بشری، چه در غرب و چه در شرق، چیست؟

در دوران جنگ سرد، دو قطب بورژوازی جهائی با دو ایدئولوژی و ادعای جهانی در مقابل هم‌صف بسته بودند. یکی شوروی با داعیه های سوسیالیستی و عدالت اجتماعی و تامین اجتماعی شهروندان، و در مقابل اش غرب با داعیه های حقوق بشری و حقوق فردی، پلولاریسم سیاسی و دمکراسی! این روبنای ایدئولوژیک تقابل بنیادی تر آنها در عرصه اقتصاد، یعنی تقابل دو مدل متفاوت رشد سرمایه دارنه اقتصادی بود. هر یک مدل رشد اقصادی خودش را، و به تبع آن ایدئولوژی و فرهنگ و سنت سیاسی خود را برتر و مناسب تر میدانست. دوره شکست مدل اقتصاد دولتی و پیروزی بازار آزاد، دوره پیروزی دمکراسی بر سوسیالیسم روسی، تمام شد.

سالها از آن تاریخ میگذرد. امروز در صفوف بورژوازی همه بازار آزادی و به اصطلاح دمکرات شده اند، و کسی داعیه اقتصاد دولتی و سوسیالیسم را ندارد. سوال این است که امروز پرچم ایدئولوژیک بورژوازی جهانی و مدل رشد اقتصادی آن چیست؟ این مهمترین رکنی است که به حاکمیت این یا آن گرایش در هر طبقه ای، مشروعیت میدهد. مثلا برای طبقه کارگر، ایدئولوژی دسترسی واقعی همگان، مستقل از هر تفاوت فیزیکی و غیرفیزیکی، به همه مواهب زندگی است و مدل رشد اقتصادی اش، اقتصاد سوسیالیستی است. سوال این است که امروز بورژوازی امریکا با کدام مدل رشد اقتصادی نداعی میشود و در تقابل با کدام مدل قرار گرفته است؟ اروپا و روسیه و چین به همین ترتیب.

این تصور که بورژوازی برای اعمال حاکمیت به

مردم و برای تنظیم رابطه در میان طبقه خود به ایدئولوژی مردم پسند نیاز ندارد، و مثلا در میان خودشان هم بی تعارف میگویند که برویم و کمی برای استثنمار و تولید فوق سود و قتل و آدم کشی نقشه و برنامه بریزیم، یک درک خیلی سطحی و کودکانه از رابطه ایدئولوژی و حاکمیت سیاسی است.

شکل دادن به افکار و عقاید در راستای منافع طبقه حاکم و تبدیل کردن آن به آرا و افکار عمومی جامعه، یک رکن حاکمیت هر طبقه ای است. این جزو الفبای مارکسیسم است. سوال این است که این افکار و عقاید، امروز حول چه چیزی باید شکل بگیرد؟ و طبعا هر طبقه ای پاسخ خودش را میدهد و سعی میکند که پاسخ خودش را به پاسخ جامعه تبدیل کند.

این شرایط را میتوان با شرایطی که در آن دیوار برلین فرو ریخت و "پایان کمونیزم "را اعلام کردند، مقایسه کرد. حتما به یاد دارید و شاهد بودید که از نظر ایدئولوژیک چه تعرض وسیعی به کمونیسم صورت گرفت. همه احزاب چپ و کمونیستی که در باد شوروی خوابیده بودند، آمدند و گفتند که ما کمونیست نبودیم و موج "نمکراسی خواهی " همه را با خود برد. یک عقب گرد وسیعی به بشریت تحمیل شد و یک مقاومت پاسیو به موازات اش شکل گرفت. در آن مقطع در حالیکه بخش اعظم سازمانها و احزاب چپ و کارگری هزیمت کردند، تسلیم شدند و از کمونیست بودن و سوسیالیست بودن توبه کردند، ما شاهد یک مقاومت گسترده پاسیو در میان توده محرومین بودیم. در میان طبقه کارگر در خود کشورهای غربی و همه کسانی که خودشان را سوسیالیست و کمونیست میدانستند، اما نه قطب شوروی را نماینده سوسیالیسم میدانستند و نه غرب را میخواستند، شاهد یک مقاوت پاسیو بودیم.

در غرب سوسیالیزم آرمان بسیار معتبر و پذیرفته شده ای بود. با فروپاشی دیوار برلین همه از احزب کمونیست کشورهای اروپایی، تا سوسیال دمکراسی آلمان و اسکاندیناوی، که افتخاراتشان این بود که سوسیالیست هستند، تا احزاب رسمی کمونیستی چون حزب کمونیست سوئد و همه احزاب کمونیست دیگر، بسرعت توبه کردند.

شرایط امروز از نظر ایدئولوژیک، سیاه تر از آن دوران نیست! این یک روی واقعیت است. اما روی دیگر آن، افق و دورنماهای متفاوتی است که آن روزها و امروز در مقابل بشریت گذاشته شد و گذاشته شده است. از نظر دورنما این دو دوره بسیار با هم متفاوت اند. امروز این بورژوازی غرب است که از نظر آرمانخواهی و ایدئولوژیک هزیمت کرده و هرروز از کار دیروزاش توبه میکند. حکومت های جا افتاده بورژوایی در غرب، که قادر نیستند از سیاست های ماکرو میلیتاریستی و اقتصادی دیروز نه چندان دور شان، نه تنها دفاع کنند که حتی خود را نسبت به آنها بی اعتنا نشان دهند، زیر پایشان داغ شده است! امروز این نه معترضین و قربانیان، که اپوزیسیون های دست راستی و چپی خود دولت های غربی و رسانه هلی دستگاهی و دست به سینه ای چون بی بی سی و سی ان ان هستند که هرروز نتایج مخرب سیاست های اقتصادی و نظامی غرب و آمریکا در عراق و لیبی و سوریه و ایران و فلسطین را مقابل خود میگذارند و بی افقی و بی آیندگی شان را فریاد میزنند. بورژوازی غرب در میان خود بدنبال لپیر و ناجی و قهرمان میگردد! کدام بخش و با چه سیاستی میتواند این صف از نظر سیاسی و ایدئولوژیک به بن بست رسیده را، هدایت و رهبری کند!

از مشتقات جانبی بن بست ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی غرب، بورژوازی در قدرت در ایران، بورژوازی است که ۳۶ سال در لباس حکومت الله و اسلام حکومت کرده است. وضع ایدئولوژیک اسلامی بر باد رفته جمهوری اسلامی ایران، بازتاب وضع ایدئولوژیک بر باد رفته بورژوازی غرب است. سرمایه داری ایران در راستا و در پیوند با سرمایه در غرب متولد و رشد کرده است. وابستگی نظام کاپیتالیستی ایران و به طبع آن بورژوازی آن به غرب، ساختاری تر از آن است که هیچ حکومت اسلامی و ضدامپریالیستی بتواند

آن را برای همیشه قطع کند. پروسه ای که امروز آغاز شده است، آشتی غرب و حکومت ایران و نزدیکی های اقتصادی -سیاسی و نظامی، ۳۵سال بود که به کمک جنگ ایران و عراق و بقا در شکاف های جهانی و منطقه ای به تعویق افتاده بود. امروز با بازگشت ایران به ریل روتین حیات بورژوازی ایران و نظام کاپیتالیستی آن، شکست ایدئولوژیک مادر در غرب نمی تواند در روبنای حکومتی ایران بازتابی نداشته باشد. این واقعیت است که شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران را، که به "جمهوری اروتیک" معروف شده است، بیان میکند. شکستی که نه حاصل دل رهی روحانی و طیف اصلاح طلب حامی آن، نه محصول هیچ اصلاحی در قوانین سرکوب گرانه و اسلامی حاکم، که محصول بن بست سیاسی و اقتصادی بورژوازی غرب است.

بعنوان یک جلوه شکست ایدئولوژیک حکومت ایران، شاهدیم که چگونه رهبران پیاده کردن جامعه عدل الهی و عدل علوی، امروز در دفاع از آرمانهای بزرگ ایدئولوژیک دیروزشان، تماما لکنت زبان گرفته اند. تئورهای حکومت قسط اسلامی و پان اسلامیستی و فتح کربلا و ... را تماما نه تنها زیر فرش کرده اند که آن را مایه بدبختی حکومت امروزشان میدانند. شاهدیم که چگونه طیفی از رهبرانشان به توبه کردن افتاده اند.

امروز از نظر ایدئولوژیک ما در یک قطب، قطب حاکم بر جهان و ظاهرا قدرتمند، یک خلا ایدئولوژیک مزمن و وسیع می بینیم. برای باز کردن این ادعا لازم است نگاهی به وضعیت ایدئولوژیک بورژوازی غرب در دو مقطع مهم در تاریخ معاصر جهان بیندازیم، یکی هنگام پیروزی بر بلوک شرق، و دیگری دو دهه پس از پیروزی و ریاست منحصر به فردش بر جهان یک قطبی!

پیروزی بورژوازی غرب بر بورژوازی شرق، که در اس آنها آمریکا و شوروی قرار داشت، یک پیروزی همه جانبه یک بخش از بورژوازی جهانی بر بخشی دیگر بود. مدل رشد اقتصادی بازار آزاد در همه جوانب برتری خودش را به مدل بورژوایی اقتصاد دولتی بلوک شرق، ثابت کرده بود. کیفیت، کمیت، و بارآوری کار در غرب برتری غیرقابل انکاری بر شرق داشت. قارقارک های تولیدی شرق و آمار کشت و برداشت حبوبات در شرق، با تولید اتوموبیل های "ولوو" و "بنز" و "تویوتا" و تولیدات کشاورزی در جهان تحت سيطره بورژوازی غرب، مطلقا قدرت رقابت نداشت. از تولید صنعتی و خدمات تا روبنای سیاسی و فرهنگی، هالیوود و "وود استاک" و "ام تی وی" و حقوق فردی شهروندان و حق رای و انتخابات های پارلمانی، در مقایسه با هنر خاکستری و فرمایشی و دستگاهی در شرق و بی نقشی رسمی اکثریت شهروندان در سوخت و ساز سیاسی، برتری مدل سرمایه داری غرب بر شرق را فریاد میزد. این برتری غیرقابل انکار بود. حتی در زمینه تامین عدالت و رفاه اجتماعی، بورژوازی غرب دستاوردهای بیشتری از شرق داشت. مدل، کمیت و کیفیت تامین اجتماعی که در دوران رقابت شرق و غرب، سوسیال دمکراسی در اسکاندیناوی ساخته بود برتری خود را بر مدل شوروی و اروپای شرقی ثابت کرده بود. به این اعتبار بورژوازی غرب حتی در عرصه داعیه های سوسیالیستی شوروی در تامین اجتماعی مردم، الگوی برتری بدست داده بود.

از این رو پس از پیروزی غرب بر شرق، بورژوازی غرب توانست به درجه زیادی رنگ برتری خود بر شرق در زمینه مدل بورژوایی اقتصاد و سیاست و عدالت اجتماعی را به رنگ "پیروزی" جوامع انسانی تبدیل کند. بطوری که بخش اعظم جوامع، خود را در آن "پیروزی" شریک میدانستند. بالاخره مردم نگاه میکردند و با خود میگفتند که سوسیال دمکراسی سوئد از "ولت کمونیستی" شوروی و آلمان شرقی رفاه و آزادی های بیشتری به اکثریت داده است و یا زندگی در غرب از همه نظر از شرق بهتر است! تبلیغات در مورد برتری "پلورالیسم سیاسی" و دمکراسی غربی در مقایسه با عقب ماندگی و "توتالیتلریسم"

←

## اوضاع سیاسی جهان و ....

شرق، و پیروزی این بر آن، نزد افکار عمومی خریدار داشت.

اما در دو دهه گذشته با حاکمیت مطلق بورژوازی غرب چه برگه برنده ای در دست بورژوازی غرب است!

چرا بورژوازی عرب و ایران و آفریقا و آسیا، بلذ رهبری و اتوریته آن را قبول کنند. کدام الگوی رشد اقتصادی در مقابل بورژوازی در سراسر جهان گذاشته است. با شکست شوروی مدل توسعه اقتصادی متکی به اقتصاد دولتی در این کشورها هم به انتها رسید، بدون اینکه غرب توانسته باشد مدل توسعه اقتصادی جدیدی را در مقابل این کشورها قرار دهد. تمرین صدور دموکراسی و حقوق بشر و صندوق انتخابات، که دیروز پرچم های برتری و پیروزی بود، امروز معنای آن افغانستان و لیبی و عراق و ایران و مقتدی صدر و مالکی و کرزای و خاتمی و روحانی و پدیده داعش و حبهه النصر و بوکو حرام است!

مدل رشد اقتصادی آن، بیکاری و بحران و رکود در مقابل مدل اقتصاد چین است! سوال این است که با کدام پرچم ایدئولوژیک در میان خود توازن ایجاد میکنند؟ چرا بورژوازی روسیه و هند و چین و برزیل و کشورهای حاشیه ای تر در اروپا باید سروری آمریکا را بپذیرند؟ با صرف برتری نظامی بدون برتری ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی، حفظ موقعیت خود، برای هیچ طبقه ای ممکن نیست. این آن خلاء ایدئولوژیکی است که باید با چیزی و ادعای جهان پسندی پر شود. در این میان، اتفاقا به خاطر محصولات دور قبل صدور دموکراسی و حقوق بشر که به باطلاق های نا امن عراق و لیبی و سوریه و رشد و میدان لری انواع و اقسام دستجات تروریست عنان گسیخته در جهان انجامیده است، بورژوازی غرب تنها و تنها یک میدان سیاسی - ایدئولوژیکی برای بقا و حفظ موقعیت خود دارد. آن میدان ایجاد امنیت است. امنیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در همه ابعاد آن. امروز برای همه بخش های بورژوازی، تاریخ مصرف داعیه بهبود و رفاه و پیشرفت شهروندان، به پایان رسیده است.

این ادعا که این با آن بخش بورژوازی در این یا آن کشور، میتواند و قادر است که امنیت سیاسی و اقتصادی و امنیت زندگی شهروندان در مقابل عملیات تروریستی را حفظ کند، تنها پرچمی است که در میان خود بورژوازی بلند شده است و میتواند کسی را به لیدر جهان بورژوایی تبدیل کند. بورژوازی جهانی به رهبری غرب، امروز خلا ایدئولوژیک اش را با برافراشته نگاه داشتن پرچم "امنیت" پر می کند. سوال این است که طبقه کارگر پاسخ اش به این پرچم چیست!

بورژوازی امروز نه مبشر حقوق بشر است و نه دموکراسی و ادعای آزادی های سیاسی و حقوق شهروندی! از این القاب صرفا برای نزاکت سیلسی استفاده میکند. اما بطور واقعی نه در میان خودشان و نه در میان مردم این ادعا ها خریداری ندارد! واقعیت این است که این نیروها نه می خواهند دموکراسی صادر کنند و نه می خواهند امنیت برقرار کنند. اما در شرایطی که ایدئولوژی صدور دموکراسی و صدور آزادی، پس از تجربه صندوق های رای در افغانستان و عراق و لیبی و مصر که با آنها مالکی و کرزای و اخوان المسلمین و انواع و اقسام دستجات مافیاهای سیاسی اسلامی و قومی با پروژه های صدور دموکراسی غربی و پروژه های آزاد سازی، عروج کردند، صحبت از صدور دموکراسی و حقوق بشر، امروز در خود محافل بورژوایی با تسخر مواجه میشود. بعلاوه حماس و روحانی و مالکی و مرسى با همان مکانیزمایی به قدرت رسیدند که نتانیاهاو و اوبلماو کامرون! دموکراسی غربی در خود کشورهای غربی که در آن بخش اعظم جمعیت کمترین احساس قدرتی نمی کنند، امروز دیگر بت و کعبه ای نیست. بخش اعظم واجدین شرایط در خود کشورهای غربی بطور روتین رای نمی دهند. جوانان بیش از همه به این انتخاب ها و دموکراسی پارلمانی بی باورند. امروز دنیای پسا دموکراسی

خواهی و حقوق بشر خواهی، بورژوازی است. امروز بورژوازی غرب، این قطب پیروز پس از جنگ سرد، هیچ سپر ایدئولوژیکی برای حفظ سیطره و حاکمیت خود بر جهان، جز امنیت ندارد. درجهانی که خود بیش از هر جانور اسلامی آن را در ابعاد عظیم و میلیاردی نا امن کرده است، بلند کردن پرچم حفظ امنیت جوامع، تنها و تنها سپر ایدئولوژیکی است که میتواند پشت آن سنگر بگیرد.

در ماجرای شارلی هیدو شاهدش بودیم که از نتانیاهاو تا همه سران دول ارتجاعی شرق و غرب آمدند و دست اتحاد گرفتند و صف بستند! آن چیزی که اجازه می دهد این صف به جلو صحنه بیاید و مردم پشت سرشان با افتخار رژه بروند، احساس ترس و احساس عدم امنیتی که به مردم در سراسر جهان، چه در ایران، چه در فرانسه و چه در انگلیس، داده شده است. دامن زدن سیستماتیک به این فضای ترس و احساس عدم امنیت، یک وسیله جلوگیری از ابراز قدرت مردم از پایین است. این مهمترین سنگری است که بورژوازی از همه نظر گندیده و منحنط قرن بیست و یک، گندیده از نظر

مدل رشد اقتصادی، از نظر فرهنگ، از نظر ارزشهای حاکم، از نظر دورنمای آینده ای که در مقابل بشریت میگذارد، در اختیار دارد. از این رو یک استراتژی به شدت فاشیستی، و به شدت تعرضی تحت عنوان "حفظ امنیت"، در دستور کار بورژوازی جهانی است. صحبت بر سر این است که در میدان رقابت بین خودشان، کدام نیروها در قدرت، شانس بیشتری دارند. به نام حفظ امنیت تلاش میکنند که هر سیاست دست راستی و مخربی را پیاده کنند. امروز می بینیم که در کشورهای غربی چگونه به بهانه امنیت هر روز قانونی در نقض حقوق و آزادی های فردی و سیاسی تصویب میکنند و به بهانه مبارزه با تروریسم از حقوق معلولین می زنند و به خارجی ها تعرض میکنند.

بورژوازی غرب بعلاوه و مهمتر این که در زمینه الگوی رشد اقتصادی، بی الئرناتیوو و بی جواب است. الگوی رشد اقتصادی ندارد. الگوی رشد اقتصادی در دست چین است. و این رکن اصلی شکست ایدئولوژیک بورژوازی غرب است. باید کارگر اسپانیایی و بریتانیایی و آمریکایی را به کل در شرایط و با دستمزد نازل کارگر چینی کشاند، تا بتوان آن الگو را پیش برد. نمی توان با صنعت تولید فرهنگ و سینما و مشاهیر هنری و صنعت نمایش و مسابقات ورزشی، به رقابت با تولید عظیم صنعتی رفت، که امروز کانون آن نه در غرب که در چین و بنگلادش و پاکستان و هند و برزیل است.

حمله به دستمزدها و تلاش برای تعرض به همه حقوق کسب شده کارگر غربی، یک رکن فراهم کردن شرایط رشد اقتصادی است که الگوی آن را نه سوئد و آلمان، که چین بدست میدهد. شرایطی که با پرچم سیاسی حفظ امنیت جهان و شهروندان، مشغول فراهم کردن آن هستند. در نتیجه یک رکن مبارزه در غرب مقابله با دامن زدن به فضای ترس و نا امنی و مقابله با حمله به سطح معیشت، از دستمزد تا بیمه های اجتماعی و مقاومت در مقابل تعرض به حقوق و آزادیهای سیاسی و تشکیلاتی است که دهه های قبل بدست آمده بود.

این وضعیت بورژوازی غرب است که در مقابل آن دولت های حاکم در خاورمیانه، حتی دولت هایی که پیشتر رهبری و سرکردگی غرب را پذیرفته بوند، از عربستان سعودی تا انواع و اقسام هم پیمانان سابق آمریکا، به سادگی از اوامر سرور سابق خود سرباز میزنند.

بورژوازی غرب نمی تواند به متحدین خود در خاورمیانه الگوی رشدی "بهتر" و "پیشروتری" وعده دهد تا بتواند با حربه دموکراسی و حقوق بشو آنها را کنترل کند. بورژوازی عرب و ایران و ترک و کرد، فی الحال کارگر ساکت و بی حقوقی که قرار باشد، اگر امنیت سرمایه حفظ باشد، حتی شدید تر و بی حقوق تر و ارزان تر از کارگر چینی کار کند را در اختیار دارند. در خاورمیانه بورژوازی ایران و عرب و کرد، به وعده کشایش

کونیت ۱۹۴

اقتصادی غرب نیاز ندارد. به سرمایه و امنیت برای سودآوری نیاز دارد.

بهررو، این مولفه ها، روندهایی را نشان می دهد. نشان میدهد که در کنار جهان چند قطبی موجود، در کنار آمریکا و اروپا و روسیه و چین، جهانی که هنوز در آن هژمونی سیاسی و نظامی و کرسی ریاست بران در اختیار بورژوازی غرب است، نیروهای دیگری هم قد علم کرده اند. در خاورمیانه بورژوازی ایران و کرد و عرب هم هستند که به موقعیت دیروز خود قانع نیستند و سهم و موقعیت سیاسی دیگری میخواهند. بعلاوه بر این متن قطب های حاشیه ای چون بوکوحرام و داعش و جهاد و النصر و ... قرار دارند که به نمایندگی از بخش های حاشیه ای تر بورژوازی بی آینده در خاورمیانه یا آفریقا و این و آن گوشه جهان، سهم می خواهند.

نیروهای امروز بی آینده، چون داعش ها و بوکوحرام ها، وقتی از طرف سازمان ملل مهمان ناخوانده اند که هنوز به قدرت نرسیده اند. این نیروها وقتی که به قدرت برسند و حکومتی تشکیل دهند و پس از اینکه رنگ سیاه و تباهی به جولع انسانی زدند، اجازه خواهند داشت همچون عربستان سعودی و ایران و اسرائیل و دهها و دهها حکومت دیگر، از طرف جامعه جهانی ( نام مودیانه کلپ جنایتکاران جهان)، بعنوان حکومت به رسمیت شناخته شوند. اجازه خواهند داشت مثل هم طبقه ای هایشان در قدرت، نمایندگانشان در سازمان ملل کنار دست سایرین بنشینند و در مورد سرنوشت جهان و محیط زیست و ... صحبت کنند!

از آن پس هیچ دولت بورژوایی هیچ ایرادی به شیوه حکومت کردن آنها نمیبیند. آن جایی که هنوز قدرت را نگرفته اند، آنجایی که هنوز حکومت تشکیل نداده اند، آنجایی که نمی توانند رسما با بورژوازی حاکم در جهان وارد مراوده شوند، آنجاست که اینها اپوزسیون هستند! آنجاست که این ها از طرف بورژوازی غرب "طرده" میشوند! وگرنه اینها عناصر خود بورژوازی غرب هستند. مثل طالبان و حماس و حزب الله که روز خودش فاجعه بودند و امروز به زندگی سیاسی جهان اضافه شده اند، طرف مذاکره و کاندید شرکت در انتخابات و کاندید های تشکیل دولت و حکومت ها بر سر شهروندان هستند. این دورنمای تاریکی است که بورژوازی قرن بیست و یک در مقابل بشریت گذاشته است.

حکومت های مذهبی، قومی و قبیله ای و عشیره ای، روبناهای مناسبی برای حفظ سیطره سرمایه داری قرن بیست و یک است. پدیده هایی که مورد تعرض انقلابات بورژوازیی اوایل قرن ۱۸ قرار گرفت، قریب سه قرن بعد، به جز انتگره حاکمیت سرمایه تبدیل شده است. این واقعیت دورانی است که لگام سرمایه تماما را ها شده است و تنها و سود و سودهی بیشتر حکم میکند و سدی در مقلبل آن نیست.

در این میدان و از نقطه نظر منافع سرمایه، سوال این است که کدام نیرو میتواند به خود صفوف بورژوازی بقبولاند که بیش از سایرین میتواند امنیت را برقرار کنند! هر کسی که بتواند به هرشکل در باد این استراتژی بیشتر بدمد، شانس بیشتری دارد. عروج انواع و اقسام داعش و ترورهایی مثل شارلی، عملیات گروه های حاشیه ای تروریستی غیر دولتی ( تروریسم دولتی خودشان به کنار) و تحرک گروه های سوپر ارتجاعی، همه و همه عناصر تقویت پرچم "امنیت"، این تنها ایدئولوژی بورژوازی جهانی است.

### خاورمیانه

۳ - - مولفه دیگر خاورمیانه امروز و خاورمیانه و اوضاع پس از عروج داعش است. جایگاه ایران، بورژوازی عرب، فارس و کرد و ترک و دولت اسرائیل و جایگاه و تاثیر رویداد هایی چون انقلابات مصر و تونس و مقاومت کوبانی بر آن است.

خاورمیانه به کدام سو میرود! برای خاورمیانه استراتژی های جدیدی وجود دارد. این منجلاب

محصول سیاست های بورژوازی غرب است. ابزار پیشروی در رقابت های درونی بورژوازی غرب، بخصوص در خاورمیانه، اتکا به نیروهای چون داعش است. پدیده هایی چون داعش و بوکوحرام و جبهه النصر، عروج و تحرک شان در این و آن گوشه "پرت" دنیا، توازن و مناسبات داخلی قدرت های اصلی اقتصادی جهان را تنظیم میکند. در این میان شما تنها یک کانون بحرانی دارید که آنهم اوکراین است.

این واقعیت یک روند عقب گرد و تخریب را، نه تنها در خاورمیانه که در کل جهان، مقابل چشم جهانیان میگذارد، بخصوص پس از عروج داعش. اما در مقابل، در عین حال ما شاهد حرکاتی چون انقلاب تونس، انقلاب مصر، مقاومت کوبانی، هستیم.

دول غربی و اروپایی نمی خواهند که جنگ نظامی و عملیات تروریستی و تقابل و رقابت هایشان، در اروپا حل و فصل شود. کانون بحرانی اوکراین باید به شکلی حل و فصل شود که کمترین خسارات سیاسی و نظامی برای بورژوازی غرب را در بر داشته باشد. تناقضات زیادی در مورد کیس اوکراین وجود دارد. اما چیزی که روشن است، این است که بی تردید تلاش بورژوازی بین المللی این است که هر چه بیشتر در مقابل تکرار نمونه اوکراین، سد ببندد. این سیاست، شانس بیشتری به روسیه و اروپا و آلمان می دهد که بتوانند نقش بیشتری بازی کنند.

در مورد خاورمیانه، انقلاب مصر، تونس و مقاومت کوبانی، و تحرکات اعتراضی متعددی که هر بار از یکی از کشورهای منطقه سرباز میکند، یک ظرفیت متفاوتی را نشان می دهد که در هیچ نقطه دیگری در جهان وجود ندارد. که در اوج منجلابی که غرب و ارتجاع محلی ساخته اند، یک باره یک انقلاب چون انقلاب مصر یا تونس و یا یک مقاومت مانند مقاومت کوبانی خودش را تحمیل کند. یک ظرفیت مقاومت درمقابل روند مخربی است که به جهان تحمیل کرده اند. مقاومت در کشورهای غربی دفاعی است. نمونه یونان هم دفاعی است. اما ما در خاورمیانه، یک مقاومت اکتیو و یک شرایط انقلاب خیز داریم، مستقل از شکست یا پیروزی این تحرکات. این واقعیت بیانگر یک روند است. روندی که با تمام سدهایی که در مقابل آن ساخته شده است از این و آن روزه به بیرون فوران میکند. این رویدادها یک پتانسیل در ابعاد دیگری را به ما نشانند میدهد. پتانسیلی که در ایران هم وجود دارد، هرچند که نه به شکل انقلاب مصر یا تونس.

در خاورمیانه مستقل از پیروزی و ناکملی هایش، یک روند مقاومت اکتیو و یک مقاومت انقلابی وجود دارد. مقاومتی که نه در سطح عقیده و بیان و سیاست این حزب و این پارلمان و آن پارلمان، که از پایین خودش را تحمیل می کند. نیرویی که نه از طریق انتخاب های پارلمانی غرب، با این فلسفه که: چون اوضاع احزاب دست راستی خراب است پس حزب "کنسرواتیو" را برکنار و حزب "الیبر" را سرکار گذاشت، که از طریق غیرورتین، غیرمتعارف، خارج از سیستم، و از پایین فوران میکند.

این مقاومت و این پتانسیل در خاورمیانه یک روند است. نمی توان آن را یک اتفاق ایزوله شده و موردی دانست. نمی توانیم بگوئیم که فقط در مصر بوده در تونس بوده و در کوبانی هست. نمونه کوبانی در بسیاری نقاط دیگر در منطقه میتواند شکل بگیرد. این روند در منجلاب خاورمیانه یک نوع پاسخ به ایجاد امنیت، از زوایه انقلابی است.

امنیت امپریالیستی - بورژوازی یا امنیت انقلابی، دو راه حل و دو قطب در مقابل هم اند. و به اعتقاد من امنیت انقلابی تنها با دخالت یک کمونیسم کارگری امکان نداوم و ثبات دارد. کوبانی انیش را حفظ کرده است. کوبانی انقلاب نکرد. اما در مقابل نسخه های حفظ امنیتی که به اصطلاح دشمنان طبقاتی روی میز گذاشتند، نسخه دیگری

←

## اوضاع سیاسی جهان و ....

از ایجاد امنیت را پیش گذاشت، آن هم به نیروهای مردم مسلح!

بعلاوه یک فاکتور دیگر در خاورمیانه، مسئله فلسطین است. مسئله فلسطین باید حل شود. امروز ما در مورد مسئله فلسطین شاهد تناقضی در میان

دول غربی هستیم. تناقض حمایت بی قید و شرط از دولت دست راستی در اسرائیل، که مخالف تمام و کمال شکل گیری یک دولت فلسطینی است، با منافع مستقیم بورژوازی غرب که خواهان حل مسله فلسطین است. در حال حاضر تعداد دیگری از کشورهای غربی ناچار شده اند دولت فلسطین را به رسمیت بشناسند. از جمله اینکه دولت آلمان با تمام محافظه کاری در ابراز مخالفت با صهیونیسم، سیاست دولت اسرائیل در غزه را محکوم کرد. هر چند که در سیر بسرانجام رسیدن سریع مسئله فلسطین سنگ اندازی های زیادی صورت میگیرد و مقاومت زیادی شکل گرفته است، با این وجود از زاویه منافع بورژوازی غرب، علاوه بر منافع بورژوازی عرب، مسئله فلسطین باید حل شود. اینکه این سیر ممکن است که تا بیست سال دیگر هم ادامه پیدا کند، مانع از آن نیست که مطلوبیت و ضرورت حل مسئله فلسطین در شرایط امروز زیر سوال برود.

در مورد آینده خاورمیانه یک رکن تغییر اوضاع، ویک رکن "امن" کردن خاورمیانه، هم از زاویه منافع بورژوازی هم پرولتاریا، حل مسائل فلسطین است. اینکه بورژوازی و پرولتاریا نسخه های متفاوتی برای حل مسله فلسطین دارند، تغییری در این واقعیت نمی دهد. مسئله فلسطین به موقعیت بورژوازی عرب رسما وصل است. تکلیف سهم بورژوازی عرب در خاورمیانه باید مشخص شود. امروز آنچه که موقعیت ایران در خاورمیانه را پیچیده می کند، قدرت و موقعیت بورژوازی عرب است، نه غرب و بهانه اتمی! بورژوازی عرب، سروری و آقایی بورژوازی ترک و کرد و فارس برفراز سر خود را تحمل نمی کند! بورژوازی عرب صاحب چند جامعه، چند کشور چند میلیونی با اقتصاد های بزرگی، از مصر تا سوریه و اردن و لبنان، یک پای تقابل های جهانی است. نسخه قومی کردن و مذهبی کردن هرچه بیشتر خاورمیانه در تقابل با عربی بودن آن، نسخه ای است که علاوه بر اینکه در راستای منافع بورژوازی غرب است، در راستای منافع بورژوازی های کوچک تر غیر عربی منطقه، چون بورژوازی ترک، اسرائیل، ایران و کرد، است.

بعنوان مثال انقلاب مصر یک شکل بروز عروج سهم خواهی بورژوازی عرب بود. نحوه حل مسئله فلسطین تعیین تکلیف جایگاه بورژوازی عرب است در خاورمیانه. آن چیزی که تثبیت موقعیت ایران در خاور میانه را دشوار می کند، مسئله فلسطین و بورژوازی عرب است. بورژوازی عرب باید تکلیف سهم اش در خاورمیانه مشخص شود.

بورژوازی عرب در خاورمیانه که انواع و اقسام حکومت های عشیره ای و عقب مانده را به زور پول و دیپلماسی و ارتش دولت های غربی بر بالای سر دارد، این وضع را نمی خواهد. میخواد حکومتی داشته باشد که صرفا سرمایه دل رئیس کمپانی های نفتی نباشد! مدل امارات را نمی خواهد! میخواد مثل مصر تعیین کننده باشد! بحث یک سرش به بورژوازی عرب وصل است. این نیروها به سادگی رضایت نمی دهند ایران در حمایت دولت های غربی، عراق را در کنترل استراتژیکی خود داشته باشد.

حکومت ایران پیشتر به اسم ایدئولوژی اسلام و با بازوی حزب الله در لبنان دخالت میکرد و از این طریق از سازمانهای ناسیونالیست عرب اخته شده ای چون الفتح سبقت گرفت! حزب الله لبنان یک نیروی ایدئولوژیک بود، که بیش از همه مشروعیت اش را از حاکمیت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران میگرفت تا قدرت ناسیونالیسم سننی عرب. امروز با شکست ایدئولوژیک اسلامی در ایران و افتادن پرچم اسلام بدست نیروهای حاشیه ای بورژوازی عرب،

ایران موقعیت گذشته در جوامع عربی را ندارد. امروز وضع تغییر کرده است. شانس ایران در خاورمیانه، بیش از هر چیز در گرو گسترش پروژه غرب در هرچه بیشتر قومی کردن و مذهبی کردن خاورمیانه و شکستن صفوف بورژوازی عرب به شیعه و سننی است.

### کیس ایران

یک فاکتور دیگر، ایران است و تغییر موقعیت جمهوری اسلامی ایران. تغییر موقعیت حکومت تهران بعنوان حکومتی که در حال فروپاشی با سرنگونی بود! جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی با شرکت کاراکترهای قبلی، و پروژه فروپاشی به ضرب و زور حمله آمریکا و تحریم اقتصادی، تمام شد. ایران در حال وارد شدن رسمی به جذب در بازار جهانی است. همانطور که ما در ادبیات مان بارها و بارها تاکید کرده بودیم یک رکن جذب جمهوری اسلامی ایران در بازار جهانی رفع موانع آن است و یکی از موانع اصلی آن اسلامیت حکومت تهران است. شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران و اذعان رهبران آن به این شکست و عقب نشینی نسبی حکومت در عرصه های فرهنگی و فشار اسلامی و تعرض به زنان، همه و همه بروزات وضعیت جدید است. امروز همه، از تهران تا نیویورک و پاریس و لندن، بهانه اتمی و مذاکرات ایران و غرب در این زمینه برای رفع موانع جذب ایران به بازار جهانی را به سخره میگیرند.

هر اتفاقی از نوع ترور شارلی هبدو که رخ میدهد، تیری به پای پروژه جمهوری اسلامی ایران برای پیوستن به "جهان متمدن" میخورد! جمهوری اسلامی نمی خواهد با این تحركات تداعی شود. برای حکومت تهران دوره داعشی گری و بمب گذاری های علنی و رسمی تمام شده است! حکومت را گرفته است، صدها هزار نفر را کشته است و بر یک جامعه هفتاد و پنج میلیونی حکومت میکند. جامعه ای صنعتی و شهری که باید تولید و مصرف کند و نیاز دارد که وارد بازار جهانی شود. اتفاقات مختلف از کوبانی تا داعش، در رابطه ایران و آمریکا سکنه ایجاد میکند! این سیر و روند، ورود رسمی ایران به بازار جهانی، باید به سرانجام برسد. اینکه چگونه این سیر میتواند به پایان برسد و تناقضات آن حل شود، سوال بڑی است! طبعاً ما نمیتوانیم پیش گویی و غیب گویی کنیم. اما می دانیم که این پروسه باید به پایان برسد. ما همیشه گفته ایم که جمهوری اسلامی می تواند سرنگون شود، می تواند فروپاشد و می تواند پروسه استحاله را طی کند. آنچه که امروز در جریان است نه فروپاشی یا سرنگونی، که تلاش برای استحاله است.

پروسه استحاله جمهوری اسلامی ایران، تناقضات و پیچیدگی های زیادی دارد. امروز اگر از خود سران حکومت بپرسید، نزدیکترین یار امام شان می گوید: کاش انقلاب نکرده بودیم! دلشان نمی خواهد کسی آن را بیادشان بیاورد! اما اینکه بتوانند پروسه استحاله را با تمام قدرت و حاکمیت و در آرامش طی کنند، اگر غیرممکن نباشد بسیار دشوار است. این سوال که آیا میتوانند انقلاب ۵۷ و همه عواقب و ایزاری که برای سرکوب آن و تامین و تضمین حاکمیت شان در اختیار داشتند را تماما کنار بگذارند و ابزار سننی بورژوازی در اعمال اختناق و سرکوب را بدست بگیرند، آنطور که شاه در اختیار داشت، سوال بازی است. پروسه استحاله به سرانجام نرسیده است.

تا آنجایی که به فاکتورهای داخلی باز میگردد، یک رکن به سرانجام رسیدن پروسه استحاله جمهوری اسلامی ایران، غیرسیاسی کردن محیط های کارگری و ساکت نگاه داشتن طبقه کارگر است. از جمله تلاش برای کنار گذاشتن حربه های دیروز از جمله شوراهای اسلامی، که همواره تیغ دولبه ای بود است که در گذشته میتوانست بعنوان عامل سرکوب کارگران و کنترل آنها عمل کند، و در عین حال همیشه طبقه کارگر را به اصطلاح سیاسی نگاه می داشت. رکن دیگران به تسلیم کشاندن زنان و جوانان برای قبول فشار فرهنگی و کمتر و رضایت به حفظ حاکمیت اسلام قانونی و

تشریفاتی است.

یک فاکتور مهم تر در اینکه بتوانند یا نتوانند پروسه استحاله را به سرانجام برسانند، خاورمیانه است. امروز هیچ اتفاق سیاسی در ایران نمی تواند خارج از معادلات خاورمیانه رخ دهد. یک فاکتور اینکه جمهوری اسلامی بتواند پروسه استحاله را به سرانجام برساند، این است که موقعیت تثبیت شده ای در خاورمیانه کسب کند. کسب چنین موقعیتی بدوا در گرو این است که بورژوازی عرب ببذیرد که مثلاً عراق استراتژیکا متعلق به ایران است! امری که باز اگر غیرممکن نباشد، بسیار غیرمحتمل است.

فاکتور دیگر در به سرانجام رساندن پروسه حل معضلات جمهوری اسلامی با غرب، این است که ایران چون اسرائیل و مصر پیش از انقلاب، نزد بورژوازی غرب موقعیت پذیرفته شده ای داشته باشد. در این مورد، حکومت شیعه زنگوله اضافی است بر پای جمهوری اسلامی که مسیر را سخت میکند! در شرایطی که هنوز عراق تبدیل به دو بخش شیعه و سنی نشده است، ایران نمی تواند متکی به دستجات شیعه در این کشور باشد، و در عین حال زیر پای خود را هم سفت فرض کند. در نتیجه این هم یک روند است، یک روند به سرانجام نرسیده است. یکی از فاکتورهای به سرانجام رسیدنش این است که تا چه اندازه حکومت تهران بتواند طبقه کارگر را ساکت نگاه دارد! تا چه اندازه بتواند موفق شود که این طبقه را منتظر ورود سرمایه ها از خارج و امکان ایجاد شغل، نگاه دارد! تاکید بر امنیت و سیاست حفظ امنیت یک رکن ساکت نگاه داشتن طبقه کارگر است.

جمهوری اسلامی از نظر ایدئولوژیک به بن بست رسیده و شکست خورده است. رهبران شان اعتراف میکنند که در مسیر ساختن حکومت عدل علی، سیستمی از فقر و اعتیاد و بیکاری و فحشا و تن فروشی و اختلاس ساخته اند که گوی سبقت را از همه هم طبقه ای هایشان در جهان ربوده است.

از نظر ایدئولوژیک، آرمان های انقلاب اسلامی برایشان قابل دفاع نیست. به این اعتبار از نظر ایدئولوژیک شکست خورده اند، بدون این که ایدئولوژی پیروزش کمونیزم یا طبقه کارگر باشد. ما به عنوان کمونیست و به عنوان طبقه کارگر، جمهوری اسلامی را از نظر ایدئولوژیک شکست ندادیم. تناقضات داخلی خودش شکستش داده است. تناقض این که یک جامعه هفتاد - هشتاد میلیونی سرمایه داری، با تولید وسیع و نیروی کار وسیع و تحصیل کرده، و بازار و تولید و مصرف وسیع، را نمی توان بیش از این در حاشیه سوخت و ساز جهانی نگاه داشت! باید با اقتصاد بورژوازی غرب در هم آمیخت! با حکومت عدل علی نمی شود! با آن ترهات نمی شود! آن موقعی که میخواستند ساکت کنند و توانستند دور جامعه ای را دیوار بکشند، گذشت، امروز نمی شود.

از این نظر اسلامیت جمهوری اسلامی وزنه سنگینی است به پای حکومت تهران برای حل معضلات حیاتی اش! پیشتر طبقه کارگر را با این حربه سرکوب می کردند که تو ضد انقلاب و معاند هستی! اما امروز می گویند که تو ساکت باش تا سرمایه گذار بباید و شما نئولیبرالیستی یا ما دیگر گداپرووری نمی کنیم و اقتصاد مقاومتی داریم و ... این زبانی است که با آن جامعه را خطاب قرار میدهند.

**بعنوان جمعبندی:**

امروز همچنان خاورمیانه کانون بحران است و میتواند همچنان بحرانی باقی بماند! یکی از گره گاههای تغییر اوضاع جهان، خاورمیانه است. در پاسخ به این سوال که رقابت هایی که در بین قلب های بورژوازی – امپریالیستی در دنیا وجود دارد اوضاع به کدام سمت میرود، خاورمیانه تعیین کننده و میدان حل و فصل رقابت ها است. بعلاوه خاورمیانه در دل خود کانون های مقاومت و انقلابی پرورش میدهد. در خاورمیانه یک ظرفیت مقاومت انقلابی و مقاومت از پایینی وجود دارد که در مقابل این روند است.

دوران ما دوران یک جهان چند قطبی، با توازنی شکل نگرفته، است. عدم توازن به معنای تمایل به

ایجاد توازنی فوری و تثبیت مناسبات میان قطب های رقیب نیست! این شرایط میتواند برای دهه ها طول بکشد و شرایط کار و زندگی میلیاردها نفر در جهان باشد. بورژوازی امپریالیستی هرگز این درجه دورنمای سیاه و تاریک در مقابل بشریت نگذاشته است و تا این درجه پلاتفرم های ارتجاعی پیاده نکرده است.

برای ما کمونیست ها در این شرایط سوال این است که آیا کمونیزم شانس دارد! چرا باید به انقلاب کمونیستی خوش بین بود؟ چرا فکر می کنیم که کمونیزم یک بار دیگر در دل این منجلاب می تواند عروج کند!

برای ما به عنوان یک عده کمونیست که میخواهیم یک جبهه کمونیستی را تقویت کنیم، طبعاً مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، یک مبارزه جاری و روتین است و باید دخالت در آنها کار روتین ما باشد. اما در صحنه سیاسی هنگامی که مثلاً در کردستان ایران تحرک مهمی از پایین شکل گرفت، موقعیت ما چی است و وظایف ما کدام است؟ شانس کمونیسم ما چی است؟

من عمیقاً اعتقاد دارم که کمونیسم در ایران در همین شرایط شانس بسیار خوبی دارد! شانس کمونیزم در جهان عروج آن در خاورمیانه است و در خاورمیانه ایران شانس زیادی دارد. به خاطر سابقه انقلاب عظیمی که در ایران شده است. به خاطر اعتباری که کمونیسم نزد طبقه کارگر ایران دارد. شما نگاه کنید، هیچ جای دنیا کارگر فعال سندیکا که می آید بیرون این طور ضد کاپیتالیستی صحبت نمی کند، که در ایران صحبت می کند. و بخاطر موقعیتی که در خاورمیانه است به نظر من کمونیسم شانس و پتانسیلش را دارد. اما به این معنا نیست که این شانس خود به خود به وقوع می پیوندد! کار بسیار سختی است که این کمونیزم را بتوان از نظر تنوریک و سازمانی و سیاسی و اجتماعی، به سنگر قابل توجهی مسلح کرد. سنگری که برای طبقه کارگر ایران وسیله پیشروی های بزرگ باشد.

بر این بستر یک رکن سیاست پرولتری این است که پاسخ کمونیسم ما به پرچم امنیت چیست؟ نسخه ما برای امنیت چیست؟ نسخه انقلابی ما کمونیست ها در این دوره، چه در غرب چه در ایران، در مقابل دشمنان طبقاتی مان که میگویند میخواهند امنیت زندگی و اقتصاد را تامین کنند، چی است؟ در نتیجه یک رکن استراتژی هر جریان کمونیستی این است که امنیت را چگونه حفظ کنیم! امنیت فعال نه امنیت پاسیو و رضایت به وضع موجود! امنیتی که بتواند از پایین به نیروی مردم محروم، بخصوص به نیروی کمونیزم طبقه کارگر، شکل بگیرد. امنیتی که در یک نقطه چون کوبانی مقاومت میکند و در نقطه دیگر به بورژوازی میگوید که تو منشأ نا امنی هستی و من قدرت سیاسی را میگیرد.

باید روشن کرد که ابزار پیشروی کمونیستی در این عرصه، در سنگر نظری، سازمانی، نظامی و .. بخصوص برای ما در ایران، چه است. معنی آن در مبارزه جاری طبقه کارگر چیست؟ که نتوانند با این حربه که اگر شلوغ کنید امنیت رابطه دولت روحانی و غرب در منکرات اتمی برهم میخورد و آرامش بهم میخورد و احمدی نژاد عروج میکند، طبقه کارگر را ساکت کنند! یا ساکت باش، داعش در کردستان ایران دارد سر در می آورد و تو ساکت باش، کارگر خودرو سازی فعلاً رضایت بده! ما باید بتوانیم خود و طبقه کارگر را مسلح کنیم! که بگویم جواب من این است! و امنیت شما چطور امنیتی است! یک امنیت سیاه ارتجاعی که می تواند داستان زندگی ز این که هست سیاه تر شود.

-----

این متن بر مبنای سمیناری تهیه شده است که من در جوار پلنوم سی و سوم کمیته مرکزی حزب حکمتنیت (خطررسمی)، در روز ۸ فوریه ۲۰۱۵ (۱۹ بهمن ۱۳۹۳) داشتم. این بحث بر مبنای اظهار نظر ها و سوال و جواب های شرکت کنندگاه تدقیق و تکمیل شده است.

## ما و مذاکرات هسته ای....

امروز آنها برای توافق شده است خواهم پرداخت. سعی میکنم گذشته و حال این مناقشات از اشکال حاد آن و خطر حمله به ایران تا تلاش امروزشان برای توافق و تفاهم را در پس حقایق پایه ای تری در جهان ما بپردازم، تلاش میکنم تاثیرات این روند را بر مبارزه طبقاتی در این جامعه و خطوط یک سیاست کمونیستی را روشن کنم.

#### زیر چتر "خطر ایران اتمی"

برای توضیح مسئله مذاکره ایران و غرب ناچاریم کمی به عقب برگردیم. تخصصات جمهوری اسلامی و دولتهای غربی و در راس آن دولت امریکا به قمت خود جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی علیرغم اینکه در دوره تاریخی معینی و از ترس رشد چپ در جامعه ایران، به کمک دولتهای آمریکا و انگلیس و کل غرب و مدیای قدرتمند آنها بر مردم ایران حاکم شد، امااین رژیم هیچوقت ایدال غرب نبود. آنها جمهوری اسلامی را به عنوان بهترین گزینه و در عین حال تنها گزینه موجود در مقابل خطر عروج چپ در انقلاب ۵۷ ایران انتخاب کردند و زیر بغلش را گرفتند. با شکست آن انقلاب و کشتار وسیع انقلابیون، با قتل عام کمونیستها و آزادیخواهان و مخالفین جمهوری اسلامی، با انحلال همه تشکلهای کارگری و قلع و قمع رهبران و فعالین آن و با تثبیت موقعیت جمهوری اسلامی و رفع خطر چپ، که غرب نگراناش بود، مناقشات جمهوری اسلامی و غرب و مشخصا دولت آمریکا اشکال دیگری پیدا کرد. جمهوری اسلامی از همان اوایل زیر چتر "ضدامپریالیستی" و مبارزه با شیطان بزرگ و استکبار جهانی و اشاعه اسلام در مقابل فرهنگ غربی و... خود را به جهان معرفی کرد. این جهت تا دوره اخیر با همه فراز و نشیب های خود ادامه داشت.

کشمکش میان غرب و جمهوری اسلامی در دهه اخیر و از جانب دولت آمریکا زیر چتر "خطر ایران اتمی برای امنیت جهان" به پیش رفته است؛ چیزی که بیشتر از یک بهانه پوچ برای توجیه قلدری دولت آمریکا و تعیین تکلیف مسائل پایه ای تر در دنیای تک قطبی بعد از فروپاشی بلوک شرق نبود. صورت مسئله برای غرب تحمیل خود به عنوان یک نیروی قلدر نظامی به دنیا و به شرکای خود در غرب از کانال تنبیه دولتهایی بود که در منطقه میتوانند منافع آمریکا را به خطر بیندازند. خطر ایران اتمی و از جانب دولتی که بیشترین و وسیع ترین سلاح کشتار جمعی و توان اتمی را در دنیا دارد، جز قلدری و کلاشی دولت امریکا بیان هیچ حقیقتی در مورد خود مسئله نیست. دولتی که جنایات هیروشیما و ناکازاکی را خلق کرد، دولتی که عواقب استفاده اش از سلاح شیمیایی در ویتنام را هنوز مردم آن کشور متحمل میشوند، دولتی که در حمله به عراق با استفاده از اورانیوم رقیق شده هنوز هم از کودکان این مملکت جان میگیرد، در موقعیتی نیست که صلاحیت بحث از امنیت جهان داشته باشد. این ادعازمانی توسط آمریکا پیش کشیده شده که متحدین او در دنیا از دولتهای غربی تا اسرائیل، پاکستان، عربستان، هند و ... همه به سلاحهای اتمی مجهز هستند.

ایران اتمی و خطر برای جهانیان آنهم از جناب دولت آمریکا بهانه ای برای توجیه قلدری خود و یکه تازی در جهان ما و علیه مخالفان دولت آمریکا است.

بعد از فروریختن دیوار برلین و تفوق بازار آزاد به سرکردگی آمریکا بر بلوک مقابل که روسیه در راس آن بود، محوریت آمریکا و نیاز خود غرب به قلدری و نیروی نظامی آمریکا افول کرد. حمله به عراق به بهانه سلاح شیمیایی که معلوم شد موجود نبوده است و کشتار صدها هزار انسان و نابودی کامل آن جامعه، نقشه ای آگاهانه از جانب این دولت و دولت انگلستان به عنوان متحد نزدیک آمریکا برای حفظ موقعیت ژاندارمی امریکا در جهان و تحمیل برتری نظامی خود بود. حمله به عراق و بهانه مبارزه با صدام و ساختن پرونده

سلاح شیمیایی برای توجیه نقشه جنایتکارانه آنها و با هدف بسیج خود غرب زیر رهبری دولت آمریکا در آن دوره بود. آمریکا میخواست نیاز جهان به قدرت نظامی خود، نیاز غرب به یک ژاندارم جهانی را حفظ کند و کشتار وسیع مردم عراق، اشغال آن کشور به سرکردگی بوش و بلر و جنایت وسیعی که در آن جامعه مرتکب شدند، هزینه ای بود که برای حفظ این چهره در نظر گرفته شده بود؛ چیزی که مردم عراق، و کودکان این کشور هنوز تاونانش را پس میدهند.

به بن بست رسیدن دولتهای غربی و در راس آن دولت آمریکا در باتلاق اشغال عراق، رشد جریانات ضد آمریکایی در عراق و کل خاورمیله، نفرت عمیق ضد آمریکایی در دنیای عرب بدلیل جنایات وسیع آنها در عراق و همزمان دفاع تاریخی غرب و دولت آمریکا از کل جنایات اسرائیل علیه مردم فلسطین و تشدید حملات این دولت و بمباران های هر روزه اسرائیل به بهانه وجود حماس، فضا و امکان رشد و عروج جریانات باند سیاهی را مهیا کرد. نقش مهم ایران در خود عراق و کمک به انواع جریانات باند سیاهی و جنایتکار که زیر پرچم مخالفت با اشغال عراق در مقابل دولتهای غربی امکان رشد یافته بودند، ماجرای فلسطین و عروج حزب الله در مقابل توحش افسار گسیخته اسرائیل، نقش جمهوری اسلامی در لبنان و فلسطین، به جمهوری اسلامی به عنوان یکی از بازیکنان منطقه، موقعیتی جدید بخشید.

در عراق و بسیاری از کشورهای عربی در فضای ضد آمریکایی و ضد اشغال، به جمهوری اسلامی به عنوان نیرویی نگاه میشد که در مقابل زورگویی آنها کوتاه نمی آید و به همین دلیل امکانات بیشتری بر روی دولت ایران در منطقه و برای دخالت در تحولات خاورمیانه باز شد. تا جایی که دولت ایران زیر چتر مخالفت با اشغال عراق به یک پای قدرت در خود عراق تبدیل شد.

دولت آمریکا بعد از شکست سیاستهای خود در عراق، و برای جبران این شکست در تلاش بودکه محور شر دیگری در منطقه برتاشد. مسلم بود که باید از میان دولتهای مخالف و مزاحم خود در منطقه یکی را انتخاب و بهانه های لازم را نیز مهندسی کند، کاری که در حمله به عراق کرد. این بار ایران هسته ای و خطر آن برای "جهانیان" توجیهی برای سیاستهای میلیتاریستی و قلدری دولت آمریکا شد. ایران کاندید غرب و مشخصا دولت آمریکا در دوره بوش برای محور شر جدید شد. "خطر ایران اتمی برای صلح و امنیت جهان" ابزار توجیه ماجراجوئی های بعدی آمریکا و ولت بوش در آن دوره بود. امریکا به راحتی با این توجیهات میخواست به جهانیان نشان دهد که هر دولتی اگر بخواهد مخالف آمریکا باشد روی امنیت به خود نخواهد. انتخاب ایران به عنوان محور شو نه ربطی به هسته ای داشت و نه پرچم دروغین دفاع از حقوق بشر که آن زمان علم کردند؛ حتی نزد خود صاحبان آن پشیزی ارزش داشت.

خطر حمله به ایران از جانب دولت آمریکا و یا اسرائیل در آن دوره بر بالای سر مردم ایران بود، سناریو احتملی بود که چنانچه به اجرا در میآمد قرار بود با بمبارانها وسیع در اولین و فوری ترین مرحله بخش بزرگی از مراکز اصلی صنعتی، مراکز اصلی ارتباطی و مهمترین مراکز تولیدی، مراکز هسته ای و زیر ساختهای اصلی اقتصادی آن جامعه را نابود کنند. جنگی که در خوشبینانه ترین ارزیابی های پنتاگون، فوری چند صدهزار نفر خصوصا از پرولتاریای صنعتی ایران و نیروی متخصص آن جامعه، قربانی میشد و چهره نه تنها خاورمیانه بلکه کل جهان را عوض میگرد. خوشبختانه این فاجعه به دلایل مختلف و از جمله تردیدات جدی غرب در مهار چنین جنگی و ناتوانی دولت آمریکا برای بسیج متحدین خود در خود غرب که زبان به مخالفت گشوده بودند، اتفاق نیفتاد. اما محاصره اقتصادی ایران تا هم اکنون ادامه داشته است که بار اصلی مصائب آنرا طبقه کارگر و مردم فرودست جامعه می پردازند. محاصره اقتصادی ایران سیاستی جنایتکارانه و جنگی اعلام نشده به نام فشار به جمهوری اسلامی

بود که بیشترین زیان آنرا طبقه کارگر ایران و مردم زحمتکش متحمل شده اند. تحریم ها تا هم اکنون ابزاری به دست جمهوری اسلامی علیه حق طلبی طبقه کارگر و مبارزات این طبقه برای بهبود زندگی اش داده است.

ایران با دخالت در لبنان و فلسطین با دخالت مستقیم در عراق و کمک به جریانات اسلامی و باندهای مسلح و بدنبال کمک به حکومت ارتجاعی عراق که بر مردم آن کشور تحمیل کردند، تلاش میکرد در بحران منطقه که دولت آمریکا در راس آن قرار داشت جابایی برای خود باز کند و دولتهای غربی را تحت فشار بگذارد که موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و به عنوان یکی از بازیکنان اصلی را به رسمی بشناسند.

### دوره اخیر و مذاکره برای "صلح"

دهه گذشته و خصوصا تحولات خاورمیانه، انقلاب مصر و تونس، صحنه خاورمیانه را به کلی عوض کرد. دخالت غرب در لیبی و سوریه به نام "خلعت بشردوستانه" و سازمان دادن انواع باندهای مسلح و جنایتکار به نام دفاع از مردم سوریه و لیبی، سیر تحولات امید بخش خاورمیانه را نه تنها سد کرد که این منطقه را به میدان عروج انواع باندهای تروریست و جنایتکار که داعش تنها یکی از آنها است تبدیل کرد. دولت قذافی سقوط کرد اما متحدین غرب که اکنون در لیبی قدرت را در دست دارند، افسارشان از دست صاحبان آن از دولت فرانسه گرفته تا خود ناتو و دول غربی نیز خارج شده است. امروز کشور لیبی به جهنمی تبدیل شده است که مردم آن کشور در طول تاریخ بخود ندیده اند. اکنون کل میدیای نوکر که تا دیروز دخالت ناتو در لیبی و عروج انواع جانواران قومی و اسلامی را دروازه "رهایی مردم لیبی و آزادی " آنها نام گذاشته بودند، همراه حامیان ریز و درشت سیاست ناتو از فرقه های قومی و دست راستی تا فرقه های حاشیه ای و به اصلاح چپ، به روال همیشه در قبال وضعی که به مردم لیبی تحمیل شده سکوت اختیار کرده اند.

در سوریه نه تنها دولت بشار اسد سقوط نکرد، بلکه متحدین غرب خود به موی دماغ مردم سوریه و عراق تبدیل شدند. سیاستهای غرب در سوریه هم با دخالت قطبهای بزرگ امپریالیستی از جمله روسیه و متحدین محلی آنها مانند ایران، سیر حوادث در سوریه را برخلاف تصور غرب و تلاش آنها به مسیر دیگری برد. در حقیقت غرب و دولت آمریکا و متحدین آنها در سوریه نیز نه تنها تقوئی نیافتند بلکه سیاستهای آنها با شکست مواجه شد. به علاوه دولت آمریکا در این تحولات دیگر نقش گذشته خود و محوریت خود برای غرب را هم از دست داد. علاوه بر عروج رقیب های بزرگ اقتصادی از جمله چین در دوره اخیر، متحدین دیروز آمریکا از جمله فرانسه و آلمان به عنوان دو کشور بزرگ و قدرتمند اروپا هر کس ساز خود را میزند و نه میخواهند و نه احتیاجی دارند که پشت قلدری نظامی آمریکا بسیج شوند. در این اوضاع دیگر نه تنها محور شر ایران و حمله به ایران از دستور خارج میشود بلکه لزوم مذاکره و توافق با دولت بشار اسد هم روی میز دولت اوباما می آید.

این حقایق دال بر تضعیف موقعیت دولت آمریکا نه تنها در جهان بلکه در میان متحدین دیروز خود در غرب است. امروز آمریکا در جهان حریف های جدی و قدرتمند از نظر اقتصادی را دارد، در خود اروپا نه فرانسه و نه آلمان هیچکدام رهبری بلامنازع آمریکا را نه برسمیت میشناسند و نه به آن محتاج اند. موقعیت آمریکا در خاورمیانه به نسبت گذشته به شدت تضعیف شده است. اسرائیل موقعیت قبلی خود را ندارد و بورژوازی عرب که تاریخا به عنوان نوکر بی چون و چرای آمریکا معرف بود، خواهان سهم است، و حل مسئله فلسطین روی میز کل دول غربی که تاریخا زیر بغل اسرائیل را گرفته اند قرار گرفته است و گریزی از آن نیست.

مذاکره با ایران و تلاش برای توافق با این کشور، در حقیقت بیان بالانس جدید قدرتهای جهانی و

کشورهای اصلی در خاورمیانه است. پایان یافتن خطر حمله به ایران که چندین سال است از دستور خارج شده است و تلاش برای توافق با این کشور، برسمیت شناختن ایران به عنوان یکی از قدرتهای منطقه در کنار بقیه، کنار رفتن این محور شر از لیست دولتهای تروریستی امریکا و... همگی گواه تغییر توازن دولتها و قدرتهای اصلی در جهان و در خود خاورمیانه است. و همین حقایق دولت آمریکا را به فکر توافق با ایران و برسمیت شناختن موقعیت ایران کشانده است. امریکا تلاش میکند ضمن به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی به عنوان یکی از بازیکنان در خاورمیانه با تحویل شرایط خود به ایران از مزاحمت های آن بکاهد و آنرا زیر کنترل خود قرار دهد تا از این کانال نیز در بحران خاورمیانه و جدال قدرتهای اصلی در سطح جهان منافع آمریکا حفظ و موقعیت آن کمتر لطمه بخورد.

تا جایی که به جمهوری اسلامی بر گردد نیازهای سرمایه و کار کرد آن بدلائل مختلف که به کرات به آن پرداخته ایم، در گرو پیوستن به اقتصاد غرب است. در این راه تلاش کرده است برای تامین امنیت سرمایه و جلب سرمایه های خارجی و سرمایه گذاری در ایران، علاوه بر چوب حراج زدن به معیشت طبقه کارگر و ارزان نگهداشتن آن، از قدرت دستگاه مذهبی و قوانین اسلامی دست و پا گیر در راه سرمایه گذاری و تولید سود بکاهد و دخالت دستگاه مذهبی در امور مملکت و مشخصا اقتصاد و کارکرد آنرا کم کند. تلاش جمهوری اسلامی برای خصوصی سازی که در دهه گذشت ابعاد وسیعی یافت، برداشتن سوبسیدهای دولت بر کالاهای اساسی و طرح یارانه ها به عنوان ابزاری جهت ممانعت از طغین های کارگری و توده ای علیه فقر، یک پای جدی دیگر این جهت است.

بعلاوه در دو سال گذشته شعارهای ضد آمریکایی و استکبار جهانی و ... کنار گذشته شد و تلاش برای تعامل و رعایت منافع همدیگر و تششت زدایی جای آنرا گرفت. با این اقدامات جمهوری اسلامی تلاش میکند هم در سطح منطقه به عنوان یک شریک قابل اعتماد از جانب دول غربی مورد قبول قرار گیرد و منافع خود را حفظ کند و هم در عین حال فشار تحریم های اقتصادی را از سو خود بر دارد و سرمایه هایش آزاد شود. آنها تلاش میکنند در خود ایران جزیره امنی برای سرمایه تامین کنند. در این راه علاوه بر کاستن از دخالت دستگاه مذهبی و بهبود رابطه با غرب تلاش میکنند هم نیروی کار را ارزان تر کنند و هم خطر عروج طبقه کارگر را از بالای سر سرمایه بردارند. این استراتژی ایران که از جمله در مذاکره با غرب دنبال میشود مورد توافق شاخه های مختلف سرمایه هم در پوزرسیون و هم در اپوزیسیون است. به همین دلایل دولت روحانی محوریتی در اتحاد بخشهای اصلی جمهوری اسلامی و سرمایه در ایران و کل اپوزیسیون راست بر اساس استراتژی مورد بحث یافته است. همین حقایق است که جنبش سبز را هم به دامن مادر خود بازگرداند، جنبشی که یک کلمه فراتر از آنچه دولت روحانی میگوید نداشته و نداشت.

### اپوزیسیون و بهبود رابطه با غرب

رسانه های غربی در کل این سالها و درست مانند دوره حمله به عراق، به عنوان بخشی از دستگاه پروپاگاند ناتو برای فریب مردم عمل کرده اند. تا جایی که با تره بین هم یک سر سوزن شرافت و راست گویی و حقیقت جویی را نمیتوان در آنها یافت، وجدان میدیایی در این میدان یک پشیز ارزش ندارد. بی بی سی و سی ان ان و.. به عنوان ابزار دروغ پرانی و فریب و کلاهبرداری در خدمت دولت آمریکا و ناتو عمل کرده است. اینها تلاش کردند قلدری دول غربی و مشخصا آمریکا حتی زمانی که پروژه حمله به ایران را در دستور داشت و نقشه یکی از هولناکترین جنگهای تاریخ بشر را برای نابودی یک جامعه می چید، چاکرمنشانه آنرا به نام مبارزه با "خطر ایران اتمی" در بوق کردند و پرچم دروغین و ریاکارانه حقوق بشر و دمکراسی را نیز درست مثل حمله به ←

### ما و مذاکرات هسته ای....

عراق چاشنی آن کردند و به همین عنوان آنرا به جهانیان فروختند. امروز همین میدیا همراه خورجینی از روشنفکران عقب مانده و شرقی و نا به نرخ روز خور از قماش فرخ نگهدار و بهنود و ... در باد اهمیت رضایت به اسلام "خوش خیم" و حفاظت از آن در مقابل افزایش نفرت عمومی از فرقه های جنایتکار و انسان کش اسلامی درخدمتند.

بخش اساسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی از دست راست ترین آنها، از وطن پرستان آریایی تا سلطنت طلب و جمهوری خواه، تا ناسیونالیست ترک و کرد، تا فرقه های قومی و بخش بزرگی از چپ ایران، این صورت مسئله را از غرب پذیرفتند. آنها هم به شیوه های مختلف در کنار بی بی سی و سی ان ان و در کنار دستگاه پروپاگاندا ناتو و دولت آمریکا بر سر ایران اتمی و... گفتندو نوشتند، وهم اکنون هم بحثهای آنها در همین چهل چوب است. بر اساس وجدان این صف، آمریکا حق دارد به هر میزان دوست دارد بمب اتم داشته باشد و هر جا هم صلاح دید از ناکلاژی تا ویتنام و عراق از آن استفاده کند، و همه متحدین آنها حق دارند سلاح اتمی داشته باشند و اما مخالفین دولت آمریکا از جمله ایران این حق را ندارد، زیرا که امنیت جهان به خطر می افتد. اینها صمدن از خطر اتم و سلاح اتمی و ایران هسته ای و شیمیایی میگویند و اما معلوم نیست که در مقابل خود آمریکا، در مقابل اسرائیل و عربستان و پاکستانو هند و کره جنوبی و... چرا زبانشان لال است.

بخش راست اپوزسیون در چند سال گذشته در سردرگمی کامل بسر برده است. دوره ای به دولت آمریکا امید بسته بودند و توقع داشتند بر شانه های ناتو و به کمک آنها از فردا امثال رضا پهلوی و... به عنوان آلترناتیو بعد از جمهوری اسلامی پذیرفته شوند و با دخالت "بشردوستانه" ناتو در ایران با رژیم چنج و... قدرت بگیرند. با اتمام چنین پروژه ای از جانب دولت آمریکا، اینها نیز در گوما رفتند. سرانجام با سیاستهایی که جمهوری اسلامی دنبال کرد، با علم کردن پرچم ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی، با دمیدن در روح وطن پرستی و اهمیت ایران قوی و اتمی از جانب روسای جمهوری اسلامی و با تبدیل ایران به یکی از بازیکنان علی در منطقه و پایان خطر حمله به ایران از جانب غرب، آنها امید خود را به تحولات در جمهوری اسلامی بستند. این صف اکنون نیز دور و نزدیک در رکاب دولت روحانی هستند. امروز کل صف اکثریتی توده ای و هم خانواده ای هایی آنها که تاریخا زیر عبای امام "ضدامیرالیست شان" خدمت کرده بودند، از مدافعان دولت روحانی اند. بهبود رابطه با غرب و شروع مذاکره با آمریکا آخرین تیر خلاص بر پیکره مرده و نیمه جان امید این صف به عنوان اپوزیسیون جمهوری اسلامی بود.

گروههای فرقه ای تر در اپوزیسیون، امثال مجاهد، باندهای قومی امثال الاهواز و ناسیونالیستهای ترک و سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی و کل صفی که آرزوی حمله به ایران را در سر می پروراند و با سوت کشیدن هر مامور سفارت آمریکا صف می بستند و آمادگی خود را اعلام میکردند، صفی که منتظر مسلح شدن خود و گرفتن پول و امکانات از دولت آمریکا و اجیر کردن نیرو بودند و با این امید شب و روز میکردند، اکنون دیگر یکسره بی افق اند. اینها از همه بیشتر نا امید و در این میدان باخته اند، اینها تنها امیدشان تحمیل یک سناریوی سیاه و خونین بود و در چنین شرایطی شانسی داشتند تا باسوملیه گذاری بر استیصال و بی آینده ای و فقر و محنت مردم، با سرمایه گذاشتن بر رشد نفرت و کینه قومی و مذهبی و جنگهای صلیبی در آن جامعه، فکر میکردند با اتکا به کمک ناتو هر کدام در گوشه ای قدرتی دست و پا میکنند. آنها تجربه ویرانی عراق و آوارگی وسیع مردم و قوام گرفتن باندهای شرور و مذهبی و قومی از نوع مقتدا صدر را داشتند و امیدوار بودند فردا به مقتدا صدرهای ایران تبدیل شوند. در دنیای واقعی هم

چنین جریاناتی تنها در فضای مسموم و در یک سناریوی سیاه امکان رشد را دارند. خوشبختانه چنین آرزوی شومی به هر دلیل به وقوع نپیوست و این ها هم فعلا مرخص اند.

نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی از راست تا چپ کلا در میدانی که غرب و ناتو تعیین میکرد بازی کردند. بعضی از آنها از سر خیر و عواقب حمله آمریکا، مخالف حمله و حتی بعضا مخالف محاصره اقتصادی بودند، با این وصف در همین میدان بازی کردند. زمانی که جناح راست اپوزیسیون مشغول اتحاد و جمع کردن خود و دولت سازی در تبعید بود، زمانی که هر روز در کشوری کنفرانس های اتحاد و همکاری نیرها و کنفرانس "خلقهای ایران و اقلیتهای ملی و قومی"و تشکیل آلترناتیو جایگزینی جمهوری اسلامی را به کمک دولتهای غربی تدارک می دیدند، اپوزیسیون چپ و بخش عمده جریاناتی که حتی به خود کمونیست میگفتند نیز در فکر اتحاد جریانات چپ تحت تأثیر همین فضا بودند. فکر میکردند در نتیجه دخالت غرب و آمریکا ممکن است فرجه ای برای آنها هم باز شود و وارد مسابقه ای با اپوزیسیون راست شدند.

در میان جریانات حاشیه ای تر و غیر مسئول اپوزیسیون چپ، شعار بعد از سوریه نوبت ایران است و بعد از بشار نوبت خامنه ای است را سر میدادند. این صف نیز در این دوره بی صدا و آچمز است. اپوزیسیون چپ از این نوع کلا سرش بی کلاه مانده است و از تب و تاب افتاده است. هم اکنون نیز در این صف جریاناتی که نگران بهبود رابطه جمهوری اسلامی و غرب اند، با شعارهای سطحی از قبیل "خامنه ای جام زهر را نوشید"کلا ناراحتی خود را از این ماجرا بیان میکنند. اینرا دیگر از حزب کمونیست کارگری که در دوره دخالت ناتو در لیبی و سوریه در کنار آنها ایستاده بود و با "انقلاب انقلاب" خود خواب سوریه‌وایی شدن ایران را میدید و عملا زیر پرچم دخالت "بشردوستانه" ناتو صف بسته بود و شعار بعد ز سوریه و اسد نوبت ایران و خامنه ای است را سر میداد تا محفل ایرج آثرین-مقدم را شاهدیم.

کل این صف امیدوار بود در سایه تخصصات غرب و جمهوری اسلامی فرجه ای برای او باز شود و امروز با کاهش این شکاف و احتمال توافق آمریکا و ایران، کلا سردرگم و بی آینده است.

#### عواقب توافق غرب و ایران و سیاست کمونیستی

جنگ و جدال یا آشتی و دوستی آمریکا و ایران سر سوزنی از درنگی هیچکدام نسبت به بشریت، نسبت به طبقه کارگر و محرومان جامعه و علیه صف آزادیخواهی کم نمیکند. نه دشمنی دیروز آنها از سر منفعت کارگر و مردم آمریکا و ایران بود و نه آشتی امروز. جنگ و صلح آنها به هر جا برسد، دشمنی خونین آنها با طبقه کارگر جهانی و با هر نوع عدالت اجتماعی و رفاه و آزادی انسان سر جای خود باقی است.

با این حال توافق آنها و کنار رفتن سایه فضای جنگی و تهدید و حمله نظامی و حتی تبلیغات جنگی از فضای گذشته و جنگی بهتر است. کنار رفتن تهدید نظامی غرب و تحریم های اقتصادی شنیعی که بر مردم ایران اعمال کرده اند، علاوه بر اینکه فضای ترس و نگرانی را از سر مردم ایران برمیدارد، یک اهرم و ابزار جدی جنگی جمهوری اسلامی علیه مردم ایران و مشخصا طبقه کارگر کنار خواهد رفت. در چند سال گذشته وجود تحریمها و فضای جنگی که آمریکا و متحدین اش ایجاد کردند، بیشترین استفاده را برای جمهوری اسلامی در پس زدن حق طلبی طبقه کارگر و صف آزادیخواهی داشت. نمادین این ابزار فرجه بیشتری را برای حق طلبی کارگر ایرانی در مبارزه برای زندگی بهتر مهیا میکند. علاوه بر این اوضاع کل خاورمیانه و نا امنی که ایجاد کرده اند، با کنار رفتن تهدید نظامی آمریکا یا اسرائیل علیه ایران، از دامنه این فضا و ترس و نگرانی عمومی و واقعی کاسته خواهد شد. هم در آمریکا و هم در ایران ابزار جنگ که علیه طبقه کارگر از هر دو طرف بکار میرود رنگ میبازد.

جمهوری اسلامی تلاش میکند بعد از توافق با غرب به فضای ناسیونالیستی و وطن پرستانه این بار تحت نام قهرمانی دولت روحانی و توافق با غرب و تبدیل به قدرتی بزرگ در منطقه، تحت عنوان عظمت ایران، قدرتمند شدن دولت ایران و عرق ملی و عظمت طلبی را دامن بزند. ایرانی که در دنیا ادعا میشد که ایزوله است امروز به عنوان یک قدرت منطقه ای نه تنها موجود است که از طرف جامعه جهانی(بخوان دولتهای قلدر دنیا) برسمیت شناخته میشود و این زمینه رشد ناسیونالیست و وطن پرستی و لذا لطمه خوردن همسرنوشتی انسانی، لطمه خوردن حس همیستگی و همسرنوشتی کارگری و طبقاتی را ممکن میکند. این فضا با امکانات وسیع رسانه ای جمهوری اسلامی بر طبقه کارگر ایران هم تأثیر خواهد گذاشت. مقابله با این فضا، مقابله با ناسیونالیسم و وطن پرستی و برجسته کردن اتحاد طبقاتی و همسرنوشتی طبقه کارگر یک رکن اصلی کار کمونیستی در این دوره است.

دولت روحانی و کل بورژوازی ایران اعلام کرده اند که اگر با غرب توافق شود، اگر تحریمها برداشته شود و اگر کل جامعه فداکارانه و دخالتگرانه به آنها کمک کنند، امکان رشد اقتصادی ایران در بخش خصوصا تولیدات صنعتی بالا میرود، امکان سرمایه گذاری در ایران بیشتر خواهد شد و لذا اشتغال ایجاد میشود و وضع طبقه کارگر هم بهبود می یاد. تلاش میکنند طبقه کارگر را قانع کنند، که تا اطلاع ثانوی به وضع موجود شرایط سودآوری سرمایه گردن نهد، با فداکاری جان بکنند به امید اینکه در آینده نامعلوم اشتغال ایجاد شود و او هم صاحب سهمی شود. سیاست انتظار و امیدورا کردن طبقه کارگر ابزار ساکت کردن این طبقه در مقابل اجحافاتی است که همین اکنون بورژوازی ایران اعمال میکند و ابزار افتاع کردن و ساکت کردن در مقابل تعرضات بیشتر بورژوازی ایران به سطح معیشت این طبقه است.

تبدیل ایران با هر تغییری که در روبنای سیاسی ایجاد کند به کشورهای شرق دور چون کره جنوبی و ... و سرازیر شدن سرمایه به ایران و رشد بخش

صنعتی و تولیدات صنعتی و بالا رفتن توان رقابتی جمهوری اسلامی به هزار و یک دلیل ناممکن است. ساختار جمهوری اسلامی تنها یکی از مسائل است و علاوه بر آن ناامنی کل خاورمیانه است که جریان ما بکرات در مورد این موانع گفته و نوشته است. اما هر تغییری در این راه بیفتد، یک فاکتور اصلی و بسیار اساسی در این استراتژی که دولت روحانی برای خود گذاشته است و کل سرمایه و شاخه های مهم آنرا پشت خود دارد، عقب راندن کارگر ایرانی و پایین بردن معیشت این طبقه در سطح کارگران چین و کره و غیره است. اینکه آیا طبقه کارگر ایران این شرایطرا خواهد پذیرفت یا نه سوالی است روی میز این طبقه و پیشاپیش روی میز کمونیستها و رهبران و فعالین هوشیار آن.

مقابله با افقی که دولت روحانی در مقابل طبقه کارگر گذشته است، نقد این افق و نشان دادن توحش عنان گسیخه آن علیه طبقه کارگر و تلاش برای زدن توهمات در صفوف این طبقه یک عرصه جدال اصلی ما و کل صف کمونیستها طبقه کارگر با بورژوازی ایران در این دوره است.

باید اقرار کرد که بخشی از جامعه، خصوصا اقشار خرده بورژوا جذب افق سرمایه شده است، نه الزاما به این دلیل که خیلی جمهوری اسلامی را دوست دارد، بلکه اساسا به این دلیل که اولاً راه بهتر و قابل دسترس تری سراغ ندارد و در ثانی حفظ امنیت جامعه و زندگی خود در دنیای سیاه امروز و درجه ای از بهبودی اقتصادی که این اقشار دارند، فعلا امید خود را به این دولت بسته است. به این اعتبار طبقه کارگر در این دوره و همچنانکه می بینیم در مبارزه با جمهوری اسلامی تنها است و این موقعیت و عوارض آنرا باید شناخت و به آن توجه داشت. امروز عملا بخشی از احزاب بورژواوی که تا دیروز در اپوزیسیون بودند یا به اپوزیسیون پرتاب شده بودند، در کنار دولت روحانی هستند. کل احزاب بورژواوی و خرده بورژواوی از راست تا چپ سردرگمند که

قبلا اشاره کردم، بخشی از این سکوت و پاسیفیسیم و بی حرفی و سردرگمی دلیل بر وضعی است که در جامعه و در چشم امید دوختن به افق بورژوازی ایران در این دوره نهفته است که در قامت دولت روحانی اعمال میشود. لذا نقد این افق ها و نقد کل این جریانات و افق های آنها و نوع انقلابیگری که دارند، یک وجه کار جدی در خدمت خودآگاهی طبقه کارگر و جواب کمونیستی به شرایط موجود است.

باید توجه داشت که برخلاف خوشخیالی قشری از روشنفکران سطحی بورژوازی، کل پروژه اقتصادی سرمایه در ایران، کل افق دولت روحانی و طرح و برنامه اقتصادی آنها، از نوع اقتصاد مقاومتی تا دفاع از تولیدات داخلی، بالا بردن توان رقابت تولیدات ایرانی، جلب سرمایه به جامعه ایران، مستقل از اینکه چقدر میتواند متحقق شود، در گرو کارگر ارزان و ساکت نگه داشتن آن است. تأمین چنین پروژه ای بعلاوه مtkی به یک استبداد سیاسی جدی خواهد بود، چیزی که در دولت روحانی به خوبی عیان است. سرکوب طبقه کارگر و اعمال اختناق سیاسی شرط اساسی و پیش فرض پروژه های اقتصادی دولت است. لازم به ذکر است که کل بورژوازی ایران، کل جناحهای جمهوری اسلامی و احزاب سیاسی بورژواوی در اعمال اختناق سیاسی بر جامعه و در راس آن بر طبقه کارگر متفق القول هستند و کوچکترین توهمی ندارند. لذا مبارزه برای آزادیهای سیاسی، حق زن و آزادیهای فردی و اجتماعی، آزادی بیان و عقیده یک رکن جدی کار ما کمونیستها در این دوره است.

و در نهایت مبارزه جدی کمونیستی از موضع منافع طبقاتی طبقه کارگر، مبارزه برای پایین کشیدن بورژوازی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری، در گرو تبدیل افق انقلاب سوسیالیسی به افق بخشی جدی از فعالین زن و مردم کمونیست، به افق بخشی جدی از رهبران فعالین دلسوز و سوسیالیست طبقه کارگر است. مسلح شدن این بخش از کارگران به سیاستهای روشن کمونیستی و یک افق طبقاتی پیش شرط هر تحول انقلابی در آن جامعه است.

لذا تلاش برای شکلگیری یک قطب کمونیستی دخالت گر، چه در قامت حزب کمونیستی طبقه کارگر و چه رشد محافل و شبکه های کمونیستی دخیل در جدال امروز در همه عرصه ها، بالا بردن درجه تحزب یافتگی کمونیستهای این طبقه در قامت کمپته های کمونیستی و یا هر اسمی باین مضمون، یک فاکتور اساسی در فعالیت کمونیسم این دوره است. باید توجه داشت که حزب حکمتیست دساتورد بزرگ جنبش کمونیستی ایران است و موقعیت این حزب و وظایفی که در این راستا بر گردن این حزب می افتد، بسیار مهم و حیاتی است و احتیاج به کار هیرکولی دارد.

باید توجه توده هرچه بیشتری از طبقه کارگر را به این حقیقت جلب کرد که هیچ جوابی برای رهایی این طبقه جز افق انقلاب کارگری نیست. باید توهمات توده کارگران را نسبت به افق هایی که بورژوازی روزانه در ذهن این طبقه و به عنوان تنها راه نجات میکارد را درو کرد و در دل مبارزات جاری و موجود این طبقه، با اتکا به مجامع عمومی کارگر به عنوان تنها ابزار موثر، خودآگاهی طبقاتی آنرا بالا برد و اتحاد و رفاقت کارگری را تقویت کرد؛ این شرط اساسی جذب کارگران به افق انقلاب کارگری است.



## فازی جدید در تقابل قطبهای ارتجاع

حمله عربستان سعودی به یمن وحمایت اتحاد دول غربی و دول عربی در خاورمیانه از این حمله، وضعیت خاورمیانه را بیش از پیش متشنج و بحرانی کرده است. حمله ای که به بهانه دخالت ایران در نا آرامی های یمن و پیشروی شبه نظامیان شیعه حوثی صورت گرفته است، اهرم دیگری برای هرچه بیشتر مذهبی کردن خاورمیانه و دامن زدن به شکاف قومی و مذهبی است.

براه اندختن جنگ شیعه و سنی در خاورمیانه، ائتلاف دول غربی و تشکیل نیروی چند ملیتی عربی برای مداخله نظامی در یمن، پاسخ ناسیونالیسم و بورژوازی عرب و متحدینش مانند ترکیه است به تحرکات و پیشروی های ایران در منطقه خاورمیانه. این فاز دیگری در جنگ قدرت بین قطب های ارتجاع دول غربی و مهمتر از آن مقطع مهمی در تقابل بورژوازی عرب و بورژوازی ایران است. امروز خاورمیانه کانال و محمل تعیین تکلیف رقابت در صفوف بورژوازی جهانی، از اروپا تا آمریکا و آسیا، است.

نباید اجازه داد که مردم محروم و طبقه کارگر در این کشورها که منافعی در خصومت و نفرت قومی و مذهبی ندارند بیش از این قربانی جنگ میان جنایتکاران شوند.

برخلاف پروپاگاند هر دو طرف مسئله نه "مقابله با تروریسم" است و نه "حق مردم یمن در تعیین حاکمیت" و نه آنطور که عربستان سعودی ادعا میکند "امنیت بحرین"! کشمکش و جدال در میان نیروهای ارتجاعی در خاورمیانه، از عربستان سعودی و ایران و قطر و امارات و مصر تا سوریه و در جوار آن ترکیه، نیروهایی که پس از بن بست ناتو و دول غربی در این منطقه امروز یکه تاز میدان اند، همچنان روزانه صدها نفر را در خاورمیانه قربانی میکند.

طرفین این جدال بر خلاف ادعاهای دهان پر کن "امنیت خاورمیانه"، بدنبال منافع اقتصادی و سیاسی مستقیم خود اند. منافع سیاسی و اقتصادی که در مقابل یک خاورمیانه سکولار و امن و در مقابل منافع اکثریت محروم این جوامع قرار میگيرد!

تحركات سنتی ملیتاریستی و ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه برای شکل دادن و زنده نگاه داشتن تحركات اسلامی شیعه، امری که مستقیما در مقابل خاورمیانه سکولار و غیرقومی و غیرمذهبی است، همراه خود تحركات سنی گری را بعنوان ابزار ابراز وجود بورژوازی عرب به میدان آورده است. داعش و انصار الله از جلوه های بروز این تحركات اند.

هم جمهوری اسلامی در راس جریانات شیعه و هم دولت عربستان در راس جریانات سنی در خاورمیانه میشر و منبع رشد ویروس ارتجاع گندیده مذهبی و قومی اند. دست همه این نیروها را باید از تعیین سرنوشت مردم یمن کوتاه کرد. هر دو قطب با حفاری قرون وسطایی ترین و مخوف ترین شاخه های سنی و شیعه، با شکل دادن و تقویت جریانات تروریستی چون داعش و انصار الله یمن، بیش از پیش سناریوی خاورمیانه قومی و مذهبی را در مقابل مردم قرار میدهند.

مهندسی هرچه بیشتر خاورمیانه قومی و مذهبی در

## انتخابات اسرائیل و

## مسئله فلسطین

### آسو فتوحی

به طور طبیعی انتخابات این دوره اسرائیل هم بی تاثیر از قطب بندی های منطقه نبود. ناکلمی آمریکا در پیشبرد اهداف و سیاست های خود در خاورمیانه، عروج و آرایش جدید بورژوازی عرب و سهم خواهی اش در منطقه ، مسئله روابط ایران و آمریکا و مذاکرات نا معلوم هسته ای، فاکتورهایی هستند که بی تاثیر بر انتخابات پارلمانی اسرائیل نبودند.

در این انتخابات طیف های رنگارنگی از جنایتکاران جنگی شناخته شده زیر چتر امنیت و رای آزاد جلوی صحنه قرار گرفتند. اما پیام و سیاست آنها مشترکا نوید نفرت و جنگ قومی بود و چشم انداز مثبتی را نمایندگی نکرد. نگاهی به قطب های اصلی درگیر در این دوره انتخاباتی و مسئله فلسطین موضوع این نوشته است.

گفتم که احزاب و نیروهای متعددی برای پیشبرد اهداف خود برای آینده اسرائیل در این انتخابات صف آرایی کردند. همانگونه که مشاهده کردید رسانه های دنیا نیز به انعکاس این روند پرداختند و هریک نیز بزرگ نمایی بخشی از آن را در دستور خود گذاشتند. در نگاهی کلی می شود از احزاب خانه یهود، حزب لیکود، حزب اسرائیل خانه ماست، حزب کارگر، حزب هاتنوعا، حزب مرتز و احزاب عرب اسرائیلی اسم برد.

اما بر متن جدال برای کسب بیشترین آراء و اختصاص بیشترین کرسی در پارلمان اسرائیل دو ائتلاف بیشتر از بقیه مورد توجه بود. **جناح میانه رو (اتحاد صهیونیستی)** که در راس آن **هرتزوگ** است و **جناح راست اسرائیل** که در راس آن نتانیاھو قرار گرفته است.

شعار اسحاق هرتزوگ **امید به تغییر، عدالت اجتماعی** است و در طرف مقابل شعار بنیامین نتانیاھو **امنیت اسرائیل، عدم پذیرش تشکیل کشور مستقل فلسطینی** است. مردم اسرائیل بین دو برنله قرار گرفتند و دست آخر با انتخاب یکی از این دو قرار است آینده دور بعدی اسرائیل را رقم زنند.

#### شعار انتخاباتی یا یک جبهه بندی

گفته نتانیاھو مبنی بر اینکه تا زمانی که ریاست کابینه را در دست دارد اجازه نخواهد داد کشور مستقل فلسطینی تشکیل شود، مسئله ای بود که در صدر توجه صاحب نظران و تحلیل گران این انتخابات قرار گرفت.

اعتقاد ناظران و تحلیلگران زیادی براین است که این موضوع یک شعار دوره انتخابات برای نزدیکی به احزاب راست و مذهبی است و به تبع آن جلب آراء این بخش است و بعد از تشکیل کابینه جدید این شعار کم رنگ و بی تاثیر خواهد شد.

آیا می شود اینگونه استنتاج کرد؟ من گمان نمیکتم عقل احزاب راست افراطی و مذهبی اسرائیل پاره سنگ برداشته باشد که با یک شعار و در روز انتخابات تصمیم به ائتلافی بگیرند و تازه خوشن هم بدانند طبل صرفا تبلیغاتی است.

قبل از هر چیز باید بگویم جبهه بندی های کنونی بورژوازی اسرائیل چیز دیگری را نشان میدهد و برنامه ضدیت با وجود کشور مستقل فلسطینی از جانب نتانیاھو چه دستمایه باشد چه نه، وجود این خواست را می توان در بستر آن جامعه و تاثیر گذار بر تعیین سیاست اسرائیل دید. اینجا جنبشها



در هم ادغام نشده اند و تابع بیچون و چرای هم نیستند بلکه با هر اندازه تنش و کشمکش با همدیگر ولی جنبشهایی هستند که منافع طبقاتی مشترک دارند. اگر وجود این بخش از بورژوازی اسرائیل نیرویی بسیار کم اثر است پس چه نیازی مبرم لیکود را به ائتلاف با آن وا میدارد؟ آیا واقعاً وجود این بخش غیر قابل توجه است و می شود بعد از تشکیل کابینه خواست شان تعدیل گردد؟ طبق گزارش خود همین رسانه ها جریان راست افراطی ۲۱ کرسی را دارد، جریان راست میانه نیز ۲۱ کرسی و خود حزب لیکود ۲۹ تا ۳۰ کرسی را دارند. آیا این خود به اندازه کافی گویا نیست.

#### اتحاد صهیونیستی و چهره مثبت تر قضیه

در طرف دیگر هرتزوگ قرار گرفته که معتقد است برنامه های ائتلاف راست، صلح را مخدوش میکند، روابط با متحدان اسرائیل در راس آن آمریکا را به تیرگی کشانده. شاید هرتزوگ اگر بیشترین کرسی را در اختیار می گرفت سریعاً کابینه ای از طرفداران خوش نام و سابقه برای حل مسئله صلح تشکیل میداد. منظورم منیر داگان رئیس پیشین سازمان اطلاعات اسرائیل "موساد" که او به مدت ده سال رئیس این سازمان و از مسئولین جنایت و کشتار فلسطینیان است و یا آموس یادلین رئیس پیشین اطلاعات ارتش اسرائیل است که البته از یادلین به عنوان نامزد وزارت دفاع نیز در کابینه اتحاد صهیونیستی یاد میشود و امروز تحلیل و نظرات گهربار شان در دفاع از ائتلاف صهیونیستی به شالوده بیشتر روزنامه ها بدل گشته است.

جای امسال اینان به جرم جنایات جنگی فقط می تواند پشت میله های زندان باشد. همچنین قرار دادن رابطه اسرائیل و آمریکا در یک فرمول واقعیتی را از مسئله حذف خواهد کرد. می خواهم بگویم که یک قطب بورژوازی آمریکا دوستی عمیقی با یک قطب بورژوازی اسرائیل دارد و با قطب دیگر بورژوازی اسرائیل نه. این رابطه در دو طرف عملکردی مشابه دارد. برای مثال می شود گفت اسرائیل هنوز دوست دیرین آمریکا است و برای رسمیت دادن به آن جان کری و جو بایدن با هرتزوگ ملاقاتهایی داشته اند، از طرف دیگر رابطه امریکا و اسرائیل را می شود عمیق خواند چون از نتانیاھو دعوت می شود تا در کنگره آمریکا سخنرانی علیه مذاکرات هسته ای ایران و امنیت منطقه داشته باشد. حال همین قضایایا مورد اعتراض طرفین دیگر معامله است. یا اینکه جان بنیر، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا دولت اوباما را به سخره می گیرد و دست همتای افراطیش نتانیاھو را به گرمی می فشارد. یا اینکه نمایندگان سنای آمریکا با انتشار نامه ای سرگشاده خطاب به رهبران ایران و رییس جمهور آمریکا، مدعی شدند حتی اگر توافقی میان ایران و کشورهای ۵+۱ در موضوع هسته ای ایران حاصل شود، دولت بعدی آمریکا می تواند آن توافق را نقض کند. این واقعیت دنیای بورژوازی است و قطب های آن از سر سهیم بودن در قدرت و چپاول سود با هم دوست یا دشمن می مانند.

نتانیاھو کودن سیاسی نیست و دقیقاً دست روی پاشنه آشیل مسئله ای گذاشته که حل مسائل خاورمیانه را به شدت پیچیده و مشکل میکند،گفتم که این فقط مسئله اسرائیل نیست بلکه مسئله عروج بورژوازی سهم خواه عرب است، بحث مسئله رابطه بورژوازی ایران در بازار آزاد

←

## به نام طبقه کارگر، در دفاع از دولت!

### در حاشیه یک مصاحبه

#### وریا نقشبندی

در تاریخ ۲ مارس ۲۰۱۵ یعنی ۱۱ اسفند ۱۳۹۳ مصاحبه ای در مورد "قاچاق و پول کثیف در ایران" در برنامه افق از صدای آمریکا انجام گرفت. در این برنامه از حسن منصور، فریبرز رئیس دانا و اسماعیل گرامی مقدم دعوت شده بود که در مورد قاچاق و پول کثیف در ایران به سوالاتی پاسخ دهند. این برنامه از دو جنبه توجه من را به خود جلب نمود، اول پاسخهای آقای رئیس دانا و تحلیل های که میکردند و دوم بحث قاچاق مواد مخدر در ایران و مواضع ایشان در اینباره که چگونه در میرا کردن نظام جمهور اسلامی داد و فغانش بلند شد. لازم به ذکر است که بحث من در مورد نظرات رئیس دانا است که در این نشست و در مناسبتهای مختلف به نام چپ سخن میگوید. حال خواهیم دید جناب رئیس دانا از موضع چه کسانی در این مباحث ظاهر میشود و آنچه میگوید حرف دل کدام طبقه در جامعه ایران است.

آقای رئیس دانا میگوید: یک نیروی در درون اقتصاد هست که هم قدرت سیاسی دارد، هم قدرت اقتصادی دارد و هم ولع پول جمع کردن به هر قیمتی و میتواند اینکار را بکند. در جای دیگر میگوید: اگر نمیتواند قاچاق را کنترل بکنند علش نبودن نظارت مکرانیک در اقتصاد است، اگر با همان تعرفه ها به دست من بیسارند میتوانم آن را اداره بکنم و با فساد مبارزه کنم، سپس ادامه میدهد: ما نیاز به یک تحول ساختاری در سیستم بوروکراسی و نظام کنترل داریم در ایران، میشود چنین تعرفه ها هم تعرفه را داشته باشی هم تعرفه را با استراتژیک اقتصاد وفق بدی و هم با رفاه مصرف کننده و هم کنترل قاچاق بکنید، البته همه ممکن است خلاف کرد ولی میشود و این راه حل وجود دارد. در آخر مصاحبه نیز در مورد سیاستهای تعرفه ای میگوید: تعرفه های فوایدی دارد، یکی درآمد دولت است، یکی رشد صنایع برگزیده یا صنایع نو زاد است. وقتی از تولیدات داخلی حمایت بکنید و جلو رقابت را بگیرید میتواند روی پای خود بایستد، این نیست که صنایع نو زاد اگر حمایت شدند همیشه علیل مانده اند، تاریخ اقتصاد کره جنوبی را بخوایند که سالیان سال حمایت میشدند حتی در هند و چین حمایت شده اند و در بعضی جاها که سیاست غلط داشته اند شکست خورده اند.

آقای رئیس دانا که خوش دارد خود را اقتصاددان بداند، از وجود نیرویی در درون خود نظام سخن به میان آورد که به راحتی قاچاق کالا میکنند و ظاهرا مانعی هم بر سر راه این امر نیست. ایشان در مخالفت با "قاچاق کالا"، طوری سنگ حمایت از تولیدات داخلی را به سینه میزند، که انگار باعث و بانی بیکاری و فلاکت امروز طبقه کارگر، بخشی از ارگانهای دولتی و دستهای در پشت پرده ای هستند که با وارد کردن کالاهای قاچاق راه رشد تولید داخلی را مسدود کرده اند. هم و غم رئیس دانا شکوفا کردن سرمایه ی است که از ورود بی رویه کالاهای خارجی متضرر شده است. از منظر

#### انتخابات اسرائیل و ....

جهانی. بحث بر سر موازنه سرمایه داری در خاورمیانه است.

#### انتخاب ائتلاف راست و نتانیاهو

مردم اسرائیل در انتخابات این کشور در ۱۷م‌ل‌س ۲۰۱۵ دوباره به نتانیاهو با وعده امنیت برای اسرائیل و به طبع آن "ناامنی در فلسطین و منطقه" رای دادند. و بی بی سی هم با تیتُر بزرگ و پرهیجان از حضور دوباره نتانیاهو نام برد. این‌به



اقتصاددان ما که خود را به اصطلاح در جبهه مخالف برنامه های اقتصادی دولت میدانند، تولیدو رشد سرمایه داخلی یا سرمایه وطنی درمان همه دردها است؛ لذا بنظر ایشان بحث بر سر اداره بهتر سرمایه داری و بدست آوردن دل سرمایه دار محترم ایرانی در داخل مرزها است و نه تعدیل شکاف طبقاتی گسترده در سطح جامعه؛ ایشان اما جسارت این رک گویی را ندارد. باید هزار پیچ و خم را تحت نام چپ و سوسیالیسم طی کند تا کارگر را دنبال تیله رشد سرمایه داخلی و سیاست "کارآفرینی" دولت و سرمایه دار محترم ایرانی روانه کند. مخالفت هیستریک ایشان با واردات کالاهای ارزان را باید بر بستر دفاع ایشان از سودآوری سرمایه وطنی و صنایع داخلی در ایران، دید. ایشان در واقع، در مقام شیپورچی ناسیونالیسم و منافع بخشی از بورژوازی داخل مرزها، علیه قاچاق کالا ظاهر شده است. رئیس دانا بجای اینکه مدافع رفاه و پرچمدار علیه بیکری و استثمار باشد، وکیل مدافع سرمایه دار ایرانی، ست که تلاش میکند بازار را با جنس ایرانی، سرمایه ملی با شعار کارآفرینی و اقتصاد تولید زاد به انقیاد خود درآورد. آنچه آقای رئیس دانا میگوید در حقیقت حرف دل بخش وسیعی از سرمایه داران ایران است، آنها فکر میکنند وظیفه دولت حمایت از آنها و به این اعتبار مانع ورود کالاهای خلرجی ارزان باشد تا آنها رشد کنند و سود بیشتر ببرند و از این کانال وضع اقتصادی جامعه بهبود یافته و اشتغال نیز افزایش یابد. این همان بحثی است که خامنه ای هم میکند، همان بحثی است که اقتصاد مقاومتی خامنه ای دنبالش است. البته کم نیستند ناسیونالیستهای چپ ایران که درست مثل آقای رئیس دانا از منافع سرمایه دار ایرانی در مقابل سرمایه خارجی دفاع کرده اند و تلاش کرده اند که این را به نام اشتغال زایی و مبارزه با فساد به عنوان دفاع از طبقه کارگر به این طبقه بفروشد. ایشان خوب میدانند که این امر ممکن نیست مگر با انقیاد بیشتر طبقه کارگر و بر متن استثمار این طبقه و ارتش عظیم بیکاران آن جامعه تحت نام "کارآفرینی" و "شغل"؛ بسیار خب! اما لطفا این خیرخواهی را به اسم منافع طبقه کارگر و زحمتکش جامعه آب بندی نفرماید.

رئیس دانا از وجود نیروی در درون اقتصاد سخن به میان میاورند که ولع پول جمع کردن دارد و این را یکی از دلایل قاچاق کالا اسم میبرند! عجب!

اقتصاد سرمایه داری را سراغ دارید که نسبت به جمع کردن پول ولع نداشته باشد؟! مشکل ایشان این است که خیلی ساده انگارانه خط بطلانی بر صورت مسئله میکشد. صورت مسئله چیست؟ اینکه منشاء مصائب و معضلات خرد و کلان جامعه از سیستم سیاسی اقتصادی حاکم بر آن جامعه نشئت میگیرد، اینکه ارتشاء، دزدی، قلچق و اختلاس و ... سرمنشاء اش همان دولتهای بر سرکار آمده و کل دستگاه حکومتی میباشد. همان دولتهای که در دوره های گذشته شما به عنوان یکی از حامیان همراه هیئت اعزامی به کنفرانس برلین اعزام شدید تا زمینه ای برای نزدیک شدن اصلاح طلبان با فعالین سیاسی ایجاد کنید و همزمان از جمهوری اسلامی چهره ای دمکرات ارائه دهید. دقیقا بر همین اساس است که تحلیل های شما چیزی فراتر از هرس کردنی بیش نیست.

رویکرد انتقادی جناحهای درون حکومتی به همدیگر و رقابت بر سر سهم بری سود سرمایه در متن همان تحلیل های میگذد که خیلی پیش تر از امثال ریس دانا از زبان نمایندگان مجلس تا فلان سردار و آخوند بر منبر رفته شنیده ایم که سعی در ارایه الگوی مدیریتی سالم و کارآمد داشته اند. این جدال بخش های مختلف سرمایه در ایران است که خود را متضرر سیاستهای غلط اقتصادی دولتمردان نظام میدانند، حتی فراتر از آن کاندیداهای ریاست جمهوری علیه همدیگر پرونده های رشوه خواری، دزدی ها و اختلاس های کلان را برای همدیگر رو میکنند تا بتوانند رقبای سیاسی خود را از میدان بدر کنند. تمام تلاش بورژوازی ایران این است که فکر و فکر طبقه کارگر این جامعه را از هرگونه اقدام و دخالتی مستقل در امر سیاست و تحزب در برابر بورژوازی، به سیاست انتظار و ادامه بردگی مزدی اش راضی کند. طبقه کارگر را علیه کارگران خارجی تحریک میکنند و در ادامه این طبقه را علیه دستهای پشت پرده وارد کننده کالاهای قاچاق بشورانند. لذا، برای امثال رئیس دانا تضادهای پایه ای نظام موجود تماما از کانال شکوفا کردن سرمایه داری ایران جواب میگیرد و بر همین اساس بسیج کردن طبقه کارگر و اقتشار دیگر زحمتکش جامعه وظیفه "ملی" و امر حیاتی این طیف میشود.

در بخشی از گفتگو که به قاچاق مواد مخدر پرداخته شد. ایشان اعلام کردند که دولت جمهوری اسلامی در توزیع مواد مخدر در ایران و صادر کردن آن به خارج از مرزهای این کشور نقشی ندارد و این سیاست رسمی جمهوری اسلامی نیست!

ریش دانا میگوید: اینکه دولت جمهوری اسلامی عمدا مواد مخدر را در داخل کشور رواج میدهد برای اینکه مردم را زمین گیر کند درست نیست، این سیاست را جمهوری اسلامی ندارد.

ایشان متذکر هم میشوند که باید تحلیل ما درست باشد و در ادامه میگوید: "سال گذشته ۸۵۰ نفر در ایران اعدام شدند که ۴۵۰ تا ۵۰۰ نفر آنها قاچاقچیان و حاملان مواد مخدر بودند، خطوری ممکن است یک دولتی این را ترویج بکند که مردم را زمین گیر کند و بعد هم این مقدار هم اعدام کند. گویا آقای رئیس دانا برای به کرسی نشاندن نظراتش حاضر است گوی سبقت را نیز از دولت بورژوازی ایران برباید و خط بطلانی بر یکی از فعالیت های دولت بعنوان یک کارتل فروش و توزیع مواد مخدر در جامعه، بکشد. برای هر ببینده قطعا جای سوال خواهد بود که به چه دلیل و

بنا بر چه اصولی آقای رئیس دانا اینچنین خود را در مقام و جبهه دفاع از دولت یافتند؟ آیا ایشان نمیتوانست در این مورد بجای پالودگی دولت، حداقل سکوت اختیار کند؟! رئیس دانا میتواند در این خصوص سکوت اختیار کند چراکه بخودی خود بحث توزیع مواد مخدر توسط جمهوری اسلامی موضوعی نبود که ایشان بتواند از دل آن برنامه های اقتصادی خود را "جامع" تر ارائه دهد. خود جمهوری اسلامی تا بحال نتوانسته است اینچنین صریح این ادعا را تکذیب کند درحالی که یک اقتصاددان به اصطلاح "چپ" با لاک گرفتن تمام سیاستهای ۳۵ سال اخیر این رژیم در زمینه توزیع و پخش مواد مخدر در سطح کشور، کل مجرمین این پرونده سیاه از راس نظام تا پایین لش را تبرئه فرمود؛ دست مریزاد!

اولا چرا و چگونه توزیع و پخش مواد مخدر سیاست جمهوری اسلامی نیست؟ اگر همین امروز از بقال سرکوچه تا کارمند و معلم و کارگر و دانش آموز آن جامعه سوال شود که " آشپزخانه یعنی چی" بدون تامل پاسخ خواهند داد: "لابراتوارهای تولید مواد مخدر صنعتی". تعداد این آشپزخانه در سطح کشور به حدی زیاد است که علنا میتوان بر سازندگان و گردانندگان این لابراتوارها انگشت گذاشت و گفت فلانی و فلانی آشپزخانه دایر کرده اند و مواد مخدر صنعتی تولید و پخش میکنند. این لابراتوارها بدون هیچ مزاحمتی از طرف دولت در حال گسترش و کسب درآمد میباشند. دایره فعالیت این مافیا از قاچاق عتیقه و معادن طلا گرفته تا توزیع و پخش مواد مخدر یک سر آن از جمله و فقط برای نمونه به پسر رفسنجانی که معرف حضور همه میباشد وصل است. این تنها یکی از دهها و صدها کسانی است که این مافیا را اداره میکنند و همگی هم دست بر قضا به سران حکومتی وصل میباشند. هر شخص یا گروهی خارج از این دایره قصد فعالیت مستقل داشته باشد به ترازوی قوه قضاییه و در نهایت به چوبه هایی دار سپرده میشود. نمونه حی و حاضر در گسترش و توزیع مواد مخدر در کردستان را همه دیده اندو میدانند حداقل از سالهای ۷۰ به بعد و زمانی که محمد رضا رحیمی استاندار کردستان بود، این سیاست بصورت تمام عیار اجراء گردید و طیف وسیعی از جوانان در کردستان را آلوده به مواد مخدر کرد. جمله طلایی رحیمی که: "اسلحه را از دست جوانان خواهیم گرفت و زورورق به دستشان خواهیم داد"، حداقل به گوش مردم کردستان آشنا می باشد. آقای رئیس دانا یا اطلاعات کافی در این زمینه ندارند یا فراموش کرده اند که در یک دوره در شهرهای استان لرستان تریاک به شدت نایاب گردید و قیمت آن به شدت بالا رفت ولی همزمان فروش هروئین در سطح بسیار وسیعی و با نازل ترین قیمت توزیع شد. توزیع سهل و آسان مواد مخدر توسط عاملین آن که به جرات میتوان گفت همه آنها با ارگانهای دولتی از نیروی انتظامی گرفته تا وزارت اطلاعات و سپاه در ارتباط بودند را چه کسی میخواهد انکار کند؟ تجارت مواد مخدر و کسب سودهای کلان ناشی از آن بدون دخالت دستگاههای حکومتی ساده انگارانه و قطعاً غرضی پشت آن خوابیده است. تقلیل دادن کارکرد و عملکرد دولت به دستهای عده ای که "پشت پرده بصورت غیر قانونی" و به دور از چشم "مراجع قانونی" مشغول این امر نامقدس اند چیزی نیست جز رفع مسولیت از ارگان دولت. درگیر کردن جامعه و خانواده ها به مسئله اعتیاد که بیشتر در میان جوانان و طبقه زحمتکش رواج پیدا کرد از یک طرف بخشی از پروژه جمهوری اسلامی

←

احزاب و گروههای ناسیونالیست و راست افراطی و مذهبی هستند. در مقابل آنها کمرنگی وجود نیروی مبارز طبقه کارگر و جنبش کمونیستی است، تنها این نیرو می تواند برای ایجاد صلح واقعی و برقراری فضایی غیر قومی و غیر مذهبی در این دو کشور ایفای نقش کند و این امر نیز در گرو سوسیالیسم و سکولاریسم در کل منطقه است.

به وجود آمدن صلح و ایجاد دو کشور مستقل فلسطین و اسرائیل امری حیاتی برای مردم دو کشور و کل خاورمیانه است.

است. همچنین با استقلال فلسطین روند تحولات در اسرائیل و فلسطین و اوضاع منطقه قالبی سیاسی تر میگیرد و بر این بستر می شود مطالبات بشویت آزادی خواه و مبارزات طبقه کارگر از فضای بازتری برخوردار شود و نبرد طبقاتی هم در اسرائیل و هم در فلسطین را تقویت میکند.

به هر حال امروز صلح خواست واقعی بخشی از مردم اسرائیل و فلسطین است خارج از اینکه این امر چه اندازه می تواند به حقیقت نزدیک گردد چون اکنون این مسئله در دورنمای سیاهی فروغلطیده است. حول مسئله اسرائیل و فلسطین،

## دگرگونی های اخیرِ عراق و کردستان و جنگ بر علیه داعش و خط سیاسی – پراتیکی حزب کمونیست کارگری کردستان

**یک توضیح لازم:**

**این سند که از طرف کمیته مرکزی حزب به پیشنهاد و سفارش کنگره چهارم این حزب آماده گردیده است، نتیجهٔ مشارکت کنگره بود در مباحثات سند" تحولات اخیر سیاسی در عراق و کردستان و پلاتفرم هر دو حزب.." که در کنگره تصمیم گرفته شد بر اساس ملاحظات و پیشنهادات کنگره، این سند از نو نوشته شود. اما چیزی که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که در اطلاعیه پایانی کنگره ، به اشتباه قیدگردیده بود که این سند مصوبه کنگره چهارم است.**

همراه با سقوط شهر موصل در دست داعش و گروههای مسلح اسلامی وناسیونالیستی همکار آنها، شرایط سیاسی عراق پا به یک مرحلهٔ تازه گذاشت، که خود را در متحول شدن توازن قوا، در میان جریانات متخاصم در وضعیت عراق به نمایش می گذارد.مرحله ای تازه که درهای دگرگونی سیاسی - اجتماعی بزرگی را گشوده است و باعث شدت یافتن مخاصمات سیاسی و به هم خوردن. بیش از حد امنیت گشته و همراه با خود بدبختی و استیصال را بر سر مردم عراق افزایش داده است.

عروج و برجسته گشتن نقش نظامی و سیاسی دولت اسلامی (داعش) در عراق، نتیجهٔ شکست استراتژی سیاسی آمریکا و غرب در جنگ داخلی سوریه است که هدف آن، فرود آوردن ضربه ای مؤثر بود بر موقعیت و جایگاه روسیه و چین مانند

### به نام طبقه کارگر، در دفاع از ...

برای سرکوب هر چه بیشتر مخالفان و به حاشیه راندن موج اعتراض علیه بنیادهای خود بود و از طرف دیگر کسب سودهای میلیاردی از این طریق که من آن را " سرکوب نرم" اسم میگذارم.

برای یک استاد دانشگاه که خود نیز زندانهای جمهوری اسلامی را تجربه کرده است و حتما شبکه عظیم توزیع و پخش مواد مخدر در زندانها را بدون هیچ مزاحمتی در حال گردش دیده، جای رفته است. سوال جدی است که چرا به این راحتی دولت را بعنوان مسبب بخش و توزیع مواد مخدر از زیر ضرب خارج میکند. تهیه و مصرف انواع مواد مخدر در زندانها کاری بسیار سهل و آسان میباشد و بیشتر مواقع با چشم پوشی از طرف حراست زندان و رئیس زندان گرفته تا مدیریت و نگهبانان زندان مواجه میشوند. چگونه است که گپ زدن یک زندانی سیاسی با هم بندی هایش با بیشترین برخورد و تهدید مواجه میشود و ثانیه نکشیده حراست زندان را سراغت خواهند فرستاد ولی دست به دست شدن مواد مخدر و ساقی گری و مصرف آن از دید ماموران مخفی میماند و به "دستهای پشت پرده" ارجاع داده می شود؟ پی بردن به این امر مثل آب خوردن است؛ کافی است به خود زندانیان مراجعه کنید و از آنها بپرسید که شرایط و تمهیدات در مورد مواد مخدر در زندان چگونه است و تابع چه شرایطی میباشد که متفق القول از دست داشتن سیستمی برنامه ریزی شده با هدف آلوده کردن هر چه بیشتر زندانیان وبه طور مشخص و روشن علیه کمونیستها، آزادیخواهان و مخالفین سیاسی جمهوری اسلامی و سرانجام به

شریک داعش تبدیل گشته اند،پا به مرحله ای تازه گذاشته است که قادر برگشت به دورهٔ قبل از آن نیست.

از این رو ، مسئلهٔ اینکه چه جناحی از گرایشات اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عربی حاکمیت عراق را بدست خواهد گرفت، جایگاهی اصلی در این کشمکش سیاسی دارد که هم اکنون در داخل عرق به شیوه ای بسیار خونین و پیچیده در حال وقوع است و جامعه را در لبه پرتگاهی سیاسی و امنیتی وحشتناک قرار داده است. این مرحله نه تنها با این دگرگونی ها، بلکه همچنین با نفوذ ارتجاع سیاسی و نظامی و همه گیر شدن کشمکشهای مابین نیروهای گوناگون بورژوا – اسلامی و قومی قلیل شناسایی است.

جریاناتِ اسلام سیاسی شیعه و حکومت آن، در همراهی با این تحولات جدید، مشغول به بهره برداری از این شرایط گردیده و برای میلیتاریزه کردن جامعه و تسریع روند سرکوبگرانه و خفه کردن بیشتر آزادیها وتثبیت کنترل دارودسته های مسلح خود دست زده و همچنین با سیاست و عملکردهای خود هردم آتش جنگ طایفه ای و کینه ملی را شعله ور می کنند.

از طرف دیگر ظهور داعش در مرکز رویدادهای اخیر مانند یک نیروی کارآمد اسلام سیاسی سنی، تمام آن مرزهایی را که قبلا با گروهها و دستجات مسلح دیگر این منطقه داشت و اینطور وانمود میکردند که نماینده گی منافع ساکنین این منطقه را در برابر سرکوبگری حکومت مالکی میکنند، از میان برداشت.

همراه با تحولات اخیر، عراق به مرحله ای تازه گام گذاشته است و چندین مسئله و مانع تازه به موانع و مشکلات قدیمی اضافه گردیده است و تمامی بدیلهای بورژوایی از اول تا آخر آنها سیاه و تاریک هستند. صف طبقه بورژوا پراکنده است و حاکمین هم دربحران اند و از یافتن راه چاره برای بحرانی که عراق و منطقه در آن دست وپا میزند ناتوان هستند.کردستان هم به میدان جنگ بین

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

المللی و منطقه ای با داعش تبدیل گردیده است. سیاست اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق مانند همیشه دنباله روی از سیاست هژمونی آمریکا و بازی کردن بر روی طناب جنگ دو قطبی در میان دول منطقه است. ناسیونالیسم کردو احزاب در قدرت این جنبش،بالاخص حزب دمکرات کردستان عراق(پارتی) در امتداد منطقی منافع خود به عمق این وضعیت حلول کرده است. این نیروها به مانند سود بردن از یک فرست برای فراهم کردن منافع ملی و حزبی خود و برای توسعه دادن به پایه های حکومت و سرچشمه های ثروت و دارایی خود، برای کشیدن مردم کردستان به دنبال افق و سیاست و استراتژی خود و برای رواج خوشباوری در میان ساکنین کردستان در این باره که نزاع این مناطق را به سود مردم پایان خواهند داد،در این وضعیت دخالت کردند.

اسلام سیاسی هم در کردستان، خود را شریک در استراتژی برپایی دولت اسلامی و خلافت آن میدانند. اما توازن قوا و منافع سیاسی شراکت در حکومت اقلیم، راه این انتخاب را، که پیش از یژده سپتامبر ۲۰۰۱ برای پشتیبانی از تروریسم اسلامی در بر گرفته بود برای آن تنگ تر کرده است. به این خاطر همیشه مانند خطر داعشی به خواب رفته در کردستان وجود خواهد داشت.

در وضعیتی اینچنینی هیچ راه چاره ای در پیش روی طبقه کارگر و کمونیستها و توده محروم و تمامی آزادیخواهان به غیر از اینکه دست پیش انداخته و دست به کار نیرومند کردن صفوف نبرد برای پایان دادن به این بن بست موجود شوند و یک عقب نشینی را به تمامی نیروهای بورژوایی اعم از اسلامی و ناسیونالیسم که خود را به مردم حقنه کرده اند،تحویل کنند.

بدیل حزب کمونیست کارگری کردستان و راه چاره این حزب برای تمامی مشکلات و بدبختیهای توده مردم و برپایی جامعه ای آزاد و برابر و امن، بخشی از مبارزهٔ رهایی طلب و متحد طبقه کارگر در عراق و کردستان برای پایان دادن به حاکمیت

کربلا

هیچ برنامه و سیاست اقتصادی در چهارچوب سرمایه داری نمیتواند برای طبقه کارگر رفاه و آسایش و بهداشت و سلامتی به ارمغان بیاورد. آشتی طبقاتی کارگر با دولت و دولت گرایی به بهانه ضدیت با نیولیبرالیسم یک ریاکاری تمام عیار و برگرداندن اعتماد به دولتی است که خود فاقد اعتماد است.

جمهوری اسلامی با سرکوب انقلاب ۵۷ سر کار آمد؛ انقلابی که طبقه کارگر آن جامعه آخرین ضربه کاری را بر پیکر نظام پهلوی در ایران زد و به تاریخ اش سپرد. امروز هم تنها طبقه ای که زنگهای خطر را به صدا در آورده طبقه کارگري است که یک انقلاب عظیم را پشت سر گذاشته و در جدال با سرمایه با تجربه تر از دیروز متشکل و متحزب به میدان خواهد آمد. به سکوت و انتظار کشاندن این طبقه و تضعیف کردن اراده طبقاتی اش در برابر دولت بورژوایی وظیفه امثال رئیس دانا است؛ کارگران تنها با نیروي خود، با استقلال طبقاتي خود و تنها با اتحاد انترناسیونالیستی عقب در صفوف خود می توانند توازن قوا را به نفع خود

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

# زنده باد انقلاب کارگری

کونیت ۱۹۴

## مدافعین قاتلان فر خنده در مجلس افغانستان نشسته اند

خبر زجر کش شدن فرخنده دختر افغانستانی که قربانی "جریحه دار شدن احساسات" مردان مسلمان و مومن در افغانستان به بهانه "بی احترامی به قرآن" شد و در مقابل چشمان پلیس کابل با قساوتی باورنکردنی به قتل رسید و به آتش کشیده شد جهانی را در خشم و اندوه غرق کرد.

چهره خونین فرخنده نماد زن رنج کشیده تمام زنان افغانستانی و زنان قربانی ارتجاع مذهب و مردسالاری است. این درنده خویان وحشی در اوج بدبختی و فلاکت و فقر در جهالتی کور و منگ و مسخ شده دست به جنابیتی زدند که هیچ حیوانی باهم‌نو‌عش چنین نمی‌کند.

این جنابیت دستجمعی و ابعاد خشونت و وحشی‌گری چنان عمیق و ناثرآور بود که افغانستان را به لرزه در آورد. اگر چه مسأله خشونت علیه زنان در کشوری مانند افغانستان و کشورهای اسلام‌زده‌چیز غریبی نیست اما این‌همه سبعیت و درنده‌خویی وجدان هر انسانی را به درد آورد. موج گسترده‌ای از تظاهرات و اعتراضات را در کابل و سایر نقاط جهان براه انداخته است. معترضین خواهان محاکمه قاتلان فرخنده اند.

در حالیکه وکلای مدافع قاتلان در مجلس و دستگاه قضایی و پلیسی و حاکمیت نشسته اند، نماینده مجلسی که سوزاندن قران را جرم و مستوجب مجازارت می دانند و تنها آنهم زیر فشار اعتراضات گسترده مخالف "افراط" در مجازارت فرخنده است، پلیس و مسولین و مامورین و سیستمی که خانواده فرخنده را برای زدن برچسب بیمار روانی تحت فشار قرار می‌دهند، قانون و سیستمی که اعتراض و انتقاد به‌مذهب در هر شکل و سطحی را ممنوع، غیراخلاقی، و غیرقانونی میکند، همه و همه وکلای مدافع قاتلان بی رحم فرخنده اند. باید گریبان همه قاتلان و عاملین اصلی آنها در دستگاه پلیس و سیستم قضلی و حقوقی و اداری و حکومتی را گرفت.

قاتلان فرخنده در حفاظت از ارزشهایی جنایت کردند که ارزش های سرتاپای دستگاه حاکمیت در افغانستان است. این جانوران ماموران اجرای احکامی هستند که صادر کنندگان آن در مجلس و مسجد و در حکومت نشسته اند. باید گریبان همه قاتلان را گرفت. زنان تنها زمانی از خشونت در امان خواهند بود که مذهب و قوانین ضد انسانی آن را برسرشان خراب کنند و بساط دین و مذهب برچیده شود.بلیدزمین را زیر پای اوباش و عاملین خشونت و قوانین بربریت به لرزه درآورد.

حزب حکمیتست در جدال با قتلان فرخنده از متهمین ردیف اول تا آخر خود را در کنار همه کسانی میداند که این توحش و آدم کشی را بی قید و شرط محکوم میکنند و برای کوتاه کردن دست مذهب و اسلام از زندگی خصوصی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه مبارزه میکنند.

**حزب کمونیست کارگری- حکمیتست (خطر رسمی)**

**۲۴ مارس ۲۰۱۵**

#### دگرگونی های اخیر عراق و ...

و نفوذ نیروهای مختلف بورژواپی و برپایی حکومت کارگری است. طبقه کارگر و مردم محروم عراق و کردستان هیچ دشمنی ای با هم ندارند،بلکه خارج از هویت ساختگی دینی و قومی آنان، دارای یک سرنوشت و یک منفعت اند که آن هم اتحاد و همبستگی در صوف مبارزهٔ آنها می باشد. اما در حال حاضر و در وسط جنگ علیه دولت اسلامی (داعش) حزب کومنیست کارگری کردستان تمامی تلاشهایش را برای برپایی یک جنبش توده ای – سیاسی مسلح برای روبرو شدن و درهم شکستن داعش با همکاری حزب کمونیست کارگری عراق و تمامی نیروهای سیاسی چپ و کارگری و توده کارگر و زحمتکش عراق به کار خواهد انداخت و نهایتاً تثبیت پیروزی بر داعش را در راستای جایگزین نمودن آزادی و آسایش و رفاه و فراهم کردن حقوق پایه ای توده کارگر و زحمتکش کردستان و عملی کردن ارادهٔ سیاسی و حکومت انقلابی آنان را، با وضع موجود بکار گیرد.

تقابل و جنگ با داعش در کردستان سوریه و بطور اخص در کوبانی نمونه ای پیروز از سیاست پشت بستن به مقاومت توده ای و نبرد بر علیه اسلام سیاسی را به نمایش گذاشته است و مانند یک آزمون سیاسی در هوش و تفکر و مزاج مردم کردستان و منطقه جایگاه خود را حک کرده است. تصویب رسمی حقوق زنان در کانتون جزیره مانند دست آوردی از رویارویی توده ای و نقش زنان در این رویارویی، به ویژه گی آزادیخواهانه بودن این مقاومت توده ای رسمیت بخشید.پشتیبانی جهانی ای هم که از نبرد و مقاومت زنان و مردان کوبانی صورت گرفت، نشانه ای از آمادگی جبههٔ آزادیخواهانه دنیاست برای حمایت از هر نوع جنبش مقاومت مسلحانهٔ توده ای بر علیه داعش و تروریسم اسلامی و این بدیل فاشیستی اسلام سیاسی.

در پرتو تمام نکاتی که آشکار گردید، حزب کمونیست کارگری کردستان در راستای شرایط کنونی برای پیروی کردن از سیاستها و قدمهای زیر خیز بر می دارد. بدون شک تبدیل کردن این

سیاستها به نقشه عملی کامل و بیرون کشیدن تاکتیک مشخص برای شرایط کنونی نبرد انقلابی در چهارچوب مشخصات عمومی می بایست در شرایط کنونی:

۱- حزب کمونیست کارگری در هم شکستن دولت اسلامی و جایگزین کردن آن را با تأمین آزادی و امنیت و رفاه را برای مردم کردستان را یکی از اهداف سیاسی خود میداند. از این رو کار کردن برای مهیا کردن و بوجود آوردن نیروی مقاومت توده ای متشکل از زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب برای روبرو شدن و جنگ بر علیه داعش را در اولویت وظایف کنونی خود می داند. از این رو به نبرد و مقابلهٔ مردم کوبانی و پیروزی آنها بر داعش، ملنند آزمونی موفق از مقاومت توده ای و انقلابی نگریسته و برای تکرار آن در کردستان و عراق بر علیه داعش خواهد کوشید.

۲- هر دولت و هر گرایش سیاسی ای که از داعش پشتیبانی کرده و یا با آن بند و بست میکند، حزب آنرا مانند دشمن مردم کردستان و عراق و منطقه و دشمن انسانیت بطور عام، افشا نموده و آنرا رسوا خواهد کرد. همچنین تلاش میکند که نیروی توده ای را بر علیه آنها و جهت عقب نشاندن و شکست آنان بسیج کند. دفع کردن و مقابله با دخالت حکومتهای منطقه و دول امپریالیستی و ناتو در کردستان و عراق،رسوا کردن سیاست سازشکارانه و جنگ غیرجدی علیه داعش و به درازا کشاندن وضعیت فاجعه بار عراق و منطقه در راستای تأمین سیاست و منافع آنان، از طریق بسیج و برپایی جنبش مقاومت توده ای در عرصه کردستان و منطقه و جهان و از طریق همبستگی با جنبش کارگری و نیروهای چپ و ترقی خواه.

۳- حزب یک مبارزه توده ای سیاسی را در شهرهای کردستان بر علیه پایه های حکومت و قانون و مصوبات و جنایات دولت اسلامی داعش بر علیه مردم کردستان و عراق و سوریه و بر علیه زنان و پیروان ادیان دیگر و تمامی منطقه، به راه خواهد انداخت. حزب همچنین این مبارزه را برای فسخ قولنینی که از شرع اسلام سرچشمه گرفته اند در پیش خواهد گرفت از جمله از بین بردن تمامی اثرات دین اسلام و ادیان دیگر بر نظام آموزشی. افزایش مواد قانونی برابری زن و

مرد و حقوق پایه ای و جهانشمول انسان در آموزش و پرورش و غیره.

۴- مقابله در برابر تقلاهای داعش خُспیده و اسلام سیاسی در کردستان که با داعش و اهداف سیاسی و اجتماعی اش همکاری معنوی و سیاسی میکند. ممناعت از ملاها و مراکز اسلامی ای از تبلیغ و ترغیب کینه توزی و خصومت بر علیه حقوق مدنی مردم کردستان.

۵- حزب پیگیرانه بر علیه هرگونه آتش کینه و نفرت قومی که از جانب احزاب و گرایشات ناسیونالیستی کرد و عرب باد زده می شود، مبارزه خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری برای تأمین وسیعترین پیوند مبارزاتی در میان طبقهٔ کارگر و توده زحمتکش کردستان و عراق در راستای منافع مشترک و همسروشتی آنان و مرز کشیدن با گرایشات بورژوا ناسیونالیست، تلاش کرده و فراخوان می دهد.

۶- مبارزه بر علیه تحمیل فضای جنگی بر جامعه و ملیتاریزه کردن آن در راستای منافع نیروهای حاکم در کردستان و عراق. بسیج نارضایتی های توده ای بر علیه سیاستهای جنگی و اعمال سرکوبگرانه حاکمیت در عراق و کردستان و پایمال کردن حقوق و آزادی های سیاسی و منی و یورش به عرصه زندگی آنها به بهانه جنگ.

۷- تلاش برای برپایی جنبشی سکولار به هدف پشتیبانی از مبارزه و جنگ آزادیخواهانهٔ توده ای بر علیه دولت اسلامی داعش و سیاستها و جنایت آن بر علیه مردم خاورمیانه و بر علیه انسانیت و کمک کردن به نیرومند کردن سکولاریزم و جدایی دین از دولت در کردستان و در منطقه.

۸- حزب به کمک مردم آواره و زیان دیده آن مناطقی که درگیر جنگ هستند بر خاسته و با هرگونه تبلیغات و اعمال شوینیبستی قومی و قبیله ای در روبرو شدن با این آوارگان مقابله خواهد کرد.

۹- مبارزهٔ بدون وقفه برای جداکردن و مستقل نمودن صفوف کارگران و زحمتکشان از نفوذ گرایشات قومی و اسلامی و قبیله ای و رها نمودن

آنان از افق سیاسی این نیروها. رسوا کردن سیاستهای بورژواپی از جمله " دفاع ار میهن" که گرایشات اسلام سیاسی شیعه مدعی آن است. رسوا نمودن و افشای پروپاگاند ناسیونالیسم گرد و لحزاب حاکم که برای رسیدن به مقاصدشان رویدادهای کنونی را " مهیا شدن فرصتی " قلمداد می کنند. و همچنی افشای منافع در پردهٔ ناسیونالیسم عرب و اسلام سیاسی سنی که در زیر نقاب ممانعت از ظلم و دفاع از منافع مردم مناطق سنی نشینی که هم اکنون درگیر جنگ هستند.

۱۰- کار کردن برای نیرومند کردن و اتحاد طبقه کارگر و کمونیستها در عرصه منطقه و خاورمیانه و تبدیل نمودن آن به نیرویی مؤثر در راستای تحمیل عقب نشینی به قطبهای قدرت منطقه ای و امپریالیستی و به شکست کشاندن نقشه و سیلست و استراتژی ارتجاعی در عراق و منطقه.

همکاری مشترک با حزب کمونیست کارگری عراق در جنگ با داعش و برای حفاظت از صف انترناسیونالیستی و همزمی کارگران و آزادیخواهان عراق و کردستان بر علیه جنگ قومی و مذهبی نیروهای ناسیونالیست و اسلامی ما به طبقه کارگر، کمونیستها و سوسیالیستها، چپها و آزادیخواهان و انسان دوستان جهان فراخوان میدهیم که از مبارزهٔ طبقه کارگر و زحمتکشان و هر دو حزب کمونیستی کارگری عراق و کردستان، برای رهایی عراق و کردستان از تنگنا کنونی و برای بدست آوردن آزادی و برابری و آینده ای بهتر حمایت کنند.

**حزب کمونیست کارگری کردستان**

ژانویه ۲۰۱۵

**برگردان از کردی**

**فرزاد نازاری**

## پیرامون افزایش ۱۷ درصدی دستمزد

### مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی

که به این مناسبت گرفته شده نمایندگی نشده اند و

نمایندگان آنها حضور نداشته اند. تشکلات کلرگی جمهوری اسلامی یا تشکل های دولتی سالهاست به عنوان نماینده ی طبقه ی کارگر در سازمان جهائی کار حضور دارند، بالاخره نمیشد همان حرف دولت را گفت، تلاش این ها برای جلب توجه کارگر و برای خاک ریختن در چشم کارگر راهی نداشت به غیر از این که داد و ببدادی راه ببندازدو حرف بزنند و وانمود کنند که در مقابل دولت و کارفرمایان این ها یک مقدار اینترفترند یا جناح چپ دولتنند، که همین نقش را ایفا کردند. در حقیقت افشا و حاشیه ای کردن و منزوی کردن این ها یکی از شروط پیشروی جنبش کارگری است، اینها هیچ ربطی به کارگر ندارند و نمایندگان رسمی دولت هستند، جنگ و جدال این ها، جنگ و جدال داخلی یک جبه است، جبه ای که علیه کارگر همه شان شریک بودند و در تعیین میزان فقری که به کارگر تحمیل کردند، سهم داشتند.

**بختیار پیرخضری:** وزیر کار بعد از این ماجرا اعلام کرده است که با توجه به وضع صنعت و خدمات و البته مشکلات کارگری این میزان را تعیین کرده اند. ضمنا چنین ماجرابی در شرایطی پیش آمد که دوره اخیر ما هر روز شاهد تحرکات و اعتصاب و اعتراض کارگری و اقشار پایین جامعه از کارگران معادن تا پترو شیمیها و ماشین سازیها و تا معلمان و پرستاران به سطح زندگی و میزان دستمزدهای بوده ایم. آیا این اعتراضات بی تاثیر بوده اند و کلا چگونه است که با همه این تحرکات دولت جرات کرد این تصمیم را بگیرد؟

**خالد حاج محمدی:** وزیر کار مثل هر وزیر دولت بورژوایی و ضد کارگری تلاش می کند تعرض خودش را به نیروی کار و اکثریت جامعه، به نام دفاع از کارگر بیان کند، همه سران جمهوری اسلامی به این صورت صحبت می کنند. تمام بورژوای دنیا حتی وقتی که وسیع ترین تعرض را به طبقه ی کارگر در دستور دارند، تلاش می کنند زیر نام دفاع از کارگر و منافع عمومی جامعه و این که آنها "منفعت عمومی" را در نظر دارند، تعرضشان را پیش ببرند، کاری که وزیر کار جمهوری اسلامی در این زمینه خیلی استادانه پیش می برد و مانند سگ دروغ می گوید. طبیعتا وضعیت صنعت و منافع صاحبان صنعت و بورژوای ایران را در نظر داشته و سعی کردند نمایندگی کنند و خوب نمایندگی کردند، اما چیزی مبنی بر اینکه آنها وضع طبقه کارگر و زندگیش را در نظر گرفته اند، مسلم است که دروغ می گوید. تنها چیزی که معیارشان بوده این است که حساب کنند و دقیق و حساب شده حساب کنند که آیا طبقه ی کارگر این سطح از تعرض را قبول می کند، آیا با مشکلات مواجه نمی شوند، آیا این تعرض باعث عکس العمل این طبقه نمی شود، آیا دامنه اعتراضات طبقه کارگر علیه این تصمیمات شدت نمیگیرد و... . این ها را حتما وزیر کار بیش از همه کس و بیش از بقیه ی کار به دستانشان و اقتصاد دانان و صاحب نظرانشان در نظر گرفته است. تمام بگومگوهای این مدت، تمام جلسات و بررسی ها و تحقیقاتی که کردند اساسا این جنبه از مسئله مد نظر بود. هر آدمی در آن جامعه می داند که نیاز چه است و احتیاجی به این همه "تحقیق" نبود! مگر وزرا و نمایندگان مجلس و خود جناب وزیر کار ماهانه چقدر درآمد دارد؟ سبد کالا و میزان تورم مگر برای آنها به حساب می آید؟ در ثانی بحث هایی که می کنند میزان تورم را بانک مرکزی تعیین می کند، پس همه چیز دست خودشان است، اجلاس دست خودشان است، قفون دست آنهاست، کارگر در این جامعه جز اعتراضش چیز دیگری ندارد. ابزاری دست کارگر نیست جز اعتراضش.

مبارزات دوره ی اخیر کارگران تاثیر داشت، اگر این مبارزات و ترس از شدت گرفتن آن نبود از ۱۷ درصد افزایش دستمزد هم خبری نبود. یکی

از نگرانی های جدی آن ها همین مبارزات بود. ولی با این وصف لابد سنجیده اند که طبقه کارگر این درجه از تعرض به خود را تحمل می کند. بر مبنای آماری که خود آنها داده اند، خط فقر در جامعه ایران ۳ میلیون تومان است، حال هفتصد هزار تومان سطح دستمزد ماهیانه کارگر را تعیین کرده اند که یک چهارم خط فقر و یا چهار برابر زیر خط فقری است که خودشان اعلام کرده اند. خوب اینجا مشخص است که چقدر حقوق کارگر در نظر گرفته می شود و چقدر زندگی این طبقه برای صاحبان سرمایه و دولتشان و وزیر کارشن اهمیت دارد! و معلوم است ما به عنوان کل طبقه کارگر، لابد زورمان این قدر رسید. کل اعتراضات این دوره طبقه کارگر ایران به معیشت و سطح پایین دستمزد بود، از اعتراضات ماشین سازی ها و پتروشیمی ها و مراکز مختلف کارگری تا اعتراضات پرستاران و معلمان و غیره. با این همه آنها یک چهارم خط فقر را به عنوان حقوق ماهیانه ما به ما تحمیل کردند. این حقیقت بیان توازن قوای ما و بورژوازی ایران است. اعتراضات این دوره اهمیت به سزایی داشت و تاثیر داشته است، ولی معلوم شد که این میزان از تحرک کارگری و این میزان از اعتراض و این میزان از اتحاد طبقاتی که طبقه ی کارگر ایران داشته، هنوز نتوانسته آن اهرم فشار جدی باشد که طبقه بورژوا را وادار کند که قدم های جدی به عقب بنشینند و کارگر بتواند بخشی از حداقل مطالبات خودش را به آنها تحمیل کند.

**بختیار پیرخضری:** با این وصف باید طبقه کارگر فعلا یک سال دیگر منتظر بماند و با همین که هست بسازد؟ اگر نه چه باید بکند؟

**خالد حاج محمدی:** این که هر سال در مقطع معینی یک فرصت است برای یک زورآزمایی سراسری به نام تعیین حداقل دستمزد، یک دست آورد است. طبقه ی کارگر این را باید حفظ کند، این به این طبقه امکانی میدهد که در این مناسبت تحرکی سراسری و هماهنگ در دفاع از زندگی و معیشت خود راه ببیندازد. اما کارگر نمیتواند منتظر باشد چون حالا روسا و دشمنان طبقاتی اش در یک نشست به اسم کارگر چیزی را ثبت کردند به اسم ۱۷ درصد افزایش دستمزد پایه، کارگر نمی تواند به این اکتفا کند. این نه کرایه ی خانه را تامین می کند، نه مشکلاتش را حل می کند و نه جواب نلن و گرسنگی بچه و هزینه مدرسه و امکانات ابتدایی او است، هیچ کدام از این ها را تامین نمیکند لذا کارگر نمی تواند منتظر باشد تا سال اتی و فرصتی دیگر. ما در یک جدال واقعی و دائمی با بورژوازی و دولت آنها هستیم. چیزی که اتفاق می افتد و شاهدش هستیم یک جدال و یک جنگ واقعی و همیشگی میان طبقه ی کارگر و صاحبان سرمایه است. آن ها می خواهند ما را عقب بزنند به این دلیل ساده که سود سرمایه ی خودشان را بالا بپوند و در مقابلش مقاومت طبقه ی کارگر، مقاومت هر روزه است. می خواهم بگویم از نظر طبقه سرمایه دار امسال تمام شده، اما برای ما تمام نشده، برای طبقه ی کارگر تمام نشده، مبارزه برای افزایش دستمزد برای بهبود زندگی، برای رفاه بیشتر، برای تامین معیشت مناسب و انسانی هنوز روی میز ماست همین امروز و نمیخواهم تا سال آینده منتظر باشیم!

بحثی که می گویند تورم و.. این ها پوچ است و اول هم اشاره کردم. در عین حال یک چیزی را باید در نظر داشت و آن این که در ده ، بیست سال گذشته در نظر بگیریم که یک ماشین سازی با هزار کارگر سالانه هزاران ماشین تولید میکرد و الان با نصف آن کارگران و با تعدیل نیروی کزو اخراج هایی که کرده اند، با نصف همان نیروی کار و با رشد بارآوری کار و با رشد تکنیک و صنعت و دست آوردهایی که بشریت در این زمینه داشته، دو برابر تولیدات قبلی را تولید می کند. این باید قاعدتا در زندگی بشر تاثیر مثبت بگذارد که در جوامع سرمایه داری رشد تکنیک و صنعت و اینها همه در خدمت خودشان است و تاثیر مثبت در زندگی تولید کنندگان ندارد و به جای رفاه بیشتر و ساعت کار کمتر اخراج و بی حقوقی بیشتر را به این طبقه تحمیل میکنند. در نتیجه پانزده درصد را اضافه کردیم یا تورم ۱۵ درصد است و تازه ۱۷

درصد افزایش دستمزد را به رخ ما کشیدن، عوامفریبی است، و بر این اساس و حتی با افزایش میزان دستمزد به تناسب تورم با هر میزان رشد تکنیک و صنعت و دانش بشری که اشاره کردم زندگی کارگر در همان سطح مبتدی باقی میماند. بعلاوه باید توجه داشت که بخش بزرگی از طبقه کارگر شامل قانون کار نمی شود و همین ۱۷ درصد کذایی هم شامل حال آنها نخواهد شد. عوام فریبی آنها را کارگر میداند و نباید برسمیت شناخت، کار ما تمام نشده اگر کار آنها تمام شده است.

**بختیار پیرخضری:** بحث از احتمال شورشهای شهری، شورشهای کارگری و ... می‌رود، آیا اینها کافی نبود که ترس و نگرانی از چنین شورشهایی دولت و سرمایه داران را متقاعد کند که به بهبودی در زندگی کارگران تن بدهند؟، آیا از نظر شما شورش کارگری ممکن است؟ آیا تحرکات اخیر کارگری به جایی میرسد؟ آیا اینها میتوانند سدی جدی و پایدار ببندند که توازن را به نفع کارگر عوض کند؟

**خالد حاج محمدی:** در جامعه ی ایران مردم و خصوصا طبقه کارگر تا خرخره در مشکلات اقتصادی و... گیر کرده است، این را هرکارگری میداند، اینرا همه میدانند و بیشتر از همه سرمایه داران و دولت شان می داند. شورش های شهری و شورش های کارگری و شورش ها در محلات کارگر و زحمتکش نشین همیشه در چنین اوضاعی ممکن است. مردم حق دارند شورش کنند، حق دارند به خیابان بریزند و مطالباتشان را طلب کنند. اما یک حقیقت دیگر موجود است که به آن اشاره کردم و گفتم که ما جنگی را با این ها پیش می بریم، این ها دشمنان طبقاتی ما هستند. سیستمی در این جامعه حاکم است که بنیاد آن بر استثمار طبقه ی کارگر و کسب سود از طریق استثمار این طبقه تامین میشود، و چرخ این جامعه بر این اساس استوار است و میچرخد، و این قانون هر جامعه ی سرمایه داری است. لذا برای ما شورش گرسنگان علی رغم این که حق است، معمولا جنگی است که ما در آن بازنده هستیم، بازنده ایم به این دلیل که نمی شود یک جنگ واقعی را، یک جنگ واقعی و طبقاتی علیه دولت بورژوایی با همه ی امکاناتشن را به صورت شورش گرسنگان و بی سازمان پیش برد. شورش طغیان است، طغیان ها معمولا کور هستند و علی رغم حقانیت مردم در این طغیان ها، ولی بی سازمان هستند و معمولا شکست خواهند خورد. این شورشها بیان نفرت و انزجار است و خیلی بر حق هستند اما بی هدف و بی نقشه هستند. و در این شورشها معمولا وارد جنگی میشوی که تناسب را در نظر نگرفته ای و نیرویت را برای این جنگ آماده نکرده اید. وارد جنگی میشوی که کل برنامه و کل افق خودت و اینکه چگونه این جنگ را پیش می بری و چگونه سازمان یافته و آگاهانه پیش می بری که پیروز شوی در نظر گرفته نشده، لذا طبقه ی کارگر در آن معمولا شکست میخورد. لذا و علی رغم حقانیت شورش و شورش کنندگان، جواب ما شورش نیست. بحث من از نیروی آگاهی است که جنگی را به صورت آگاهانه و با برنامه و سازمان یافته پیش می برد، جنگی که میداند از کجا شروع کند، چگونه شروع کند و اهداف و مراحل آن و نقشه پیشبرد آن جنگ را دارد و همه چیز را تا حدی که ممکن است محاصبه کرده است. جنگی که میخواهید در آن پیروز شوید و این پیروز شدن احتیاج به نقشه به سازمان و به کار هدفمند دارد که شورش گرسنگن راه تامین آن نیست. این کاری است که ما باید بکنیم و این طغیان کور و از سر استیصال نیست.

در این مبارزه است که هر نیروی آگاه و هر کمونیستی و هر کارگر مبارزی حساب می کند، با علم به این که جنگ دارد، جنگ طبقاتی با دشمنان طبقاتی می کند و تلاش می کند در دل این جنگ نیروی خودش را آماده کند که بالاخره یک روزی از تامین ابتدایی ترین رفاهیات زندگی اش دفاع می کند، این ها شعار ها و مطالباتش است، ولی این جنگ بخشی از جنگ همه جانبه ی یک طبقه ی معین است که می خواهد جامعه ی سرمایه داری را بردارد، که می خواهد طبقات را نابود کند، که می خواهد کارمزدی را از بین ببرد. این جنگ کل

←



## اطلاعیه در مورد انتشار کتاب ...

سازمان خاص، بین هر کدام از آنها تفاوت های

وجود دارد. مثلاً کومه له با سایر سازمان هایی که به این اسم فعالیت می کنند و یا با احزاب دمکرات کردستان ایران و عراق، تفاوت های بارزی دارد که در خیلی زمینه ها بی انصافی است که آنان را هم سطح و در ردیف سایر احزاب جنبش ناسیونالیسم قرار داد. مشخص است که حزب لیبر و حزب محافظه کار انگلیس و یا اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق تفاوت های باهم دارند، ولی در نهایت در یک مقوله می گنجند و این دسته بندی براساس اهداف نهایی آنان تعیین شده است. جنبش های طبقاتی بسیار وسیع تر و همه جانبه تر از احزاب و سازمان سیاسی هستند که یک جنبش طبقاتی ممکن است ده حزب و سازمان راست و چپ با اختلافات شدید باهم رادر کانون خود جای بدهد. تفاوت های که جنبشی و طبقاتی نباشد، تفاوت تاکتیکی، فرعی، سلیقه ای و خانوانگی بین قطبین راست و چپ یک جنبش به شمار می آیند. من نیز این قانونمدی را رعایت کرده و در متنلوژی خود آن را به کار بسته ام.

۷- طبعاً من اولین کسی نیستم که به راه حل کمونیستی مساله ملی فکر کرده، به نقد ناسیونالیسم پرداخته و راه حل این معضل را پیش پای جامعه گذاشته است. رهبران، نظریه پردازان و بزرگان جنبش کمونیستی در این زمینه تلاش های فراوانی کرده اند و پایه محکمی برای جنبش کمونیستی ساخته اند تا بر این پایه به نقد جوانب مختلف ناسیونالیسم امروزی و ستم ملی بروند. مبانی فکری، متنلوژی و جهانبینی این قلم، برشانه های عظیم این بزرگان و دستاوردهای متنلوژیکی، تنوریک و تجربه عملی آنها بخصوص منصور حکمت استوار است. دستاوردهایی که همه باهم جهانبینی جنبش ما را چه به لحاظ نظری، متنولوژی و تجربه، دارای استخوانبندی محکم و ادبیات غنی کرده اند. با این همه، پدیده ملت، ناسیونالیسم و مساله ملی در دنیای معاصر به ابزار، صنعت و کارت معامله طبقات اجتماعی استثمارگر برای کم و زیاد کردن سهم هر کدام از ثروت جامعه در مبارزه سیاسی با هم، تبدیل کرده اند. به این خاطر اینها مفاهیم و موضوعاتی نیستند که یک بار برای همیشه نقد کرده و کنار گذاشت. اینها موضوعاتی هستند که توسط مناسبات سرمایه داری در اشکال نو و متفاوت ولی با مضمون یکسان، هر روز بازتولید و ابقا میشوند و بنظرمی رسد حل و کنار گذاشتن آنها برای همیشه، به نابودی ظلم و ستم نظام استثمارگر سرمایه داری گره خورده است. تداوم مبارزه ما با طبقه حامی این پرچم، در این عرصه نیز، باید همیشه به روز شود. مسائل و معضلات تازه، راه حل تازه و نیازهای جدید تنوری جدید می طلبند. بنابراین باید به آنچه بدست آمده اکتفا نکرد و با تبیین نو توسط جنبش کمونیستی در فرم و شکل نو در باره جوانب مختلف ناسیونالیسم نوشت، نقد کرد و دیدگاه های خود را در این باره روشن تر و شفاف نمود. زیرا تمام پیچیدگی مساله در این نهفته است که چرا و چگونه چنین مقوله ای دور از واقعیت، غیر علمی، متناقض و مجازی تا این سطح توده گیر و با زندگی و تاریخ دویست سال بشر عجین شده است؟ پاسخ به این سؤال را باید در دل کارکرد تولید مناسبات سرمایه داری که نوعی از خود بیگانگی انسان به همراه دارد را جستجو کرد. از طرفی بشر برای دسترسی به رویاهایش مجبور است خود را با یک گروه و یک مکتب تعریف نماید. جامعه یهودیان به امید بازگشتن به روز موعود موسی، پرچم صهیونیسم، مسلمانان به امید توحید سفر به مدینه و روس های قرون هفده و هجده به امید سرفرازی مردم روسیه پرچم سرزمین مقدس روسیه تزاری را علم میکنند و در پاسخ به این (ژ خودبیگانگی) هر کدام به ضرورت ایجاد قلمرو خویش می رسند. این نظام (برای ترمیم از خود بیگانگی انسان) انسان را ناچار به ساختن تجمع و جامعه تخیلی کرده است. از طرف دیگر، قدرت جمعی انسان در تغییر شرایط مادی زندگی خویش- یک داده جامعه بشری از همان روزی است که برای زنده ماندن، ضرورت هماهنگی و تعاونی با

دیگران را درک کرد. طبقه حاکم ناگزیر است فرمی به ساختار مشروعیت خود و مشارکت مردم بدهد که دخالت آنان در سرنوشت جامعه را در آن ظرف دنبال نماید. ظرف مشارکت و دخالت مردم از جانب طبقه بورژوا، پرچم ملی است.

۸- لازم به ذکر است که نباید تلویحاً یا به گونه ای تصویر ناروشتنی داد که ناسیونالیسم فقط مختص و محدود به آن بخشی از این جنبش است که پروژه ساختن ملت را در دست دارد و خطر آنهائیکه ساخته شده اند و در حاکمیت می باشند را دست کم گرفت. ناسیونالیسم چه در اپوزیسیون و چه در قدرت یک مکتب ارتجاعی و ضد کارگری و موضوع کار نقد همیشگی ما کمونیست ها است. نمی توان در نقد این فرایند مثلاً فقط به نقد ناسیونالیسم ایرانی یا ناسیونالیسم کرد اکتفا کرد. ما کمونیست ها مخالف پرچم ملی، مرز و تقسیم مردم بر اساس هویت ملی هستیم. نه تنها آن وقتی که بخشی از این جنبش که در حال ساختن پرچم ملی گرایی کرد و ترک هستند و میخواهند جهت سهم خواهی خود، کشور را "تجزیه و فدرالیت" کرده و ناسیونالیسم حاکم را به چالش بکشند، آن را چهل و خرافی و ضد کارگری میدانیم، دقیقاً و مهمتر از آن، دکترین راه حل طبقه کارگر در این مورد خاص، رد کل هستی ناسیونالیسم از جمله و به طریق اولی آنهایی که در حاکمیت هستند (ناسیونالیسم فارس) و هیچ ادعایی بر تجزیه کشور ندارند و خواهان حفظ تمامیت ارضی هستند را هم عیناً خرافاتی و عین جهالت و ضد انسانی می داند. نقد ملی گرایی تاکتیک کمونیستی نیست، اصول پایه ای آن است. مبارزه ما با ناسیونالیسم جلدی یک طرفه از تبریز به تهران و از کرمانشاه به تهران نیست، از تهران به مهاباد و از مهاباد به تبریز نیز هست. باید مساله را در آن قامت فهمید و بمثابه نقد ریشه ای یک راه حل عمومی انسانی درک شود. دقیقاً نقد من به ناسیونالیسم ایرانی و کرد، نقد ناسیونالیسم، ترک، بلوچ و عرب هم هست. چنانچه مبارزه با مذهب نمی توان صرفاً به اسلام محدود بماند بلکه باید کلیه سیستم ایده آلیستی و مذاهب با تمام شاخه ها و شعبات آن را در بر بگیرد. از منظر کمونیسم مبارزه با اسلام نه تنها آوانس مثلاً به مسحیت یا یهودیت نیست بلکه زدودن جهانبینی جاهلانه صنعت مذهب در کلیت آن از جمله مسحیت و یهودیگری است. دقیقاً این مساله مصدق نقد خرافات ملی است. بنابر این، اگر مثلاً کمونیستی در تهران کلمه کرد را از این اثر بردارد و ناسیونالیسم فارس را بجای کلمه کرد بگذارد، یا در تبریز ترک و در بلوچستان بلوچ و در اهواز کلمه عرب را بجای کلمه کرد بگذارد، اصول نقد ما یکسان و معتبر می ماند. باید خاطر نشان کرد که تمام جنبش های ناسیونالیستی عصر ما صرف نظر از ویژگی هایشان داری اصول مشترکی

هستند. ناسیونالیسم ایرانی و کردی در اصول پایه، تافته جدا بافته ای نیستند که نقد آن آوانس و امتیازی به نفع دیگر ناسیونالیست ها باشد. ما اصولاً مخالف تقسیم انسان بر اساس دسته بندی های ملی، نژادی مذهبی، جنسی و تمام هویت تراشی های کذایی و تمام ارکان بورژوایی هستیم.

۹- با توجه به موارد ذکر شده، من جنبش ناسیونالیسم در امروز را مانع جدی تشکل یابی و کسب آگاهی طبقاتی کارگران و یکی از اساسی ترین موانع سر راه انقلاب کمونیستی میدانم. به این اعتبار سعی خواهم کرد ثابت کنم که جنبش نامیوره نه تنها نهضتی مترقی نیست، بلکه جنبشی به غایت ارتجاعی و در مقابل سعادت جامعه است. این را با فاکت، اسناد و مدارک نشان خواهیم داد که با این پرچم نمی توان آزادی، برابری اقتصادی و سعلت همه شهروندان را متحقق نمود. امروز این جنبش به کارتی در دست احزاب بورژوایی در حاکمیت و در اپوزیسیون تبدیل شده که با آن معامله، مذاکره، صلح و جنگ می کنند. این پرچم مثل صنعت مذهب به صنعتی برای کم و زیاد کردن سهم همه آنانی که از قبل استثمار طبقه کارگر زندگی می کنند درآمده و بخدمت گرفته شده اند. یکی از اساسی ترین وجوه شفاف سازی و روشن کردن فعالیت کارگری، بیان این حقیقت است که تازماتی که جامعه طبقاتی است، دولت ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر است. چنانچه اگر اصل را بر این حقیقت که دولت ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر است بگذاریم، مشکل نخواهد بود درک شود که "ملت واحد" خیالی و پوچ است و هیچ کسی نمی تواند خصوصیات مشترک و ویژه علمی (برای یک ملت) بیابد. اما با این همه، مساله تا به قلمرو مسائل سیاسی جامعه مربوط باشد، اساسی ترین وظیفه نهادهای بورژوازی، مهندسی افکار عمومی برای پنهان کردن این حقیقت یعنی پنهان کردن ماهیت دولت و تضاد طبقاتی کارگر و بورژوا در لفافه منافع عموم یا ملت است. ملت یکی از ابزارهای مبارزه سیاسی طبقه سرمایه دار بر ضد طبقه کارگر و عامل تحمیق و گمراه کردن طبقه کارگر در هر کشوری است. ملت، ساخته جنبش ملت سازی در جامعه سرمایه داری است و از نظر کاربردی ضد آزادی طبقه کارگر و از نظر علمی بی پایه، خیالی و پوچ است. وطن، مرز و پرچم ملی، چند رکن پایه ای مبانی ایدئولوژی و هویت طبقه بورژوا در خدمت سازمان دادن تولید و بازتولید جامعه نابرابر طبقاتی در یک جغرافیای معین ( در این مورد ایران) براساس منافع آن به اسم منافع ملت است. لذا باید بر پایه متنلوژی و جهان بینی کمونیستی، پاسخ امروزی به ناسیونالیسم و ستم ملی داد. پس از فروپاشی کمونیسم روسی و اروپای شرقی، این جنبش ناسیونالیستی است که در

جهان میداننداری می کند و به پرچم تمام شاخه های بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون تبدیل شده است. و بالاخره اهداف این قلم از نوشتن این اثر تجزیه و تحلیلی چیست؟ اهداف من از این پژوهش هموار کردن راه اتحاد طبقه کارگر چه در سطح محلی و چه در سطح کلان بوسیله نقد ناسیونالیسم است. سعی خواهم کرد نیروها و احزابی که متعلق به این کمپ هستند را شناسایی و شاخص و معیار ناسیونالیست بودن آنها را از روی شواهد پراتیکی و سیاسی آنان دست نشان کنم. متوجه هستم اثبات این حکم، کار بزرگی است و باید در ابعاد مختلف آن را موشکافی و به زوایایی مختلف مساله پرداخت تا بتوان به هدف رسید. به این منظور، نظریه خود را مشروح و مبسوط به این ترتیب در هفت فصل تقسیم بندی کرده ام: در فصل اول پایه های نظری مباحث را باز نموده تا در سطح نظری، تاریخی و سیاسی، عمیق تر پدیده ملت را تجزیه و تحلیل کنم. در فصل دوم به ناسیونالیسم حاکم فارس به عنوان خطرناک ترین گرایش ناسیونالیستی در ایران اشاره شده است. در فصل سوم به ناسیونالیسم کرد بطور کلی اشاره کرده ام و در فصل چهارم ویژگی های جناح راست این جنبش یعنی عملکرد ۶۶ ساله احزاب دمکرات کردستان ایران را نقد و بررسی و افشاء نموده ام. در فصل پنجم به جناح چپ این جنبش یعنی کومه له می پردازم. جنبش ملی کرد عراق و رابطه آن با امپریالیسم جهانی در زمان نظم نوین جهانی و جنگ خلیج و همراهی و همکاری احزاب این جنبش با دول مرتجع و وضعیت فعلی حکومت اقلیم کردستان، فصل ششم را تشکیل می دهد. در فصل هفتم به ناسیونالیسم ترک و کرد در ترکیه و نقش حکومت های فاشیست ترکیه و حزب کارگران کردستان ترکیه (پ.پ.ک) در خلق این سناریو و همچنین به احزاب ناسیونالیست متحد پ.پ.ک در سوریه اشاره کوتاهی کرده ام. بورژوازی مساله ملی را به حد کافی بغرنج کرده است. امیدوارم این اثر توانسته باشد تا حدودی از پیچیدگی مساله کاسته و کمک کند که هر کارگر و انسان آزادخواهی با سهولت بیشتر معنی زمینی و جایگاه مخرب این جنبش برای بشریت را در امروز درک نماید.

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <div>  <p>هکمتیست هفتگی</p> <p>هکمتیست (خط رسی)</p> <p>hekmatist.com</p> <p>رادیو نینا هر شب ساعت ۸ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود</p> <p>رادیو نینا، صدای پپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آشنایان خود معرفی کنید</p> <p>فکگنس پشن:</p> <p>Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°</p> <p>Frequency: 12597</p> <p>POL: V</p> <p>FEC: 3/4</p> <p>Symbol rate: 27500</p> <p>Audio PID: 2130</p> </div> | <div> <p>هکمتیست هفتگی به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود</p> <p>علیه بیکاری به سردبیری مصطفی اسدپور هر دو هفته یکبار منتشر میشود</p> <p>fuaduk@gmail.com</p> <p>www.a-bikari.com Aleve.bikari@gmail.com</p> <p>نشریه نینا، نشریه دفتر کردستان ماب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود</p> <p>m.fatahi@gmail.com</p> <p>از سایت های زیر لین کنید</p> <p>www.hekmatist.com</p> <p>www.hekmat.public-archive.net</p> <p>www.koorosh-modaresi.com</p> <p>www.pishvand.com</p> <p>www.marxhekmatociety.com</p> </div> |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

### اطلاعیه در مورد انتشار کتاب ...

اواخر"ناسیون" را مثل امروز در نقطه مقابل جنبش سوسیالیستی و سوسیالیست ها قرار نمی دادند، بلکه در مواردی استقلال ملی نزد اقشار پایین جامعه به مانند پله ای از نردبان تاریخ تکلف مبارزه برای سوسیالیسم درک می شد. هویت ملی معنی اقلیت های قومی، زبانی و جغرافیایی و تاریخ مشترک تیره و نژاد خاصی بعنوان تمایزات این گروه با آن دیگری نبود. به این خاطر جمهوری خواهان فرانسه ای، آقای توماس پاین (آمریکایی) را به کمسیون شورای ملی فرانسه انتخاب کردند. ملت معنی مردم داشت و برای هرچیزی که بکاربرده میشد، عناصر جماهیر از آن غایب نبود. ملت= دولت= مردم و دموکراسی بود که معنی یک گروه خاصی که در لیست استالنین ملحوظ شده است را نداشت. احزاب سیاسی، منبعد، لغت یاد شده را ضمیمه جغرافیا، زمین، دولت و کشور کردند.

واضح است که جنبش ناسیونالیسم در اوائل انکشاف نظام سرمایه داری، نقش مهمی در کمک به توسعه، تمرکز و تجهیز آن سیستم در مقابل جوامع ملوک الطوایفی و محلی گری نظام فنودالی ایفا نمود. مناسبات فنودالی و زندگی مبتنی بر آن، که موانع توسعه و تکامل نظام نوین بورژوازی و به این اعتبار موانع تکامل جامعه آن دوران بودند، توسط جنبش مذکور به چالش کشیده شد. این جنبش علیرغم حمل تضادهای مادرزادی خود با آزادی بشر، رگه هایی از ترقی خواهی، مدنیت و تکامل انسان را نیز در اوائل پیدایش با خود حمل می کرد. در آن دوران کسی که خوشبختی و سعادت جامعه را می خواست، کوتاه شدن دست مذهب از آموزش و پرورش، تدوین قوانین مدون در مقابل عرف و سنت های مذهبی و فنودالی و آریستوکراسی را می خواست، احترام به حقوق فردی انسان و رفتار انسانی تر با زن را می خواست، با پرچم سیاسی نامبرده به میدان می آمد. به این خاطر می توان جهان قرون ۱۹ و ۲۰، را عصر "بیداری" نهضت های ملی نامید. دو مولفه باعث شدند که نه تنها ناسیونالیستهای راست افراطی، بلکه احزاب "سوسیالیست" نیز در راس جنبش های استقلال طلبانه ملی قرار بگیرند: یکی رادیکالیسمی که این جنبش در اوائل انکشاف سرمایه داری با خود حمل می کرد و دوم، نداشتن خط و مرزبندی مارکسیستی طبقه کارگردر برخورد به مقوله "ملت" بطور کلی .علاوه بر مشخصات رادیکالیسم جنبش یاد شده در جوامع صنعتی، در کشورهای که امروز آنها را جهان سوم می خوانند نیز تا حدودی و بنوعی آن پرچم، پرچم اعتراض مردم به سلطه امپریالیسم بود.

اما جنبش یاد شده به مانند هر پدیده دیگری در جهان هستی، در پاسخ به نیازهای بوجود آمده‌که‌نه تنها ادوار جنینی، بلوغ- جوانی و پیری، بلکه دوران زوال هم دارند. ناسیونالیسم با پدیده‌سیاست عجین شد و این در هم تنیدگی با جریانات سیاسی- طبقاتی بورژوایی، بطور روز افرون آن را از اهداف اولیه خود دورتر می کرد و با تناقضات بیشتر و عمیق تری رو به رو میکرد. اهداف اولیه آن که تا حدودی ارجحیت دادن حقوق شهروندی مردم بر آب و خاک، بسط و گسترش ارزش های لیبرالی و رادیکالیسم بر خرافات مذهبی و متمرکز کردن جمعیت های کوچک در جامعه بزرگ تر بودند، اینک بدلیل دفاع جنبش نامبرده از منافع بورژوازی در مقابل طبقه کارگر، آن نقش ها وارونه و جبهه ها جابجا شدند و توانایی نمایندگی کردن ارزش های رادیکال اوائل انکشاف خود را از دست داد. تفاوتها و تناقضات فاحش طبقاتی جامعه نوین سرمایه داری، مساله ای نبود و نیست که کسی به آسانی بتواند از کنار آن بگذرد، انکار و یا پنهان نماید. پاسخ ناسیونالیسم به این تفاوتهاو تناقضات طبقاتی، پاسخی از زاویه منافع سرمایه داری به مسائل بوده و هست. و این تناقضات منع تحقق شعار اوائل انکشاف این جنبش یعنی "برابری و برابری" شد. سرمایه داری که اینک با پرچم ملی اهداف خود را جلو می برد، رقابت و

دشمنی را جای "برابری" و نابرابری و استثمار را جای "برابری" نشانده است و حتی در شکل فرمال و شعار توخالی هم، نتوانست به وعده های اوائل پیدایش خود پایبند بماند. این طبقه نتوانست تضادها، نابرابری ها و ظلم و ستم را از بین ببرد، فقط شکل آن را تغییر داد.

مساله چگونگی تقسیم ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر- همزاد بورژوازی، بین بخشهای مختلف سرمایه داران و شرایط استثمار و پایین نگه داشتن سهم کارگر از محصول جامعه، موجب تفرقه و نزاع لاینحل بین این بخش با آن بخش دیگر و بین آنان با طبقه سرمایه دار خارجی شد. نطفه های پایهٔ مادی رقابت، جنگ و کشمکش ناسیونالیسم با همدیگر و با طبقه کارگر، از همان اوائل بوجود می آید. تدریجاً نیروی اصلی فعالین این جنبش بر عکس پیشکسوتان خود که در میان لیبرالیست ها ظهور می کردند، اینک در میان جریانات اولترا راست، نژادپرست، ضد خارجی، ضد کمونیست، ضد کارگر و وطن پرست شکل می گیرند. در نتیجه این دگرگونی ها، امروز هدف جنبش ناسیونالیستی اساساً این است که نقش و ماهیت طبقه بورژوا را در ایجاد شرایط استثمار کارگر را از چشم مردم پنهان نماید و تقصیر مصیبت ها و تناقضات ذاتی نظام سرمایه داری را به گردن بیگانه بیاندازد. گمراه کردن مردم در پی بردن به ریشه اصلی تناقضات نظام سرمایه داری، یکی از راه حل های طبقه سرمایه دار که سرمنشاء و آفریننده نابرابری است، در اختیار قراردادن این پرچم در فرم دفاع از ملت خود در مقابل دشمن خارجی ( جای خالی دادن) است. برخلاف ادعای جنبش های ملی ، امروزه کمتر بر اساس چسبندگی زبان و تیره برپا شدند. آنچه آنها را متحد کرده، باور مشترک است. البته در پروسه زمانی سیصد سال گذشته، در زمان حال و در آینده نیز، سیاست وارونه کردن سرمنشاء نابرابری ها توسط این جنبش، مانند یک خط مستقیم در هر نقطهٔ جهان پیش نرفته، بلکه در میان دریایی از ویژگیها و با حرکت مارپیچی مسیر خود را می پیماید. امتیازی که حکومت بر خاسته در میان "ملت ستمگر" به مردم منتسب به آن ملت می دهد و تبعیض فراوانی که مردم تحت ستم متحمل می شوند، پایه های مادی این مکتب را از هر دو طرف شکل میدهد. قالب و اشکال ساختار آگاهی سیاسی و سازمانی آن هر فرمی که بخود بگیرد، مشخصات فوق الذکر، ارکان اساسی و بنیان های این جنبش را می سازند. به این خاطر مردم بار آمده با این گرایش، بجای اینکه تنفر خویش را نثر بانی اصلی فقر، استثمار و...کنند، آن را بسوی هموعان خود "دشمن خارجی" تغییر جهت می دهند. معهذا پیشبرد و حل و فصل سهم خواهی بخش های مختلف بورژوازی با هم، شکل نزاع ملی و سیاسی بخود می گیرد. در نتیجه اختلافات آنها باهم زمینه و پایه مادی داشته و واقعی هستند، اما واقعیتی که خود بر متن یک واقعیت اساسی دیگر استوار است: یعنی شدت و حدت دشمنی و اختلافات آنها باهم هر چه که باشد، از دشمنی آنان با طبقه کارگر نمی کاهد. اشکال نزاع، ماهیت نزاع و جوهر ذاتی آن را تغییر نخواهد داد. با توجه به فاکتورهای مذکور، باید اکنون به این سوال پاسخ داد که ملت چیست و چرا هنوز این چنین انگتره وجود مادی حیات بشر شده است؟ به گفته اریک هابسباوم مشکل این است که نمیتوان تفاوتهای این ملت با آن یکی را مانند تفاوت های موش با مارمولک معین کرد. با این همه، خلاصه، نظرات من در پاسخ به ترمولوژی ملت، ناسیونالیسم و مساله ملی به قرار زیر است:

۱- ناسیونالیسم آفریننده ملت، یکی از ارکان

۲- پدیده "ملت" تنها در قلمرو سیاست عینیت‌لد. ملت، خارج از قلمرو سیاست یعنی با معیارهای علمی و ابژکتیو، همچون مذهب و خدایان آسمان، تخیل، توهم و اتوپیایی بیش نیست. به این خاطر تاکنون پاسخ جامع، یکدست و قابل تعمیمی توسط موافقان ملت به این سؤال که هویت ملی چیست داده نشده است. در ادامه دشواری ترسیم و تصویر مبانی ملت را توضیح خواهیم داد که شاخه های ناسیونالیسم هیچ کدام قادر نبوده اند با همان معیاری که برای اثبات ملت بودن خود به کار می گیرند، تا امتداد نظریه خود را بسط دهند و از حق ملت دار شدن همه ملل ساکن جهان دفاع نمایند. در زمینه کاربست تعمیم نظریه ملت، از مبدا تا مقصد تناقضات فراوانی وجود دارد که باعث اختلافات شدیدی بین موافقین آن شده است. به قول ارنست رنان" بخشی از تئوری ملت سازی این است که واقعیت های تاریخی را وارونه ساخت". با وجود تشابهات ملت با مذهب، اما در مراحل رهبران سکولار و لائیک از خود بیرون داده و آنان سعی کرده اند چهره ای مدرن و حتی علمی و قابل تعریفی از این مقوله بدست بدهند. ولی علیرغم تمام تلاش متفکرین سکولار این جنبش جهت لائیک جلوه دادن آن، امروز ناسیونالیسم از هر لحاظ با جنبش های مذهبی مشابه است. البته هنوز این بعدی از ابعاد مبحث است. بعد دیگر مساله این است که در پروسه تاریخ تکامل انسان، پدیده های زیادی وجود داشته و دارند که با معیار علمی قابل توضیح و قابل اثبات نبوده و حتی وجود آنها در تضاد با علم، عقل سلیم و سعادت بشر است و ضرورت آنها تنها ناشی از کارکرد مناسبات جابرانه و استثمارگرانه تولیدی و عجز و ناتوانی بشر در محدوده این جوامع، از جمله ملت و مذهب هستند. پیدایش، رشد و بقای آنها نیز تنها در متن این مناسبات قابل درک است. به این دلایل است که باز خارج از معیارهای علمی و ابژکتیو، ما شاهد وجود ملت و مذهب در قلمرو سیاست هستیم. جنبش های ملت سازی، واقعی، زمینی، حی و حاضر و غیر قابل انکار دنیای معاصر هستند. سازمان ها، نهادها، اشخاص و رهبران جنبش های ملت سازی واقعی و زمینی هستند. ناسیونالیسم مصداق این مساله است که با وجود اینکه هیچ کسی تاکنون قادر به اثبات وجود خدا نشده، ولی "خدا آنجاست". اثبات نشدن وجود خدا مانع از این حقیقت نشده است که بدلیل منافع زمینی اینها به وسیله نهادها و جنبشهای مذهبی هر روز خرافات مذهبی را باز تولید نکنند. جنبش های ملی- مذهبی با نهادهای مسجد، کلیسا، آیت الله، کشیش، پاپ، شاعر، نویسنده و... واقعی و زمینی اند.

۳- تا هنگامی که تضاد طبقاتی در جامعه وجود دارد، هیچ پدیده و مولفه ای نیست که همزمان بطور مساوی هم ینفع سرمایه دار و هم ینفع طبقه کارگر، هم به ضرر کارگر و هم به زیان بورژوازی عمل کند. اگر بتوان استثنای بر این قاعده قائل شد- این است که کل جامعه از مناسبت نظام سرمایه داری متضرر است. یعنی آتشی که این طبقه به جان جامعه انداخته، دود آن به چشم خود بورژوازی هم می رود. (مانند جنگهای جهانی اول و دوم که کل بشریت را با آن فاجعه بزرگ رو به رو کرد). در تحلیل نهایی بحکم اینکه سود بیشتر سرمایه دار از محل پرداخت دستمزد کمتر به کارگر ممکن می شود، شکاف طبقاتی زمینه هر گونه وحدت این دو طبقه را از بین برده و مهر این جدایی را به همه پدیده های هستی ملت زده است. ناسیونالیسم به لحاظ نظری و ایدئولوژی پرچم بورژوازی علیه کارگر برای کتمان این حقیقت است. در نهایت، ماهیت و جوهر دکترین،

فلسفه و پرچم ناسیونالیسم در جوامع سرمایه‌داری، ایجاد تفرقه وشقه شقه کردن صفوف طبقه کارگر درمقابل صف متحد کل بورژوازی علیه کارگر در سطح کشوری و بین المللی است. در تحلیل نهایی برای کارگر فرق نمی کند چه کسی وی را استثمار خواهد کرد، از نقطه نظر کشف علت پدیده استثمار و کشف حقیقت، آن کس (طبقه سرمایه دار) است که دشمن درجه اول وی در هر کشوری بحساب می آید. سرمایه دار "خودی" با سرمایه دار غیر خودی (بیگانه) در کل اعضای یک طبقه و دارای یک سیستم و در ضدیت با طبقه کارگر هستند. اگر استثنای بر این قاعده وجود داشته باشد، آن بر

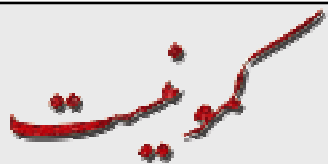
محور مساله اصلی یعنی چگونگی تصاحب ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر بین این طبقه می چرخد. با قراردادن بی اما و اگر و غیر استثنایی این قواعد سر جای درست خود، تازه می توان به سراغ مجموع مسائلی که در سرمایه داری قابل حل و فصل بوده و هنوز حل نشده روی دست جامعه باقی مانده است، رفت مانند رفع ستم ملی، برابری زن و مرد، رفع تبعیض نژادی و عقب ماندگی فرهنگی که منبع تغذیه ناسیونالیسم هستند، زیرا سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که از بازتولید اینها سود می برد و به سرانجام رسیدن (حل و فصل نهایی آنها) از طریق یک تحول پایه دار (انقلاب کارگری) قطعی خواهد شد. استثناهلی مانند پیوند تاریخی، فرهنگ، زبان و درجه توسعه یافتگی این بخش جامعه با آن بخش دیگر و تناقضات و معادله های فرعی تر ایجاد شده میان ملل، تماماً بر مدار تضاد اصلی کار و سرمایه در حرکت هستند.

۴- ناسیونالیسم جهان معاصر، با حقوق، فلسفه، اقتصاد، سیاست، مکاتب فکری، فرهنگ و هنر نظام جهانی سرمایه داری در هم تنیده و باید در همهٔ این زمینه ها نقد شود. کمونیست ها بدون نقد مداوم، همه جانبه و بی تخفیف جنبش نامبرده، در کلیه سطوح و در تمام اشکال متنوع آن، چه در سطح یک کشور و چه در مقیاس بین المللی، قادر به متحد کردن صفوف طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و پیشروی به سوی جامعه بی طبقه و فارغ از استثمار خواهند بود. قابل تصور نیست که بشود مناسبات سرمایه داری را لغو و در آن واحد ناسیونالیسم را حفظ کرد، و یا بالعکس ناسیونالیسم را از بین برد و نظام سرمایه داری را حفظ کرد. البته ممکن است اشکال، شدت و حدت این در هم تنیدگی اینجا و آنجا تغییر نماید، ولی ز نظر مضمونی، ماهیت آن تغییر نکرده و تا زوال سرمایه داری به حیات خود ادامه داده و همه جانبه از بین نخواهد رفت.

۵- اگر در جامعه طبقات استثمارگر و استثمارشونده نبود، طبعاً احتیاجی به ناسیونالیسم، دولت، ارتش و جنگ در تمام ابعاد آن هم نبود و تمام شهروندان به طرز یکسان در پروسه تولید ثروت جامعه نقش داشتند و برابر از نعمات جامعه بهرمند می شدند و در اقتصاد برابر بودند. نه کسی برای پول تولید می کرد و نه کسی برای دستمزد کار می کرد. در آن حالت، اصلاً پرچم ملی، حکومت، ارتش و پلیسی لازم نبود. ترس و بی حقوقی و استثمار، ستم ملی، نابرابری زن با مرد، تبعیض نژادی و عقب ماندگی فرهنگی وجود نداشت. بیگانه و دشمن و چپاول و نژدی هم نبود. اما تا محو آن عوامل بوسیله انقلاب کمونیستی، پرچم ملی تنها سند تمکین کارگر به اراده و طریقه زندگی به شیوه سرمایه داری است. پرچمی که شکل ظاهری آن یک تکه پارچه و چند رنگ سله است، که حامل پیامی طبقاتی عمیق به عمق نابرابری های جوامع کنونی است. اگر پرچم ملی در خدمت احقاق حقوق کارگر و متعلق به طبقه کارگر بود، یقیناً بورژوازی مثل هر شی دیگر (ابزار تولید و ثروت جامعه) آن را از طبقه کارگر میگرفت و در تملک خویش قرار میدا، و طبقه کارگر را از داشتن آن خلع ید می کرد. معهذا پرچمی که متعلق به همه مردم اعم از کارگر و بورژوا باشد در نظام سرمایه داری، اصلاً وجود ندارد. هرجا پرچم ملی در اهتزاز است و ستایش می شود، سمبل، افق و پلاتفرم بورژوازی آن جامعه است که به نام منفعت کل جامعه بر افراشته و ستایش می شود.

۶- با پیروی از اصول فوق، ما احزاب و سازمان هایی این جنبش را بطور جنبشی و طبقاتی در این یا آن گرو دسته بندی کردیم. ممکن است خواننده ی هواخواه این یا آن حزب، دسته بندی مرا نادقیق تشخیص بدهد، چرا که ما آنها را با وجود تفاوت هایشان در یک ظرف (جنبش ناسیونالیسم) ریخته و با چوبی همه را می زیم! تا مساله به رویکرد این قلم و به نگاه ما به جنبش ها و طبقات برمی گردد، ما احزاب راست و چپ یک جنبش را در خانواده آن طبقه جای خواهیم داد؛ ولی به عنوان

**ادامه در صفحه ۱۵**



نشریه ماهانه کمونیست  
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -  
حکمتیست (خط رسمی) است.

سر دبیر: خالد حاج محمدی  
[khaled.hajim@gmail.com](mailto:khaled.hajim@gmail.com)

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید  
[hekmatistparty@gmail.com](mailto:hekmatistparty@gmail.com)

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی  
[azar.moda@gmail.com](mailto:azar.moda@gmail.com)

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا  
[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی  
[moza.far.mohamadi@gmail.com](mailto:moza.far.mohamadi@gmail.com)

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی  
[khaled.hajim@gmail.com](mailto:khaled.hajim@gmail.com)

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست  
انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳  
[nmehmari@gmail.com](mailto:nmehmari@gmail.com)  
استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲  
[rana.karimzadeh@ymail.com](mailto:rana.karimzadeh@ymail.com)  
یوتبور: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴  
[verya.1360@gmail.com](mailto:verya.1360@gmail.com)  
آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲  
[ladann@netcologne.de](mailto:ladann@netcologne.de)  
دانمارک: ابراهیم هوشنگی  
[ebi\\_hoshangi@hotmail.com](mailto:ebi_hoshangi@hotmail.com)  
نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲  
[azadkarimi@yahoo.com](mailto:azadkarimi@yahoo.com)  
بلژیک: کیوان آذری  
[keyvan\\_1966@yahoo.com](mailto:keyvan_1966@yahoo.com)  
سوئس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵  
[sunshayn2@gmail.com](mailto:sunshayn2@gmail.com)  
تورنتو: سهند حسین زاده  
[sahand.hosseinzadeh@gmail.com](mailto:sahand.hosseinzadeh@gmail.com)  
وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲  
[shashasur1917@gmail.com](mailto:shashasur1917@gmail.com)  
آمریکا: اسد کوشا  
[akosha2000@gmail.com](mailto:akosha2000@gmail.com)

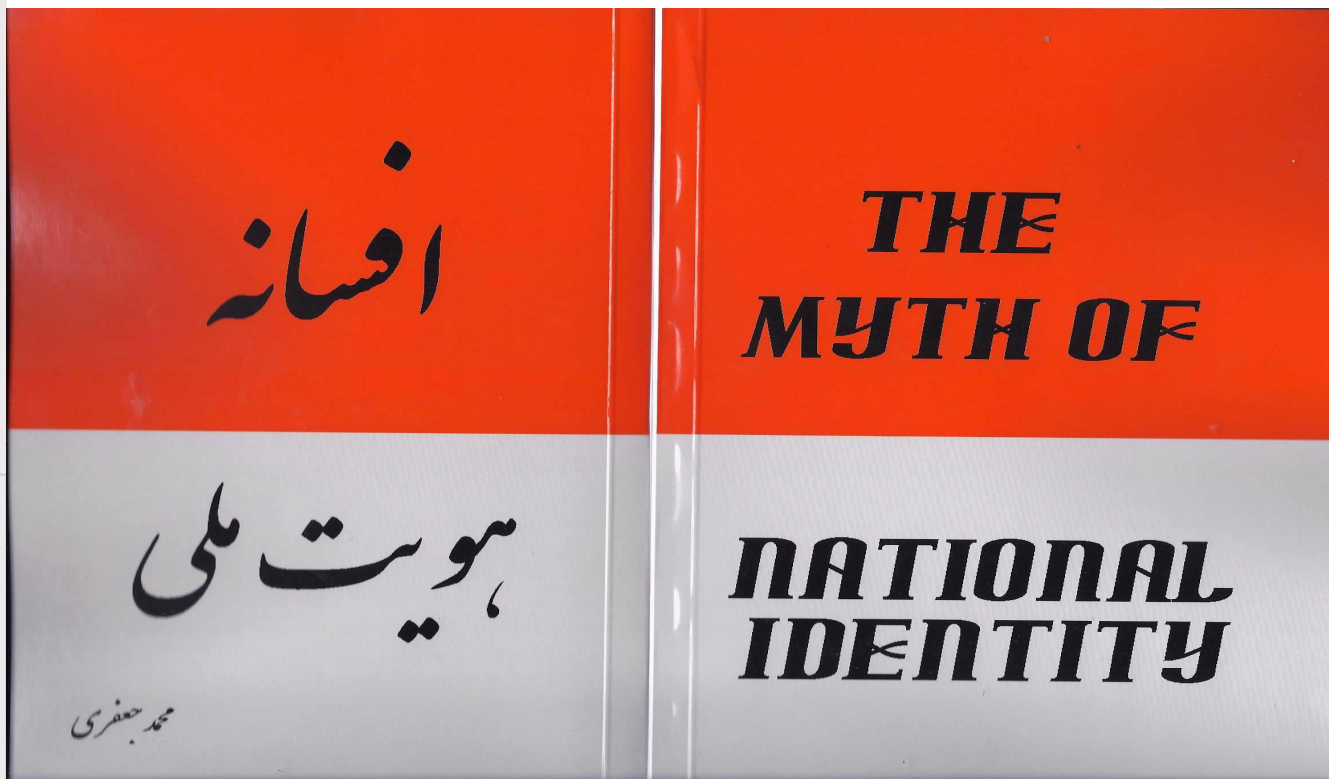
حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب دوشنبه

ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

[www.hekmatist.com](http://www.hekmatist.com)

## منتشر شد:



## اطلاعیه در مورد انتشار کتاب افسانه هویت ملی

جهت اطلاع کارگران، کمونیست ها و خوانندگان اهل تحقیق و جستجو در زمینه ناسیونالیسم و ملت، کتاب "افسانه هویت ملی" منتشر شد. این کتاب در هفت فصل و ۶۰۶ صفحه چاپ شده است که در همه ابعاد به نقد جنبش ناسیونالیسم فارس، کرد، ترک و عرب و عملکرد آنها در صد سال اخیر در خاورمیانه می پردازد. اثر نامبرده، زمینه های تئوریک، سیاسی، تاریخی و عملی جنبش های یاد شده را موشکافی میکند و جنبه های گمراه کنند آنها را در عصر حاضر به طبقه کارگر خاطر نشان می کند.

این کتاب در حال حاضر فقط در انگلستان قابل دسترس است. امیدوارم به زودی بتوان در سایر کشورها نیز آن را به دست خوانندگان رسانده و بصورت رایگان در وب سایت ها در اختیار عموم قرار بگیرد. اما بدلیل هزینه نسبتاً سنگین چاپ آن، قیمت هر تک نسخه چلی کتاب ۱۵ پوند انگلیس و معادل آن با یورو و دلار آمریکایی؛ به اضافه هزینه پست از انگلستان به هر کشوری است. جهت کسب اطلاعات بیشتر، علاقمندان میتوانند با شماره تلفن ۰۴۰۶۱۶۴۰۴۷۹۵۰+ و ایمیل آدرس [mohamadjafari1@yahoo.co.uk](mailto:mohamadjafari1@yahoo.co.uk) تماس حاصل نمایند.

انتظار شایسته است که رفقا و دوستانیکه امکان هر گونه همکاری جهت توزیع و رساندن این کتاب بسیار متنوع بدست مردم دارند، مساعدت خود را از من دریغ نکنند؛ تا همه باهم بتوانیم گوشه های از ادبیات و فرهنگ جنبشمان را در جامعه اشاعه بدهیم.

جهت معرفی مختصری از محتوای کتاب، در این بخش تزیهای پایه مبحث ناسیونالیسم درج شده و در هفته های آینده نیز فهرست کتاب و فصل اول آن را در چند نوبت انتشار خواهیم داد.

محمد جعفری ۲۱ ماه مارس ۲۰۱۵

\*\*\*\*\*

تزیهای پایه مبحث ناسیونالیسم

تاریخ پیدایش جنبش ناسیونالیسم در جهان، به حدود سیصد سال پیش بر می گردد. طبق نوشته اریک هابسباوم، مورخ و نویسنده کتاب 'ملت و ناسیونالیسم از ۱۷۸۰' (صفحات ۱۴ و ۱۵ متن انگلیسی)، در فرهنگ لغت اکادمی پادشاهی اسپانیا، که به این منظور مورد موشکافی دقیق قرار داده بود، قبل از چاپ سال ۱۸۸۴، از ترمینولوژی ملت، دولت و زبان رسمی کشور استفاده نشده بود. از این تاریخ است که ما برای اولین بار با کلمه "ناسیون" که قبلاً خیلی ساده معانی بومی، تراکم جمعیت یک ناحیه و شهروندان یک ناحیه را داشت، آشنا می شویم. که مشخصاً ارتباط معین و بلاواسطه ای با فرهنگ باب شده ناسیونالیسم مدرن- در استفاده کردن از این ترمینولوژی برای ملت، دولت و کشور را نداشت. همچنین در فرهنگ لغت اسپانیایی چاپ اول سال ۱۷۲۶، واژه وطن (tierra) معنی شهر و محل زانگاه انسان را دارد. انقلابیون و سیاستمداران بر آمده از انقلابات (زیر و رو کننده جهان) آمریکا و فرانسه، برای پرهیز از بار محدود لفظ ناسیون به گروه خاصی از مردم جامعه و جهت پرهیز از بار تحکم قدرت مرکزی بر اراده مردم، بجای واژه های ملت، حکومت و دولت، اغلب از کلمات "مردم، اتحادیه، کنفدراسیون، سرزمین جمعی ما، رفاهیات عمومی و جامعه" خطاب به مردم استفاده می کردند. کلمه آلمانی خلق (volck) نیز تا این اواخر برای جمعیت محل و ناحیه ای بکار برده می شد. خلاصه معنی کامل و طبیعی "ناسیون" در فرهنگ لغت قبل از این تاریخ هر چه که بود و برای هر چه که بکار می بردند، کاملاً با معانی رایج استعمال شده امروزی ادبیات جنبش های ناسیونالیستی در استعمال مقوله ملت، تفاوت های جوهری و ماهوی دارد. علیرغم شفاف نبودن تبیین این جنبش در باره چگونگی کنترل مالکیت جمعی بر ابزار تولید و محصول تولید؛ نداشتن تعریف یکسان و واضحی از مقوله هویت ملی از همان اوائل و شفاف نبودن مرز آن با عناصر بازدارنده جامعه طبقاتی؛ لیکن تداعی کردن خود بعنوان آمریکایی، روسی و فرانسوی، به هیچ وجه زبان و نژاد خاصی را در بر نمی گرفت. شرکت مردم در پروژه ملت سازی در عین حال هم معنی توسعه به روایت بورژوازی و هم تغییر در زندگی طبقه کارگر را داشت. به عبارتی دیگر، تا این

# زنده باد سوسیالیسم